

المکرر الاثار

حرف

ک - ی

تألیف

فاضل مازندرانی

«ک»

درالواح وآثار بسیار رمز از کاشان

واز کرمان میباشد و در کتاب بیسان

است قوله :

(ک)

« و داخل جنّت اللّه میشوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر
کاف نجات مییابند » الخ که در آن کفر میباشد و در آثار شمار
ادبیه اسلامیّه فارسیّه « کن » با کاف و نون رمز از کلمه « کن »
خلقت و حیثیت و برای جادوی ازلیّی مذکور در قرآن قلمبسته :
(انّا امرنا اذا اراد شئنا ان یقول الله کن فیکون)

میباشد و در کتاب اقدس است قوله :

« قبل ان یقتول الکاف بمرکه النّسّون » و در آثار والواح بسیار
بر این نظریتی مذکور گردید از آن جمله در لوح زیارت سیدالشهدا
حسین بن علی است قوله :

« لولاک ما ظهر حکم الکاف والنّسّون »

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۹۱ بیع

کاپس

میس لیلیان کاپس امریکائی بسرایی

تعلیم انگلیسی در مدرسه شهید

Lillian Frances

بهاثیان طهران بسال ۱۳۲۹ هـ ق

Kappes

از امریکا با ایران آمده در آن مدرسه معلمه شد .

بالحاق کاف حرف تصغیر بکاخ بمعنی

قصر و نام معموره ای از توابع گناباد

خراسان که بعضی از اهالی بهائیی

(کاخک)

و مذکور در الواح اند . در لوحی است قوله :

" جناب ملا محمد تقی هوالمقدر علی مایشاء ما ابدع قلمی

الاعلیٰ الخ و در لوحی دیگر :

" یا محمد علیک بهائی از برای اهل کاخک عنایت خواستی

یک صحیفه مبارکه از ملکوت علم الهی نازل و ارسال شد ."

کاسه عربی قدح و پیاله آبخوری . کووس

جمع در لوحی است :

(کاس)

" انان شکون الدین اختلفوا فی امر الله

و بهم تکدر صافی کاس عرفانی "

در خطاب وصایای عهد :

" بین مخالف سباع ضاربه و ذئاب کاسرة "

(کاسرة)

الخ استخوان شکننده و خورنده .

شهر معروف ایران و از مراکز اولیّه امر

بدیع و مشروح و مفصل در تاریخ مذکور

و بکرات در توابع الواح و آثار از آنجمله

(کاشان)

باین عناوین در الواح :

" ک جناب محمد بیک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحق تنزیلا

من لدن علیم حکیم الخ و قوله :

" ک جناب سید فرج الله " ک جناب سید نصرالله آقاغلامعلی

آقاسید محمد کاروانسرادار آقا محمدعلی مخمل باف آقا

رجبعلی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد

علی قمصری آقا محمد آقاسید نصرالله ابن الذی فاز "

" ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب

حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میر ابوالقاسم جناب

استاد حسین عموزینل " و در آثار غصن اعظم عبد البهاء باین

عناوین :

" کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان بواسطه جناب خواجه

ربیع جناب آقاغلامحسین دریندی جناب آقا رحمن کلیمی

جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی

اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا

یهودا و آقا میرزا الیاس و آقا میرزا نورالله و جناب حق نظرو

جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی و نیز

جناب عموزینل " ایضا :

" کاشان بواسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی

حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحاق

جناب آقامیرزا ریحان جناب آقاریغ جدید جناب آقارحمن
 جناب آقامیرزا یوسف علاقه بند جناب آقاشموئیل جناب آقا
 یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آ میرزا الیاس آشور
 جناب حاجی غلامرضا جناب آرادزرگر جناب حاجی داو
 علیهم بهاء الله الابهی " ایضا :
 " جناب آ میرزا اسحق جناب آقاصموئیل جناب آقامیرزا عنایت الله
 جناب آقاهاشم پشته باف جناب آقاصموئیل جناب آقاصموئیل جناب آقاصموئیل
 حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب آقاصموئیل
 جناب میرزا الیاس " عبدالمیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا
 و باو چنین فرمودند :
 " لقب خاندان میثاقیه است و این منقبت الی الابد باقی " و نامها
 بسیاری از بهائیان دوره های اسبق و از آنجمله آقاشیرطی
 و استاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحق ثبت است .
 حاجی سید کاظم رشتی در آثار امر جدید
 کثرت ذکر یافت و در کتاب رهبران بزرگ
 و رهروان و در اسرار الآثار عمومی
 (کاظم)
 تفصیل داده شد و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب
 و حسین و علم و سلوک و بقره و جواد و غیرها ثبت است و در کتاب
 تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد قولیه :

" ولا محیی لهم الا ان یكفروا بکاظم واحمد صلوات الله علیهما
 لان الذین صدقونی من ابطال تلك الفئة لیکون النص من
 عندهما فی حقهم " و قوله :
 " وان كنت من اصحاب کاظم سلم الله علیه لتعلم سر القول الخ
 و قوله :
 " واننی حامل علم مثل کاظم فان اظهر الله امرأ فهو قرّة عینی
 والا لا دعت ولا اقول اننی حامل امر دون ذلك " و قوله :
 " وعلیک وعلی کل من اتبعنی حق بان یزور ائمة المدل هنالك
 منی ثم مرقد کاظم سلام الله علیه " و در بیان است قولیه :
 " زیرا که در این تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض
 راپشت پازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند
 چه از این طائفه چه غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در علم و بقر
 فتوای ایشان نبوده و نیست " و در ذیل نامهای علم و سلوک و بقر
 بعضی از مواردی که ویرا بنام " معلّمی " و " سیدی " ستودند
 مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر :
 ملا کاظم طالخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که بشهادت رسید
 و در بسیاری از الواح مذکور میباشد از آنجمله نبذه ای ذیل نام
 حسن ذکر است . دیگر :
 شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور در آغاز

لوح فشواد "ك ظ" رمز از اوست . دیگر :

حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً ارباب معروف شد با مـــــ ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگرافخانه آنجا بملاحظه از ظلّ السلطان مخایره امور برخلاف میل وی بطهران نمیکرد آقا میرزا محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهبان) حاجی عبدالله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد زنان بهای در کاوشان بتلگرافخانه رفته شکایت بطهران کردند تا محبوسین آزاد شدند ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم بسیزوار رفته مقیم گشتند چنانکه ذیل نام خضراء ذکر است و ذکر :

آقا میرزا کاظم بن شهید بعضی پسر میرزا محمد باقر شهید شهبان هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکره

سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذبحه سال ۱۳۲۱ هـ ق است و ذیل نام آسیه هم زکری از کاظم نام میباشد .

اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی نام درخت و ماده و روغن

رکافور

خوشبوی معروف در قرآن است :

"ان الا برار شربون من کاس کان مزاجها کافوراً" در مجمع البحرین

است :

"ای مائها کافوراً وهو اسم عین فی الجنة مائها فی بیاض الکافور ورائحته برده" و در قاموس است :

"که کافور چشمه ای در بهشت میباشد" و شیخیه از اینجمله اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در توفیق خطاب بمحمد شاه است :

"ولا يزال یخلو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است" از حضرت بهاء الله در لوحی است :

"بحر الا حدیة المنفجرة من جبل الکافور"

اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در

عرف فارسی میباشد . در رساله مدنیّه

است قولـــــه :

"محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستم" که مراد اطاق قسّار مسافرین در قطار راه آهن میباشد .

(کامل پاشا) یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی باسلامبول بملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(کب)

وسط آسمان . در دعاء و ذکر محمد

(کبَد السَّمَاءِ)

تقیخان تا کبری از حضرت عبدالبهاء :
" فی هذه النيران المتهبتة الى کبَد

السَّمَاءِ "

در کتاب بیان است :

(کَبْر - اِسْتَكْبَر)

" الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان یکبّر علی النقطة خمس وتسمین

مرّة فی اولیها و آخریها فخصّ این باب آنکه امر شده

که در حین استواء آن بر عرش خود وانتقال آن از عرش اول نمود

و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن پنج تکبیر زیاده اذن داده

نشد " الخ و در آثار امربهای جملهُ " کبر علیه من قبلی " بسیار

است یعنی بر او در حین ملاقات از جانب من تحیت " الله ابهی "

یا " الله اکبر " و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان

است که سلام را با او برسان " الله ابهی " مرابا و ابلاغ دار . و

در آثار مرکز عهد ابهی بسیار است که " از جانب من تحیت ابدع

ابهی برسان " و در لوح رئیس است :

" ویکبر عليك آل الله " و در لوح صلوة است :

" ثم یکبر ثلاث مرّات " که معمولاً طبق انتخاب فصن اعظم

عهد البهاء " الله ابهی " گفته میشود و اصلاً در کتاب بیان

چهار جملهُ :

" الله اکبر الله اعظم الله اجمل و الله ابهی است و

در آثار مولی الوری عبدالبهاء تفصیل بیان گردید که در کتاب

امر و خلق مسطور است . و در دعاء بدعوه محیی الانام است :

" کبر اللهم یا الهی طی مظاهر الشهادة الذین انفتحو

ارواحهم واجسادهم الخ که مفادش چنین میشود خدایا بر

شهادت بهائی الله ابهی گو و شاید مراد لازم الله ابهی گفتن

یعنی بذل احترام و رحمت و عنایت باشد و در لوح رئیس است :

" انه استکبر علی الله " او بر خدا بزرگی کرد .

عربی قید و بند . کبول جمع در خطای

است :

(کبَل)

" والکبول اثر لقبولی فی عتبة البهاء "

و در زیارت محمد تقیخان تا کبری : " ثقلت علیهم الکبول "

در لوح فواد است :

(کبیر)

" قد اخذ الله کبیرهم " مراد از آن چنانچه

در ذیل فواد بیان میباشد فواد پاشا

صدر اعظم دولت عثمانی است .

در کتاب اقدس است :

" انّ اول ما كتب الله على العباد " وقوله : (كُتِبَ)

" كتب في قلوبهم الايمان " وقوله : " قد كتب عليكم الصلوة " وقوله : " قد كتبنا عليكم الصيام " الصخ
و در همه اينها بمعانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد -
فرض کرد - حتم کرد میباشد . و از بیانات غضن اعظم
عبد البها* برای جمعی راجع بکیفیت کتابشان است :

" من بیشتر مکاتیب بدست خود مینوشتم و لکن چون سه انگشتان
دستم از کثرت کتابت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگهیرم
تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل از صعود جمال مبارک با حدی
از احباب مکاتیب نوشتم تا آنکه میرزا آقا شهباز نزد م مقدر آمد
نامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره بعمرز آقا جان بنسوع
شکایت از من نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست
پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال کردند چرا برایش نینویسم
بنویس پس جوابی برایش نوشتم باین مضمون ای حضرت
ورقا! آیا ندانم ملاء اهل را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقّص
صدای بعوضه هستی الی آخره و نویستی جمال مبارک مرا طلبیدند
و گفتند که بالا باشم و در اطاقشان بخوابم پس فرمودند عرائض
بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتیم من برای جواب نویسمی

حاضریم پس جمال مبارک عارضی باین مضمون نوشتند که فلانسی
متعهد و متکفل جواب عرایض کردید همان شب پنجاه جـواب
نوشتم و از آنوقت تا حال بهمه مکاتیب جواب مینویسم "

در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد
(کتاب) قوله تعالى :

" ذلك الكتاب لا ريب فيه هُدًى للمتقين " وقوله :
" تنزل الكتاب من الله العزيز الحكيم " وقوله : " هذا كتابنا
ينطق عليكم بالحق " وقوله : هو الذي انزل عليك الكتاب (وقوله)
ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخرة فقد ضلّ ضلالاً
بعيداً) و در سترالوواح جمال ابی نیز بر سبب آیات مذکور
قرآن بسیار میباشد قوله ج ع : " تنزل الكتاب من الله "
وقوله : " هذا كتاب من لدى المظلم " و در توفیقات و آثار
اولیه حضرت نقطه مراد و متباد را از لفظ " الكتاب " تفسیر کرده
یوسف بود . کتاب نیز بمعنی مفروض و مجموع در قرآن است :
" انّ الصلوة كانت على المؤمنین كتاباً مرفوعاً " در کتاب اقدس است
" قدر لذی رباتکم من کتاب الطاء من کتاب الخاء " الخ یعنی
از مفروض یا مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل کتاب در آثار اولیه
باب اعظم بر مسلمان خصوصاً اثنی عشریه و یوزده ملاء ایشان
میباشد . کتاب حضور را آثار و افواه این امر و مؤمنین مرا در میرزا
آقا جان خادم است که در نام آقا و خادم تفصیلی است .

مکتب ، در کتاب اقدس است :

" اذا اراد مطلع التوحيد مكتب التجريد قل انا دخلنا
مكتب العماني والتبهيان انا دخلنا مكتب الله " الخ
مراد تبیین کلمات نقطه راجع بمن يظهره الله موعود است که
در حقیقت ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و با بیان مدرک اعتراض
و انکار خود نسبت بمقام ایهی قرار دادند .

مکاتیب نام مجموعه هائی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء
بدستورش گردید که شیخ فرج زکی کردی در قاهره مصر فراهم
آورد ، طبع نمود .

کتاب در خطاب و مناجاتی است :

" وانصرهم في كل الاحوال بملائكة قدسك التي هم جنود لا
يرونها وكتائب غالبية على جيوش الملاة الا دني " الخ جمیع
کتبه دسته آرسپاه

عربی تلریگ در لوح رئیس است :

" بحيث ينوح الكتيب في الهضاب "

بجائی رسید که تلریگ در تپه هابناله

(کِثِيبُ)

ومويه افتد .

و کتیب احمر تل ریک سرخی در طریق اعمال حج حاجیان و
دعائی دارد که در احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم

رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه و مقام عرفانی رمزی
بپیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح البهاء است
قولش :

" وانت اليوم لولم تلق ما في يمينك والشمال من سبحات
الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الى الله فسي
ارض كتيب الاحمر " و در توقیعی است قولش :

" وان كتيب الاحمر والبرفر شأن من مقامات الجنان " الخ
و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در
لوحی است قولش :

" ان يا حاء اسمع ندا البهاء الذي ينطق في الكتيب الاحمر
مقام الذي انقطع عنه حكم القدر " و در لوحی دیگر خطاب
بشیخ سلمان :

" فطوبى لمن يمشى على كتيب الاحمر " و از غصن اعظم
عبدالبهاء است قولش :

" وارض حمرا " و کتیب احمر مقصد مقام قضا است زیرا در اصطلاح
اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضرا مقام قدر است و حمرا
مقام قضا است و صفرا مقام امضا است پس ارض حمرا مقام
شهادت کبری است " و در توقیعی دعای الف است قولش :
ولذا قد نسب محمد رسولك صلواتك عليه واله له في مقام الظاهر

رتبة القضاء الى نفسه وجعل حاملها حجتك الشهيد حسين
بن علي آية وحدانيتك " الخ چنانچه در نام حمزة ورضا نیز
شعه ای ثبت میباشد .

بضم و سکون عربی کود و خرمن : در لوح
بحاجی محمد کریمخان است :

(کُدس)

" اگرچه هر طبری از کدس رحمت رحمانیه
و خرمن حکم صدائیه نصیب نبرده " الخ .

و کُرب عربی دلگیری و مشقت در لوحی
بحاجی ذبیح کاشی قوله :

(کُربَة)

« جناب ذبیح علیه بها " الله بنام خداوند
یکتا قلم اعلی شهادت میدهد بفریت و کریمت و بلایای توفسی
سبیل الله رب العالمین " الخ

شهر معروف در عراق بنام و عنوان ارض ^{طف}
و ارض مقدسه و کربلا و غیرها در الواح
و آثار تکرار دریافت از آنجمله در خطابی

(کُربَلَا)

در حق زمین المقربین است :
" فاضطرّ الى الهجرة والجللاء الى ارض الطّف فتحمّل کلّ کُرب
وبلاء الى بقعة کربلاء " الخ و تمام احوال مرتبطه باین امر در
آنجا در تاریخ ظهور الحق مسطور است و مدفن مادر باب اعظم

در آنجا میباشد و شمه ای در ذیل نامهای طیف و حسن ذکر است :
عربی بمعنی رجعت و حمله در لوحی
بحاجی ذبیح کاشی :

(کُرتَة)

" قل یا قوم قد جاءت کُرتَة اخری و اتی الرحمن
بسلطان عظیم "
(کُرت - اکُرت) ذیل نام اکثر ذکر است .

از نظر احوال عمومی در اسرار الاثار العتیبه
(کُرد - کُردستان) و از نظر واقعات امریهائی در مابین کردها
و کردستان در تاریخ ظهور الحق مخصوصاً
در ضمن شرح اقامت جمال ایهی در سلیمانیه و در این کتاب نیز
در ذیل نام سلیمانیه و عبد و امین و غیرها مسطور میباشد و آثار
و نامه های ایهی مرتبطه بآنجا و آن مردم بسیار است که بعضی
از آنها مانند قوله :

" دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کُردی و در طولم و
انسانم آرزوست " الخ معروف و از مردم آنجا که مؤمن و یامحبب
باین امر بودند عده ای در الواح و آثار دریافتند و مخصوصاً
میرزا اسد الله اصفهانی و ذوالفقار خان و شیخ فرج الله زکّسی

و شیخ محیی الدین از اهل سنندج و حوالی در آثار غضن اعظم
 عبدالبهاء نامبرده اند و تفصیل کشته شدن سید اعمی هندی
 در آن خطه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و چون فرهاد
 میرزا معتمد الدوله عم ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هـ ق بحکو
 مت
 آن خطه منصوب گشت که تا سال ۱۲۹۰ برقرار بود و شاه در
 آنسال خواست بارو پاره رود و او را برای نیابت سلطنت بطهران
 خواست و معتمد الدوله در ورود بکردستان دانست که حسن
 سلطان اورامی از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بیگ و
 مصطفی بیگ سالهاست که بر حکام اورامان یاغی اند پس بصوب
 خاک مریوان حرکت کرد و آنها را بتدبیر گرفت و حسن سلطان را
 کشت و برادران مذکورش را با خود بار دوی سنندج آورد و حسن
 سلطان مذکور موافق اطلاعی که بدست رسید قاتل ابوالقاسم
 همدانی همراه جمال ابهی در سلیمانیه بود و تفصیلی از چگونگی
 آن ایام در کردستان بواسطه دکترونقشبندی از بومیان معروف
 آنجا که از سلاله شیخ نقشبندی است و بواسطه حسن حقیقی
 خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش
 اینست :

جمال ابهی در ماه محرم ۱۲۷۱ بیباغ کون در سرحد طولیه و
 بیاره بخانقاه شیخ سراج الدین ورود کردند و شیخ محمد

ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی
 ایشان حجره ای معین و مستخدم داعی مقرر کرد و شیخ محمد
 خود شبانه روز بحضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابهی را
 بنام درویش محمد میخواندند و مدت اقامت بدین طریق دو ماه
 به پایان رسید و ابوالقاسم نام گماشته ابهی رهسپار ایران شد و
 همینکه از آنجا بگراوید و ل رسید در آنکوه ها بدست سارقین با
 ارّه سر بریده گردید و خبر بشیخ عبدالرحمن برادر شیخ محمد
 مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر بشیخ محمد داد و او دستور کفن و
 دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی
 خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سنندج
 تقریباً ۲۱ فرسخ است واقع شد و همینکه خبر بحضرت بهاء الله
 رسید بهمراهی شیخ محمد مذکور بطرف سلیمانیه حرکت کردند
 و بخانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه
 سرگومنزلی راتپیه کرده ایشانرا در آنجا پذیرائی نمود که تا
 شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابهی بهمراهی شیخ
 مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمد رالقب شیخ بهاء الدین
 دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب با و است و او به بیاره عودت
 کرد و حجره ای که جمال ابهی بدو فرسخی سرحد در خاک
 عراق منزل داشتند دستور داد مهر و موم کردند و مقبره آقا زمان

در گراویدول بدستور بهاء الدین و محیی الدین و شیخ عبد الرحمن
تأسیس شده .

(کُرسی)

عربی صندلی و تخت و آنچه بر آن نشینند
کراسی جمع و کُرسی نیز مرکز و پایتخت . در
قرآن بتجلیل و تعظیم قدرت الهی است
"وسع کرسیه السموات والارض" که بنام آیه الکرسی شهرت یافت
و در کتاب اقدس است :

"علی الکرسی الموضوع علی السریر" که مراد صندلی میباشد .
و در لوح رئیس است :

"ندامینمودند که سلطان میآید کرسیها را بگذارید" و در لوح
حکماست :

"فانظروا فی الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طویلة"
که مراد پایتخت و مرکز است . و در لوحی است :

"اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراض منیمه جالس باشند"
الخ که ظاهر عبارت بتمام المناسبه میرساند اکراس جمع کرسی
استعمال شد و نیز ممکن است اکراس جمع کُرس و بمعنی مبانی
و یا آشیانه ها باشد .

(کُرکولک)

شهری مشهور در کردستان . شرح عبود
ابهی از آنجا و دیگر اوضاع آنجا مرتب

باین امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در خطابی است :

(کَرَم)

"تعلق قلبك، بکلمة الله و خدمتك فسی
کَرَمُ الله حتی تخدمی فی کَرَمه العزیز"

الخ باغ پر درخت .

(کُرمان)

استان شهر جنوب شرقی ایران و شهر
کرسی آن مرکزی در عصر بیان برای امر
جدید بود و بنوعی که در ذیل نام یحیی

و حرف ک است در آثار نقطه بیان برمز "ارض کاف" مذکور
گردید و تفصیل احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است و در این
کتاب هم زکری در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین آن عصر
حاجی محمد ابراهیم بن حاجی اللهویری که آثارش در بلاد
موجود است دیگر :

آقامیرزا محمد علی امین الرعایا که بنام حاجی امین معروف بود
و نیز برادرش و حاجی محمد روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین
عصا که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید . و در دوره
ابهی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند و کرمان برمز "ک"
ثبت میباشد از آنجمله در یکی از آثار و یا ماضاء خادم است
قولش :

انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل
 فرقان را دیده و شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که
 مستور بود آیا مجدداً چگونه با وهامات قبل اعتکاف نموده اند
 گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی میگویند
 صد هزار امثال این نفوس بلکه ای خلق شده و میشوند لا ینفعم
 الا سماء و ما عند هم و ما ینفصم هو رجوعهم الی الله المہیمن
 النقیوم بمثابه اطفال باغب طین مشغول اند سبحان اللہ
 باب کذب در «کتاب ورمفوح» شده که عالم متحیر است و کذبتک
 خدعه و حیلہ دیگر صدق اللہ العلیّ العظیم . در کتاب اقدس
 در ذکر آن ارض نازل شده آنچه متبیین را کفایت مینماید
 موقن باین امر عظیم عالم را بشکل کف تراش مشاهده مینماید
 حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمایم بر
 اعراض قیام نموده اند الخ و در کتاب اقدس این خطاب
 است :

یا ارض الکاف والراء انا نراک علی ما لا یحبہ اللہ ونری منک
 ما لا اطلع احد الا اللہ العلیم الخبیر و نجد ما یرمنک فی
 سر السر عندنا علم کشی فی لوح مبین لا تحزنی بذلک سوف
 یظہرہ اللہ فیک اولی بامن شدید یدکرونی باستقامة
 لا تمنعہم اشارات العلماء ولا تحجبہم شبہات المریین و در

لوحی است قوله :

ارضك و هم لازم است شخص عاقلی بکمال حکمت در آن ارض
 گاهی مرور نماید و بقدر امکان در آنجا توقف کند و بکمال حکمت
 رفتار نماید چه که جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه
 جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل باونسبت داده بودند
 ابناش اخبث از او الخ . مراد ملاً جعفریابی ازلی کرمانی و
 پسرانش شیخ احمد روحی و برادرانش اند که بتفصیل در
 ظهور الحق مسطور است و از معارف مؤمنین این دوره حاجی
 محمد رحیم با اخوانش آقا محمد کریم و آقا محمد رفیع و سلاله
 حاجی محمد رحیم بنام رحیمی اکنون در جامه هستند . دیگر
 استاد عسکر دیگر دستور رستم پاریسی و نیز میرزا بهرام و سید
 اسد الله تارزن و کربلائی حسینعلی معروف بکربلائی حسین
 عبد الرشید و گشتاسب ساسان پاریسی و ارباب خدا دار پاریسی
 کیخسرو آبادی و نیز میرزا محسن معروف بمیرزا صادقی فسراش
 پست و تلگراف و از سلاله هریک اکنون در اهل بها موجودند
 و نیز بهرام جان بود و از معارف اهل ایمان جوانی زاد معوضعلی
 درویش بنام حاجی عوض در حدود سال ۱۲۸۰ ه. ق. ایمان
 آورد و باقلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با میرزا باقر (شهید)
 غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبر بسمع حاجی محمد رحیم

خان بن حاجی محمد کریمخان رسید و بواسطهٔ زوجهٔ کربلائی که
 انتسابی بعید داشت و تطمیع کردند از موقع اجتماع شبی در آن
 خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تا دستگیر کردند و از
 آنجمیع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف بوعده و وعید رها
 شده در رفتند و کربلائی حسینعلی و میرزا باقر و حاجی عوض
 را بحبس انداختند و حاجی سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه
 که میرزا باقر برایش بخط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت
 شفاعت کرد و حاکم شیخی نامبرده نیز یزید و امام جمعه و عده
 و نوید بحبس بان داد تا جلویشانرا باز گذاشت و آنها گریختند
 و عذر آورد که بسعی و زور خود در رفتند و کربلائی حسین و حاجی
 عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی
 محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده بحبس کرمان
 برگردانند و بدستوری کار آنمظلوم را در سجن بسر انجام
 رسانند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد
 که بقصد استخلاصش قدم بر میداشت واقعه را بچشم دیده زهی
 متأسف و متأثر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته
 بعکارت و بنام درویش معروف گردید و شیرینی بیبهایمان
 آنحدود داد تا نام درویشرا از آغاز اسم وی متروک کرده
 حاجی نیاز خوانند و از دوبرادرش نیز یکی بایمان بهائی

وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی
 محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور بقند هاری بود که
 عاقبت در شهر کرمان درگذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند
 و در الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله :
 " یا محمد طاهر یذکرک المظلوم قد سمعنا نداءک و ما
 انشأته فی ذکر هذا المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم
 عبدالبها " عده بسیار مخاطب شدند قوله :
 " کرمان جناب آقا حسن آقا عینقی آقا نصرالله معاون حاجی
 آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلام حسین آقا علی
 اکبر قناد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی از تعذبات تقی
 شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رفوس (بمعنی
 لگدن) و شمس و خرون و جفول (بمعنی رمنده) است و رفوس
 متناهیست بجان آزادگان متواصل " این نفوس هقرب صفت
 افعسی سیرت ما رفتارند و رعیت حتی حکومت بشرشان گرفتار
 ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هر چند صبور است ولی غیرا است
 عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار
 آمالشان از بیخ برافتد ان ربک لبالعصرم " الی آخرها
 و قوله :
 " کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان

آقامیرزا حسن وکیل آقامیرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقامیرزا محمود روضه خوان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کربلائی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلائی اسد اللمزائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقامیرزا محمد علی منشی کربلائی حسن علی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا سرزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلائی ابوالقاسم قالیباغ کربلائی ابوالقاسم کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصرالله آقا غلامحسین آقا محمد کفاش مشهدی علی سروستانی آقا محمد علاقه بنند استاد محمد حسن بناء حاجی ابراهیم تاجر آقا محمد علی تاجر آقا محمد تقی ولد معاون کربلائی قالی باف میرزا علی اکبر قرآش میرزا حسن اخوی آقا محمد بن کربلائی علی استاد حسن فخار آقا محمد حسین وکیل الرعایا آقا محمد باقر تاجر سروستانی آقامیرزا محمود آقا محمد علی صراف و قوله :
 " کرمان جناب انتظام الوزارة میرزا علیخان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد عبد الکریم حاجی محمد رحیم "

کربلائی امان الله آقامیرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا تاجر کربلائی حسن صراف آقا جواد و پسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کربلائی قالی باف عبد الله بیک آقا محمد رفیع حاجی محمد آقا محمد علاقه بند کربلائی محمد قالیباغ نورالله خان استاد اکبر شیشه گر آقا کاظم خدا داد فارسی خدامراد فارسی اسفندیار فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التجار وکیل کربلائی حسن وکیل آقامیرزا حسن علی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف .

واقعات مرتبط بآن بلد راجع بامر بدیع

(کرمانشاه) در ضمن احوال قره العین و سفرهای

ایهیی و دیگر امور در تاریخ بتفصیل

مذکور و از مؤمنین متقدمین این امر در آنجا شیخ محمد مدرس بود که در عراق سکونت داشت و در قضیه حبس و نفي عده بابیان از آنجا برای طهران که از آنجمله ملا محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ مسطور میباشد شیخ محمد راجون بکرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی شاهزاده عماد الدوله والی ویرا بخشید و رهانمود و او در آنجا متدرجاً بمدرسه آخوند

مدرس و معروف گردید و معدودی از بابیان ازلی اهل کرمانشاه و پیران خودشان میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند و پیربهای میسرند تا هنگامی که کار بهین طرفین بمجلس مناظره و محاوره کشید و پیربهر قطع دعوی حاضر کردند و اوحق را بهائیان داد و از آنگاه ازلیان و پیرا شناخته احتراز کردند و پس از وی پسرش شیخ علی از معاریف بهائیان بود ولی از آنخاندان اشخاص صالحی در این امر برجای نماند و مدتی حبیب نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضرابهی در سنین عراق و ادرنه و عکا مرسله داشت و ملافین بهائی در آنجا مراده نمودند و میرزا ابوالفضل گلهایگانی در آنجا تبلیغ نمود و نزدیک بآن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و برور ایام جمعی از بنی اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آنعده ازلی متدرجا درگذشتند و اکنون جمعیتی بهائسی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا برقرار و محفل کرمانشاه محفل مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیتهای کردند و صحنه و دینور و غیرها تحت سرپرستیش اداره میشوند .

(کرمل)

کوه مقدّس معروف در حیفا فلسطین که شرح آن نام در اسرار الانوار العمومیّه و تمامت مقام و احوال آن راجع باین امر

در ظهور الحقّ و شمه ای نیز ذیل نامهای حیفا و خضر و طوسی و کرم و تقی و غیرها ذکر است و لوحی راجع بآن معروف بلوح کرمل میباشد قوله :

" حَبِّذَا هَذَا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّتْ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي الْاَمْكَانِ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ الَّذِي لَا تَعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْاَعْصَارُ
 حَبِّذَا هَذَا الْيَوْمَ اِنْ تَوَجَّهَ وَجْهَ الْقَدَمِ اِلَى مَقَامِهِ اِذَا نَارُ الْاَشْيَاءِ
 وَعَنْ وِرائِهَا الْمَلَاءُ الْاَعْلَى يَا كَرْمَلُ اَنْزَلِي بِمَا قَبْلَ عَلَيْكَ وَجْهَ اللّٰهِ
 مَالِكُ مَلَكُوتِ الْاَسْمَاءِ وَفَاطِرُ السَّمَاءِ اِذَا اخَذَ هَاهُنَا زِلْزَالَ السَّرُورِ
 وَنَادَتْ بِاَعْلَى النَّدَاءِ طُوبَى لَكَ بِمَا جَعَلَكَ اللّٰهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ
 مَقَرَّ عَرْشِهِ وَمَطْلِعَ آيَاتِهِ يَا كَرْمَلُ بَشِّرِي صَهْبِيُونَ قَوْلِي اَتَسِي
 الْمَكْتُونِ سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَيُظْهَرُ اَهْلَ الْبِهَائِ
 الَّذِيْنَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِ الْاَسْمَاءِ " الخ و در لوح شیخ است
 قوله :

" کرمل در کتاب الهی بکرم اللّه و کرم اللّه نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردين و طوبی للمقبلين و

از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" و بشارت كبرى اينكه هيكل مطهر منور مقدس حضرت اعلى روحى له الفداء بعد از آنكه شصت سال از سلطه اعداء و خوف از اهل بغضا همواره از جاني بجاني نقل شد و ابدا سكون و قرار نيافت بفضل جمال ابهى در يوم نوروز در نهايت احتفال باكمال جمال و جلال در جبل كرمل در مقام اعلى در صندوق مقدس

استقرار يافت و از تصادفهاى عجيب آنكه در همان روز از شيكاگو تلگرافى رسيد مضمون اينكه از هر شهري از شهرهاى امريك احباء بالنيابه از خود مبعوثى انتخاب نمودند و شيكاگو فرستادند چهل مبعوث در شيكاگو جمع شدند و قرار قطع مشرق الاذكار و بنيانش دادند تا كل احبائى امريك در بنيان مشرق الاذكار در شيكاگو مشترك باشند اين اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و مزده تلغرافى بارض مقصود فرستادند نام آلمانى معروف در رساله مدنيه

(كروب)

است قوله :

Krupp

" آيا ممكن است كه تفنگ و توپ عادى

با تفنگ هنرى مارتى و توپ كروب مقابلى نمايد ؟ "

در شرح ها است قوله :

(كروبيين)

" وانهم (انبياء و اوصياء و مؤمنين)

الكروبيين الذى قال الصادق فى شأنهم انهم قوم من شيعةنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم ولما سال موسى ربه ما سال امر رجلاً منهم فتجلى له بقدر سم الابهرة فدك الجبل وخر موسى صعقا" و در كتاب ايقان است قوله :

" چنانچه حضرت صادق در وصف كروبيين مي فرمايد قومى از شيعيان ما هستند خلف عرش" و در لوحى است قوله :

" مقام الذى يطوفن فى حوله ارواح المقربين ثم افئدة الكروبيين الخ و اصل كروب عبرى و بمعنى فرشته و كروبيم جمع و در تورات نيز مذکور است و در اسرار الاثار العموميه تبين ميشود .

در عربى بلفظ سوريه نوعى از عربانه و

گارى سوارى و از اينرو عربانه سوارى

مرکز عهد ابهى عبدالبهاء نزد بهائيان

معروف بنام كروسه شد .

(كروسه)

كريم در لوح رئيس :

" أرسل (حضرت محمد) اليه كتاباً

كريمًا " گرامى و پسند و با ارزش و حاجى

محمد كريم خان كرمانى در اسرار الاثار العموميه بتفصيل بيان

است و در آثار ابهى در ابطال و ازهاق او در كتاب ايقان و

كريم (حاجى محمد كريميان)

غيره بيانات و آيات بسيار معظم و موثري موجود ميباشد از آن جمله
در لوح قناع است قوله :

" هو القهار ان يا كريم ان استمع نداه ربك الابهي من السدرة
المنتهى ينطق انه لا اله الا هو والمهيمن القيوم " و در كتاب
اقدس قوله :

" انكروا الكريم ان دعواته الى الله انه استكبر بما اتبعه هـواه
بعد ان ارسلنا اليه ما قررت به عين البرهان في الامكان وتمت
حجة الله الى ان اخذته زبانية العذاب عدلاً من الله
انا كنا شاهدين " و نیز از كريم نامان كثير الذکر در آثار و افواه
اهل بها آقا محمد كريم عطار در طهران است و "ك ر" رمزي
از آن است قوله :

" ك ر ان استمع النداء مرة اخرى من البقعة النوراء " الى آخر
و در لوح حج خطاب بعلّ محمد نبيل زرندي است :

" وانك انت يا محمد ان ارايت الكريم في المدينة زگره بذكر
من لدنا ثم بشره برضوان قدس كريم قل يا كريم قم عن مقامك
ثم صح بين السموات والارض بما ظهر سرّالا مر عن مشرق
اسمه البديع فاخرق حجاب الوهم ليطلع عن خلفها جمال
القدم بانوار عز لميع وانك انت يا كريم لا تصبر في آن ثم
بلغ في امر ربك الى كل عالم بصير "

الى آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حق او و پدرش خطاب
است قوله :

" فخلق من بعده هذا الخلف الصادق عبدك الكريم ذ وخلق
عظيم و اوقد سراج ابيه " الى آخرها و ذكر حاجي عبد الكريم
طهراني ذيل نام امريكا است و عبد الكريم اشراق خياط متولد
بسال ۱۲۵۴ شمسي هجري در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف
بقاضی از علمای شيخیه سالها در طهران نشر دعوت امر بهائى
کرد تا بسال ۱۳۲۷ درگذشت .

مربّ خسرو فارسي در لوح رئيس است:
" ومنهم كسرى الذى ارسل اليه كتاباً
كريما " مراد خسرو پرويز است .

(كِسْرِي)

عربي سستی و سنگینی و تنبلی و بيكساری
که عرفاً کسالت گویند در لوح طب است:
" بهاتسلم النفس من الكسالة وسوء "

(كَسَل - كَسَال)

الحال " و در لوح حکماء :

" اجتنبوا التكاثر والتكاسل "

و خسوف هر دو در حق شمس و قمر هر دو
اطلاق میشود ولی حسن و شهرت
کسوف در شمس و حسن و شهرت خسوف

(كُسُوف)

در قمر است . در لوحی است :

" انا نشكومن الذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدر صافي كأس
 عرفاني بين بریتی وکسف شمس تقدیسی " ودر خطابی و مناجاتی
 بطلب مغفرت در حق حاجی ذبیح کاشانی است :

" وانتقل الى ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها
 راية الظلم " که مراد طهران پر جور و عدوان است و در ذیل نام
 طهران ذکر می باشد .

(کشخان)

فارسی بمعنی بیفیرت و زن بمزده در
 خطابی است :

" یزید یلید و خولی کولی و سنان کشخان

و شمرید چهر " الخ

(گشّه)

نام قریه ای از توابع کاشان که در ایام
 میثاق غالب اهالی که بیانی بودند
 بهائی شدند و تقریباً اکثریت بر بیانیان
 و دیگر مسلمانان حاصل کردند و اسامی آنان در عنوان خطاب
 چنین بود :

" جناب ملا حبیب الله نجل ایشان جناب آقامیرزا محمود
 جناب آقا محمد حسین ، رجبعلی ، جناب آقا محمد اسمعیل ،
 محمد ، جناب آقا صفر علی علی محمد ، جناب علیجان ، جناب

عباسعلی شمس ، جناب استاد صفر علی ، حسن ، رحیم ، جناب
 آقا اسد الله ، جناب عباسعلی ، کریم ، جناب مسیب ، جناب
 حاجی فضل الله ، جناب رضا ، عزیز ، علی محمد ، جناب محسن ،
 جناب آخوند ملا ولی الله ، جناب آقا میرزا ابوالقاسم طرقی ، جناب
 آقا میرزا علی اصفهانی ، جناب آقا میرزا محمد علیخان نطنزی ،
 جناب آقا عباس آقا علی اکبر ، جناب آقا عباس رحیم ، محمد علی ،
 جناب آقا رضا مشهدی جعفر ، جناب آقا عبدالحسین علیهم
 بهاء الله الابهی "

(کفشگر کلا)

قریه ای از توابع ساری مازندران است
 که از مؤمنین اولین آنجا آقا محمد علی
 بقیه السیف قلمه طبرسی و زوجه اش
 باد و پسرش آقا علی اکبر و محمد قلی و خاندان ایشان در خشانیان
 و برادر آقا محمد علی مهدی نام معروف بمیرزا آقا دو پسرش
 میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آقا جان و خاندان ایشان
 در خشان اند و برادر دیگرشان آقا عبد الله که هم از بقیه السیف
 بود و آقا میرزا حسن معروف بمیرزا حسن بابی از مادر برادرشان
 و از پدر پسر عمویشان اونیز از بقیه السیف بود و احفاد دختری
 داشت و آقا ولی و خاندان عطاءیان و یحیی و برادرش مطلب
 خانواده ترابی و مشهدی علی اکبر و برادرش با خانواده محسنی

ومیرباباسلیلی ومیرآقا باخانواده اش میری ومیرزاخان وبرادرش
خان آقا خانواده درخشانی وبعداً میرآقا برار همزاد ومیر
عابدین خانواده اش عابدین نیز در امر درآمدند .

در لوحی است :

(كُفِّفَةَ) " هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما

يسر به افئدة المقربين قل قد

تموجت بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف الموج
السيال العظيم الخ كُفِّفَ اسم فاعل رباعي مجرد بمعنى
جلوگیرنده هر مقدم مخالفی است واین آیه در تجلیل در سای
افتد ار خود میباشد واگر کفکفه عربی مأخوذ از کف فارسی کُفِّفَ
بمعنی جوشان و پرف کف گفته شود شاید .

عربی کور نابینا در خطابی است :

(كفيف) " واما كيفوا الا نظار احتجبوا في ظلام

حالك عند بحبوحة النهار "

در لوح حکماء راجع بیونان است :

(كَلَّ) " وكلّ لسانها " زبانش کند شد . و در

سوره الصاد است :

" ان استقم في يوم الذي فيه تعمي الابصار ويكّل كل اللسان
وتضطرب افئدة المدعين " ودر نسخه ای یککل دیده شد

وشاید اصل " يكلّ الالسنّ ويا " يكلکل اللسان " بمعنی
عرفی بود .

عربی بمعنی هر دو کلا در مذکر کلتادر

(كِلَا - كِلْتَا) مؤنث در قرآن است :

" اما يبلفنّ عندك الكبر احد هما و

كلاهما فلا تغل لهما اق " ودر کلمات مکنونه :

" ان اصابتك نعمة لا تفرح بها وان تعسك ذلّة لا تحزن منها

لان کلتيهما تزولان في حين " ودر خطاب وصایای عهد است :

" من کلتی الشجرتين الربانيتين " الخ

مصدر عربی حفظ و حراست . در خطاب

(كِلَاة) وصایای عهد است :

" وادخلهم في حصن حصين كلائتك

عن سهام الشبهات " الخ

دکتر کلاک خانمی امریکائیه بهائیه با

(كِلَاك) دکترمودی بایران آمد و در مدرسه تربیت

بهائیان طهران بتربیت و تعلیم Dr. Sarah Clock

نونها لان اشتغال جست .

فارسی بزرگ . کلانتر بزرگتر و شهر بان

بلد را بفارسی کلانتر و بترکی داروغه

(كَلان)

میگفتند . محمود خان نوری در ایام اولیه این امر کلانتر طهران بود .

در اصطلاح بیان رمز از عدد جامع
(گلشنی) ۳۶۱ میباشد قوله :

"و بعضین یقین نظر کن که ابواب دین
بیان مرتب گشته بعدد گلشنی" الخ

صادره از مقام بهاء الله بمعنی
(کلمات مکنونه) سخنان پوشانیده و مہر کرده مصون و

مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که
فارسیه آن شامل فصول ۸۲ گانه قصیرہ عمیقہ مزیدہ عرفانیہ
اخلاقیہ است و اشارہ باحوال جامعہ اہل بیان در آن ایام
دارد در عربیہ آن اصول و روئیس تجربیات و احساسات روحانیہ
در ۷۱ فصل کوتاه بصریّت فصیحی میباشد . در سنین اقامت
بفداد پس از عود از کردستان در فجرهای ایام هنگام گردش
تنہا در کنار جلہ متدرجاً صدور یافت چنانچہ در ضمن اثری
خطاب بزین العقبین چنین مسطور است قوله :

"از کلمات مکنونہ ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح
مرّہ واحده نازل ولیکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شدہ
بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرّق است اگر جمع شود

احسن بودہ" الخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجودہ آن از
حیث ترتیب فصول متفاوت اند و چون ہر فصلی مستقل است
باکی نہ فقط در یکجای آن غفلت و بی اطلاعی در نسخ مطبوعہ
واقع شدہ و آن اینکہ در نسخہ ای در عبارت " بقعہ مبارکہ
زمان " باسقاط نقطہ " زا " " زمان " ضبط شد و نسخ مطبوعہ
بدون اطلاع از آن تقلید کردند و تفصیل آن در نام زمان
ثبت میباشد . و در لوحی است قوله :

" از قبل این مسجون کلمات مکنونہ کہ از مشرق علم ربّانیہ در این
طلیغہ فجر رحمانیہ اشراق نمود بہر احبّاء القا نمایند تا کلّ
بانوار کلمہ منور شوند و وصایای الہی را امام وجوہ خود نظر
نمایند کہ مباد غافل شوند و محتجب مانند " و از فضل اعظم
عبدالہیاء در خطابی است قوله :

" باید کلمات مکنونہ فارسی و عربی را یلاً و نہاراً قرائت نمائیم
و تضرّع و زاری کنیم تا بموجب این نصایح الہی عمل نمائیم
کلمات مقدسہ بجهت عمل نازل شدہ نہ بجهت استماع " الخ
و در مقدمہ قسمت عربی کلمات مکنونہ چنین مسطور است قوله :

" هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوّة علی
النّبیین من قبل وانا اخذنا جواهرہ واقمصناه قمیص الاختصار
فضلاً علی الاخیار لیوفوا بعہد اللّٰہ ویؤدوا اماناتہ فی انفسہم

ولیکونن بجوهرالتقی فی ارض الروح من الفائزین * ودرخاتمہ
فارسیہ چنین مسطور قولہ :

" سرورس معانی بدیعہ کہ وراہ پرده های بیان مستور
وہمان ہوں بہمنایت الہی و الطاف ربانی چون شمع ضمیر
جمال دوست ظاہر و ہویہ باشد شہادت میدہم ایدوستان
کہ نصرت تمام و حجت کامل رہبان ظاہر و دلیل ثابت آمد
دیگر تاهمت شما از مراتب انقطاع چہ ظاہر نماید کذلک
تمت النعمۃ علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد
للہ رب العالمین " ر در زملی چند تعبیرات و تشبیہات
زیبا از صورت معانی عالیہ کہ ہر قلب مصفی جلوہ نمود موجودا

کہ مذاہم ظاہرہ مراد نیست از آنجملہ فصل قولہ :
" ای پسرانصاف در لیل جمال ہر کل بغاء از عقبہ زمردی و فناء
..... و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار
رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اہل فرقات از مکامین
عز خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید زیادہ
براین جائز نہ انا کنا شہداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا
یفعلون " و از غضن اعظم عبدالبہاء است قولہ :

" مقام عقبہ زمردی وفا باصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت
اعلی روحی لہ الفداء قدر است و این عقبہ بسیار صعب المرور

است آن اسم اسم اعظم است مراد جمالبارک است
و آنچه الیوم در دست معانی دو حرف از اسم اعظم است و
آن ب و ہ * و قولہ :

" ملاحظہ فرمائید آن اسمی کہ در آنزمان بتمامہ ذکر نشد
چہ بود ملاحظہ نمائید کہ بیوفایان چہ کردند و چہ جفائسی
روا داشتند از ہتی نبود کہ نکردند صدہای نمایند کہ نزدند
و بسیف جفا ہردم جسد مظنوم را قطعہ قطعہ کردند و آن در
نزد جمیع واضح و مشہود است عجبترا از این آنکہ باوجود این
ظلم و ستم رشدت جفا اظہار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا
یا اولی الالباب " و فصل دیگر قولہ :

" ایدوستان من یاد آرید آن تہدی را کہ در جہل فساران کہ
در بقعہ مبارکہ زمان واقع شدہ یا من نمودید " الخ و حسن
اعظم عبدالبہاء چنین فرمودند قولہ :

" این عهد و میثاق است کہ جلالبارک در ارض مقدس بقلم اعلی
در ظل شجرہ انیسہ گرفتند و بعد از صعود اعلان شد " و قولہ :

" و اما مراد از آن عبارت کلمات مکنونہ یعنی صبح صادق روشن
ظہور است کہ حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجرہ
مبارکہ جمالقدم است و مراد از آن فضا فضای دل و جان
است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نہ حضور

جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند و چون خلق
هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله :

"آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نهر
آفاق شجره انبیا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو
و نما نموده و سایه بر جمیع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله
"سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت
شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

"این الواحی از عالم ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ
مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل
نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی
نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که
این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل
ندارد و در سفرنامه امریکا است :

"از غصن اعظم عبدالبهاء از معنی الواح زهرجدی در کلمات
مکتوبه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه
است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانیه
نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیضرا بشیت
و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر
وصفرا را باجرا امور تعبیر نمایند. و قوله :

"راجع باصل الخسران مقصود این است که انسان تاحق را
نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور
آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا
بی نور هیچ چیز مشاهده نشود" و اصلا مکتون و مکتونه بمعنی
نہان کرده مهر کرده. و در لوح رئیس است :

"كما ترى النطفة انبها بعد ارتقاها الى المقام الذي قد
فيها يظهر الله بها نفسها التي كانت مکتونة فيها".

در آثار این امر کلمة الله الكبرى و مانند
آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه نخست
اقسام کلام - کلام اعلی و ابهی شد. در کتاب اقدس
مکمل طور است قوله :

"هذا من امره المبرم واسمه الاعظم و كلمته العليا و مطلع
اسماءه الحسنی لوانتم من العالمین" و در لوح همانکچی
صاحب معروف است قوله :

"بنام خداوند یکتا ستایش بینند پاینده ایراسزا است که
بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود....
و این شبنم که نخستین گفتار کرد گار است گاهی بآب زندگانی
نامیده میشود..... پس دانسته شد نخستین بخشش
کردگار گفتار است" الی آخرها و در ذیل "اسم" درج است که

کلمه الاعظم بر منبر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است :
" والنفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله الخ كه
مراد از کلمه الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات
غصن اعظم عبد البهاء در جواب شیخ فرج الله در حقیقت در خصوص
اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن
در عصر خلفاء عباسی قوله :

" کلام بر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تموج هوا باشد
که صماخ گوش را متأثر میکند و با مرکب و مشکل حروفات یکی
تصوری یعنی مطلبی که آنرا انسان پس از تعقل میفهمد و یکی
معنوی هر دو اول حادث است ولی سومی قدیم است چون
راجع بعلم الهی است و مبدأ آن کلمات در علم خداست لذا
قدیم است "

کلیم الله لقب حضرت موسی شده که در قرآن است " کلّم الله
موسی تکلیما " و در لوح رئیس است :

" انا اظهرنا الکلیم من بیته رغماً لنفسه " و قوله :
" وعند کلشی من الاشياء قام کلیم الامر لاصفاء کلمة ربک العزیز
العلیم لو ادرکه الکلیم ليقول لك الحمد بما اريتنی
جمالک " و برادر ابوبنی معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم
که در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار

صادر به نام کلیم در ذیل نام موسی ذکر است . و نیز در لوح
خطاب بعبد الوهاب است قوله :
" مکّم طور برورش ظهور مستوی الخ .

(کلّین)

که بضمّ اول و فتح دوّم معروف است
و قاموس بفتح اول و کسر دوّم ضبط نمود
از قراءه ری برد و شرح آیام توقف بهاب
اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد .

(کلیو لند)

Cleveland

شهری در ایالات متحده امریکای شمالی
مرکزی از اهل بها در آنجا متمرکز گشته
در سفرنامه و آثار غصن اعظم عبد البهاء
مذکور میباشد .

(حاجی میرزا کمال الدین)

(کمال پاشا)

بن از اهل نراق مخاطب در لوح معروف
" کلّ الطعام " و الواح دیگر بخطاب
" پاکمال " قوله :

" هو العزیز ان یا کمال الدین ان
اشهد فی نفسک انه لا اله الا هو المبدع البدیع الخ و از
آنجله لوحی است که از عکا خطاب با و بهائیان نراق صدور
یافت و از نفاق ناعقین انذار فرمودند و او شاید تا قریب
بسنین ۱۳۰۱ ه. ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن نام

علی نیز ذکر است . دیگر کمال پاشا و اتاترک در اسرار الاثر العمومیة شرح و بیان است .

مصدر بمعنی پوشیده و نهان بودن .
(کمون)
در لوحی مصدر :

"دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر"
قوله : " شاید که این کمون سبب ظهور گردد "

عربی گنج . کنوز جمع . مکنز گنجینه .
(کنز)
مکانز جمع . در کلمات مکنونه است قوله :

" و ما ینبغی لنفس لا یدرکه احدٌ ولن
تحصیه نفس قد اخزنته فی خزائن سرّی و کناز امری تلتطفاً
لعبادی و ترحم الخلقی " الخ که کناز بوزن خزائن برجای
کنوز یا مکانز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی
بر ذات باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث
قدسی است :

" کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف "
و در کتاب اقدس است :

" قل قد جعل الله مفتاح الكنز حیّ المکنون لو انتم تعرفون
لولا المفتاح لکان مکنوناً فی ازل الازال لو انتم توقنون "
و در لوحی است :

" امروز را مثل نبوده نیست چه که کنز مخزون ظاهر و با سم
اعظم معروف " الخ و از غصن اعظم عبد البها " شرح عرفانی
مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه
مسطور است در ایام ادرنه علی شوکت پاشا که بمقام عرفان
موصوف و بکثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی بر آن حدیث
شد و بدریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید .

و پنج کنز نوشته از نبیل زرنندی در ضمن تاریخ منشورش برای
این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد بعنوان
پنج کنز ضبط نمود .

استر و میسین کنی از بهائیان امریکا
که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه
Edward Kinney امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی
عبد البها " مذکورند و اول مجمع بهائیان امریکا در حضور
مولی بخانه شان تحقق یافت .

معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد
نصاری و جمع آنها ، کنائس جمع در لوح
(کنیسه)
بناصرا لدین شاه است :

" واستراحت الوحوش فی کنائسها " الخ که کنائس بنوع
تشبیه برجای کنس و یا اصلاً بمعنی کنس استعمال شد .

ویناسبه مقام نقلی از مجمع البحرین میشود :
" فی حدیث الدعا غیر خزا یا ولا ندائی وهو من خزى بالكسر
من باب کلیم فهو خزیان از الاستحیی حیاء مفراطاً وجمع
الخزایا والندائی جمع نادم وحقه فی القیاس نادمین وانما
جمع علی ذلك اتباعاً للكلام الاوّل والعرب تفعل ذلك
للازد واج بین الكلمة كقولهم الخدایا والعشایا "

عربی غار وپناهگاه و آقا، در مناجاتی
(کَهْف) است :

"سبحانك اللهم يا الهی وسیدی ومولای
ومعتمدی ورجائی وکھفی وضاغی " ودر قرآن سوره الکھف و
قصه اصحاب کھف معروف است قوله تعالی :
" ام حسبت ان اصحاب الکھف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً "
وشرح وهم تأویل آن در آثار این امر بارها ذکر است که در
کتاب امر وخلق ثبت میباشد .

عربی قدح واستکان آبخوری بی دسته .
(کُوب) اکواب جمع در کلمات مکتوبه است قوله :
" لتشرب من زلال خمیر لا مثال وکوب مجد
لا زوال " ودر لوح بنصیر قوله :
" لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذ البکوب المخزون "

سوره الکوثر سوره ای از قرآن قوله :
(کوثر)

" انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر
ان شانک هو الا بتر " مابتویسمیاری
فراوان دادیم بهروردگارت نماز گزار و قربانی کن که بدگوی تو
بی بریده و بی نسل و اثر است " و آورده اند هنگامیکه پسر
پیمبر همد الله نام در گذشت عاص بن واهل تهمی ویرا آبتراگفت
یعنی بی عقب و قریش ویرا صُنُبُور یعنی درخت خرمای بی برگ و
بار و مرد خوار و زبون بیکن خواندند ولذا این سوره بر روی
نزول یافت واز نقطه اولی شرحی تأویلی وباطنی حسب
خواست آقاسید یحیی وحید اکبر در شیراز بر این سوره صدور
یافت ودر آئینان است قوله :

" یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات وبالفطرة ان كنت ذی علم
رشنید واننی انا ذا انادی باذن الله فی جو العماة و
لیس ما نزل فی قلبی بداء القضاء لعن الله الذین افتروا علی
فی الامضاء فهل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن وهل من مبارز
یبارزنی ببینات الانسان وهل من ذی صیصیه یقوم معی فی
میدان الحرب بسیوف اهل البیان وهل من ذی قوه یتکسب
مثل تلك الآيات فی جحد الشمس والقمر بحسبان آیا یامن
فی ملکوت الامر والخلق ان فتی عجباً هذا قدر کب فرس الجلال

..... فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كلیة فی مقام الظاهر
 ففنها ما انت تعرفه من الكوثر حکم الولاية مخاطباً لمحمد
 رسول الله ^{صلى الله} قد اعطاك علياً ثم فی قوله فصل لربك اشارة الى
 ولاية الحسن ثم فی قوله وانحر اشارة الى شهادة الحسين ثم
 فی قوله ان شائك هو الا بتر مقامات الفجار ودرکات رؤسا اهل
 النار حيث يطلق بذلك تلك الحروف ^{فاعرف} احرف شائك هو الا بتر
 ائمة النار الذين كانوا فی تلقاء ائمة الحق ناظم عظيم و ان
 عذبهم هي ثلثة عشر حرفاً بمثل ما قضی فی تلقاء شمس النبوة
 والولاية ثم ان تجعل المخاطب بقية الله و تاوّل الكوثر
 بنفسی لانها هو ماء الحيوان الذي يحيى به الافئدة والقلوب
 واتى لو اريد ان افسر تلك السورة بما اعطيناك فی تلك
 الليلة من كاس ماء ورقة الصين لاتبعت منهاج الحق و فسرت
 لحقيقة الامر ولكن اليوم خوفاً من فرعون وملاه و حفظاً للحواريتين
 من قوم علی وشيعته لم افسر حقيقة ذلك التفسير وان
 علی ذلك اللحن لوقر احد من رجال الاعراف يؤتى زوجته
 ماء الحيوان تلك السورة المباركة فقد قرء فی رضاء الله وحببه
 وان بمثل ذلك فليلهم عباده المؤمنين و اناذ الماكنت فی مقام
 اثبات الدين افسر تلك السورة المباركة فی شأن القائم و ان
 ذلك باذن من اولياء الله حيث اشاروا لاهلنا بان القرآن

نزل فی حقنا الى آخرها و در ذیل نامهای بقره و جواد
 وقائم نیز زکری از آن است . و کلمه کوثر در بسیاری از الواح
 و آثار امین امر بنوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آنجمله
 در صلوة یومیة است :
 " ارب فاجعل صلوتی کوثر الحيوان والفانى بیرید کوثر
 البقاء من ايامی جودک " و در لوحی است :
 " قد اجرینا کوثر المعانی والبیان " و قوله :
 " من شرب کوثر الحيوان من کووس کلمات ربّه الرحمن " و قوله :
 " اسرعوا الى کوثر الفضل " و قوله :
 " لان فیها جرى السلسبیل والتسنیم ثم هذا کوثر المقدس
 الا طهر " و قوله :
 " آب زندگانی بیان الهی است وهمچنین بیناتش جهد نمائید
 شاید اهل عالم از این کوثر باقی بحیات ابدی فائز شوند و بنور
 حکمت و بیان امکان نور دارند " و قوله :
 " از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مظهر شود " و قوله :
 " الحمد لله بحرارة محبت مشتعل اند و بنور معرفی مزین
 کوثر وصال که اثنان جواهر عالم است و اعلى از ما حیوان الحمد لله
 بحفظ آن فائز شده و ثمره آنرا ظاهر نموده الخ و در ضمن نسام
 سلسبیل هم زکری از کوثر است .

عربی پیچ و گردش عمامه گرد سر اِکوار جمع
 (کُور) وباصطلاح فلسفی د وائرگردش وسیع
 عالم وجود را ادوار واکوار یاد کردند .
 واز مرکز عهد ابهی عبد البهاء در خطابی که ذیل نام مریم درج
 است قوله :
 " در کور مسیحائی و دور عیسوی الخ و در ضمن نام دور هم ذکر
 است .

فارسی کاخ و قصر و ساختمان بلند و
 (کوشک) کوشک نام قریه ای از توابع آباده مرکز
 جمعی از اهل بهاء و مذکور در تاریخ
 است . کوشکه باغ نام قریه ای از توابع سبزوار بر مرک و ش در
 الواح مذکور میباشد از آن جمله قوله :

" یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرّحمٰن
 واحباءه فی الکاف والشین لیفرحوا بمعنایة ربهم فی المآب انا
 نذکرناهم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّة اخری فضلا من عندی
 وانا العزیز الفضال لا یعزب عن علم ربک من شیئ و هو العزیز
 العلام "

عربی تپه خاک . در کتاب اقدس است :
 (کوم) " هذا یوم فیه سرع کوم اللّٰه " منظور

این است در این روز جبال مقدسه که موعود بجلوه الهیه
 بودند بوعده و وصال خود رسیدند و در لوح بشیخ اصفهانی
 است قوله :
 " کوم تپه را گویند "

در رساله مدنیّه است :
 (کومون) " در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی
 Commune که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد
 و حرکات موّحشه طائفه کمون "

فارسی جمع کی بمعنی پادشاه بزرگ .
 در لوحی بوصف انقطاع است قوله :
 (کیان) " ثمّ از کر النعمان الذی کان من اعزّ
 الطوک ومن قبله احد من الکیان اذا تجلت علی قلبها شمس
 الا نقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتها مقبلین الی العراء"
 مراد سلسله پادشاهان کیان است .

در کتاب اقدس است :

(کیف) " وکیف هذا العالم الصّفیر " وقوله :
 " وکیف الا وساخ المنجمدة و درونها "

کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت
 است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و

بی اهمیتی و بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تا چه رسد باینعالم کوچک و یا بچرکهای خشکیده و پست تر از آن .
 در ذیل نام حرف از اثر نقطه در سیاب
 (کیمیای) کیمیا اشاره ایست و در ذیل نام اکسیر
 هم ذکری میباشد و از مقام ابهسی
 الواح متعدد در علم کیمیا صد دریافت که مشهور است و نهی از
 مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب ایقان و غیره
 عباراتی است که دال بر انحصار آن علم بخودشان دارد و در
 کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ثبت است .

حرف «گ»

از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن
 کالیفرنیا شوهر میس لواکه در آنتسار
 Dr. Edward Getsinger
 غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در
 Mrs. Lua
 ایام مسافرت با خانم در هندی در آثار بکثرت مذکور گردید .

که در ذیل نام استرآباد ذکر است و
 گرگان قصبه بلوک آشتیان که از آنجا
 (گرگان) عده ای از اهل بها برخاستند و در تاریخ

ثبت میباشد .

مستر لوئیس گریگوری از سیاهان ایالات
 متحده شمالی امریکا رئیس یکی از
 (گریگوری) Louis Gregory
 قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا
 و نیز حقوقدان و مشغول در دایره خزینة دولت و امور مالی و از
 مبلغین معروف بهائی که سالها بنطق و تبلیغ در امریکا و غیرها
 کوشید و سال ۱۹۲۹ در رمله اسکندریه بزیارت مرکز عهد
 ابهسی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا ما بهیسن
 او و میس متهو از دختران بهائی لندنی که هنگام سفر در ناپولی
 Louisa Mathew
 منتظر بوده طتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتها نظر این امر
 در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری
 سالها عضو محفل علی بهائیان ایالات متحده و کانادا و عضو
 محفل روحانی واشنگتن بود .

فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر
 زیور زنان که از الماس باطلاگی ساخته
 (رگل الماس) شود و در نام الماس ذکر است .

خطه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصبه
 مرکز آن خطه و بندر تجارتی . تفصیسل
 (گلیپولی) Gallipoli
 واقعات توقف تبعیدی ابهسی با همراهم

وحرکت از آنجا با کشتی بسوی عکا در ظهور الحق ثبت است .

در لوح رئیس است قولش :

" بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر الخ
استان معروف شمالی ایران که اوضاع
(گیلان) امریهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور^{الحق}
و مختصراً در ذیل نامهای رشست و
لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار با مضاه
خادم چنین است قولش :

" ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که بشأنی مستقیم
مانند که ماسوی الله را معدوم دانند چه که مبادا بخوار عجل
از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع شد
اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند
ولکن باید دوستان حق بشأنی راسخ باشند که احدی نتواند
ایشانرا از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امنع اقدس
در این مقامات نازل شد متصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند
بما اراده الله " الی آخرها و قولش :

" و نفس که هر دو از عقل ناس و اخبت ناس بوده بگیلان رفته
و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوی نمود که من غصن اکبر
هستم و آن نفوسی که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده اند

و نفسی دیگر دعوی حقیقت نموده او را هم قبول کرده اند
قد خسر الطالب والمطلوب اگرچه بعد برایشان کذب هر دو
معلوم شده و لکن از اول باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه
بقدرت ایمان و قوت محبت رحمان بتأدیب آن دو نفس غافل
قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی
شده هر روز ندائی مرتفع از هر کنار عجلی ظاهر و خلق هم
ضعیف و بی استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی
من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلیم
فرمائید بعد از آنکه بطور تشریف بردند لاجل احکام الهیّه
و او امر ثلاثین بار بعین کامل شد مراجعت فرمودند خلق
کثیری بخوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ایتوم
من سالها بآیات الهیّه و بیانات ربّانیّه و شئون قدرتیّه و
ظهورات احدیّه ما بین شما بودم و شمارا بحق دعوت نمودم و
شما هنوز بتماه متوجه انوار وجود قدم نشدید چه شد که بیک
خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " الخ

حرف « ل »

لک لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور
(ل) از حروف جاره و در معانی کثیره استعما

میشود که از آنجمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب
 اقدس است :
 " تسع ركعات لله منزل الآيات " وقوله :
 " طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل والعطاء " وقوله :
 " لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الاديان " وقوله :
 " كما تترك العظام للكلاب " وقوله : " له الامر والخلق "
 وقوله :
 " وجعلنا الدار المسكونة والالبسة المخصوصة للذرية "
 دیگر معنی تعلیل. نیز در کتاب اقدس است :
 " قد احب الله جلوسكم على السرر والكراسى لعز ما عندكم "
 وقوله :
 " لذا نزلنا اللوح وزيناه بطراز الاحكام " وقوله :
 " قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى "
 فى هذا الظهور " الخ ومعانی دیگر در کتب نحو تفصیل
 داده شد . و نیز ل لام مکسور زائده برای تأکید نفی و برای
 تبیین فاعلیت و مفعولیت و برای استفاه و غیرها میباشد و اسم
 مؤول مابعد آن در محل مجرور است قوله :
 " تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكركم بين عبادى " كه ل
 جاره مذكوره از مختصات اسم است و چون بر فعل مضارع

در آید آن فعل بتقدیر آن ناصبه منصوب و بتأویل مصدر
 مجرور قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكركم " و نیز ل لام
 مكسور برای افاده طلب و دعا و نظائر آنها میشود و مابعدش
 فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتى و شم عطفی
 قبل از آن در آید غالباً بسكون خوانده میشود و دخول
 امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کمتر در دو صیغه
 متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود در شش صیغه مخاطب
 میباشد . و ل لام مفتوحه مفید معانی چندى است . اول
 تأکید در مضمون جمله و در صورتیکه ان از حروف مشبّهه بفعل
 در کلام باشد لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر ان در
 میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد . در کتاب اقدس است :
 " قل انه لروح الحيوان " وقوله :
 " قل ان هذا لهو القضا المشيت " وقوله :
 " لعمري لا تبقى عزة الاعزاء " وقوله :
 " قل هذا الظهور يطوف حوله الحجة والبرهان " وقوله :
 " قل هذا السماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا هو العلم
 المكنون " در معنی البیب ابن هشام است :
 " اللام الزائد وهى الداخلة على خبر المبتدأ فى نحو قوله
 " ام الجليس لعجوز شهرته " وقيل الاصل " لهن عجوز شهرته "

دیگر :

لام جواب قسم که در کتاب ایقان خبر ماثور از امام جعفر صادق را آوردند " واللّه لیحصنّ واللّه لیفرلنّ " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤکد بانون ثقیله یعنی بخدا این مدعیان تشییع و محبت باما پاک و خالص و امتحان کرده و بخرمال زده میشوند . دیگر :

لام جواب لولا قوله :

" لولا المفتاح لکان مکنونا فی ازل الآزال " و در اسرار الآثار العمومیه پیش از این تفصیل است .

در عربی با قسمی است چون لا نفی

(لا)

جنس در کتاب اقدس است :

" لا بأس علیکم فی الكتاب " وقوله :

" من اول الذی لا اول له " وقوله : " وان ازاد لا بأس "

وقوله : " لا اله الا انا " و در خطاب وصایای عهد است :

" صریحاً لا حراك للاعضاء " بخاک افتاده اعضا بی حرکت .

دیگر " لا " عاطفه در کتاب اقدس :

" زینوها بما ینبغی لها لا بالصور والامثال " وقوله :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم

الاعلی " دیگر " لا " جواب در کتاب اقدس قوله :

" وهل رأیتم لعا عندکم من قرار او وفا " لا ونفسی الرحمن "

وقوله :

" هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربکم الا بهی و هل علمتم

من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء لا وعمری " .

دیگر " لا " نفی در کتاب اقدس قوله :

" لا یقبل احدهما دون الآخر " وقوله :

" علی شأن لا توصف بالانکار " و در خطاب وصایای عهد است :

" لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهمهم تجارة ولا عزة ولا سلطة

عن عهد الله " الخ ملامت هیچ ملامت کننده ای آنانرا

نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزت و فرمانداری

ایشانرا از عهد و پیمان خدائی باز ندارد .

دیگر " لا " نهی در کتاب اقدس است :

" ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والكسالة " وقوله :

" لا تجعلوا اعمالکم شرك الآمال " و در کتاب اسرار الآثار العمومیه

تفصیلی است .

در لوح سلطان است :

" لا بداً حفظاً لعباد الله معدودی

(لا بداً)

بوالی عراق توجه نمودند " الخ کلمه

لا بداً بالاء نفی جنس و مبنی برفتح و بد بمعنی چاره و

ومخذوف الخبر یعنی " هیچ چاره موجود نیست " وعرفاً بمنزله کلمه مفرده " جبراً " و " کرهاً " قرار گرفت ولذا ابتنویس و حالت نصب استعمال میشود .

عربی اسم فاعل در لوحی است :
" بلاء لا زب " بلاء غلیظ چسبناک ثابت . (لا زب)

شهر مشهور کشور هلند در اروپا محل انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان در اوایل امیر ایام میثاق مرتبط و مذکور در این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی و خارج محب و متعلق بودند و خطاب به لاهای از آثار نفیسه شهیره میباشد که در جواب نامه انجمن صلح صادر فرموده اند قوله :

" در این ایام یک نامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد " الخ و در نامه خطاب با احمد یزدانی است که در سال ۱۳۳۹ هـ . ق مطابق ۱۹۲۰ مأمور نشر این امر در آن کشور فرمودند قوله :

" نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید بایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست در مقام صحبت

اشاره کنید که مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم چال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست " وقوله :

" ای حقیقت جو شخص محترم " الخ در لوح بشیخ محمد تقی مجتهد (لا یعزب) اصفهانی است :

" انه لا یعزب عن علمه من شئی " که در قرآن است :

" وما یعزب عن ربك من شئی " از او چیزی دور و نهان نمیشود عزب یعزب عزوب .
بیزال مفی به لم ولا مضارع زال بمعنی جدا شد و نمیشود مانند " مزال " بافاده دوام و پیوستگی در گذشته و آینده یعنی همیشه بوده و خواهد بود و حتی عبارت " لایزال " بمنزله اسم مفرد وصفی مانند دائم و باقی و ابدی و غیره است و وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ابهی کثیرا الاستعمال است . از آنجمله در لوحی است :

لَمْ يَزَلْ
لَا يَزَالُ

" هو العزيز لم يزل نجات قدس رضوان عنایت الهی در روزیدن

بوده ولا یزال روائح عزّ معنوی از زمین عرش ربّانی در هبوب
خواهد بود " و در لوحی دیگر :

" هو الله العزيز توحيد بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات
ساحت عزّ حضرت لا یزال را لائق و سزا است که لم یزل ولا یزال
در مکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله :

" شاید بمعنایات سلطان لا یزال بطکوت باقی در آید " .

خسرد تند و تیز . ألباب جمع . در

(لُبّ)

لوحی است :

(لبیب)

" تفکر لتعرف ما كان مستوراً عن
اولی الالباب " لیبیب عاقل . الباء جمع . در لوح طب است :

" لسان القدم ینطق بما یكون غنیه الالباء عند غیبة الاطباء " .

(لَبَّيْكَ)

عربی کلمه ای است که پس از استماع
امری بمعنی اطاعت و اجابت و اقدام

اکید مکرر گفته میشود . کبئی یعنی

لَبَّيْكَ گفت و اجابت کرد . در صورت صلوة کبیر است :

" ولبَّيْكَ لَبَّيْكَ اصفیاءك فی هذا الفضاء " و در خطابی در حق

زین المقربین است قوله :

" رَبِّ رَبِّ انه سمع نداءك عند تبلّج صبح احدیتك ولبَّی

لندائك " الخ .

عربی حجاب و نقاب بر بینی و پیرامونش

در لوح بحاجی محمد کریم خان است :

" وكذلك اللثام مخصوص بالمرأة یقال

لثمت المرأة ای شدّت اللثام علی فمها ثم استعمل فی الرجال
و الوجه كما ذكر فی الكتب الادبیة .

(لِثَام)

عربی آب زیار در لوح به اشرف است :

" ثم از کرم لدنا احباء الله الذین

مانعهم الا حجاب عن الدخول فی

(لُجَّة - لُجِّي)

لجة بحر رحمة ربك المعطى الكرم " .

لجی دریای وسیع اللجة . در لوح به احمد است :

" تالله الحقّ آن بحرا عظم لجی " الخ .

عربی مراقبت تحت نظر . در لوح

(لِحَاط - لِحَاطَات)

به نصیر است :

" لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی

بأن ملتفت نه " لحظات جمع لحظة نگاهى . نیز در لوح

به نصیر است :

" لحظات عنایت بد و ستانم ناظر " ملاحظه بمعنی مطالعه و

دقت نظر .

(لَحْن)

عربی در کلمات مکتوبه است :
" کَلَّمَا نَزَلَتْ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقَدْرَةِ وَ
كَتَبْتَهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَا عَلَى قَدْرِكَ
وَلَحْنُكَ لَا عَلَى شَأْنِي وَلَحْنِي " بمعنی لهجه و لغت .

(لِحَى)

عربی در لوح بشارات است :
" زَمَامُ الْبِسَةِ وَتَرْتِيبُ لِحَى وَاصْلَاحُ آن
در قبضه اختیار عباد گذارده شد "
جمع لحية ریش والبسه جمع لباس پوشاک .

(لَدْنَةِ)

عربی در مناجاتی در خطابی در حرق
بهاثیان است :
" رَبِّ اجْعَلْ يَوْمَهُمْ هَذَا سَعِيدًا لِآثَانِهِ
..... لَدُنَّةِ الرَّدَاءِ " الخ بمعنی نرم و ملایم رداء که مراد
آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد .

(لَدَى)

عربی بمعنی عند عربی و نزد فارسی
در لوح به اشرف است :
" ثُمَّ اعْلَمَ بَانَ تَمَّ مِيقَاتِ وَقُوفِكَ لَدَى
الْعَرْشِ..... ثُمَّ ذَكَرَهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ هَمَّ خَلَقُوا بِأَمْرٍ
مِن لَدُنَّا "

(لُرُّ)

قومی معروف در ایران در یکی از آثار
ابهی است قوله :

" عَرِيضَةُ دَرُوِيْشِ عَلِيٍّ بِحَضْرَةِ فَائِزِ
وَهَذَا مَا نَزَّلَ لَهُ أَيْ لِرِبْخْتِيَارِيٍّ مِنْ بَخْتِ يَارْتِ بَادِكِ بِاخْتِيَارِ
بِوَجْهِ مَخْتَارِ تَوْجِهِ نَمُودِيٍّ بِصِرْمَدِ وَحِ آنِ اسْتِ كِهَ بَاهِيْنَ مَقَامِ
جَلِيْلِ وَ ذَكَرْ جَمِيْلَ فَائِزِ شُدِيٍّ وَ اكْثَرِيٍّ اَزْ فَصْحَاءِ وَ بَلْغَاءِ بِعِيْدِ
وَ مَحْرُومِ مَانْدَنْدِ كَلِّ لِرِ اَقْبَلِ اِلَيْهِ اِنَّهُ دُرٌّ وَ كَلِّ خُلُوِّ مُنْعِ عَنْهُ
اِنَّهُ مُرٌّ " الی اخرها .

(لَضْلَاضِ)

عربی بمعنی مراقب و متوجه جوانب خو
در لوح بحاجی محمد کریم خان است :
" وَلَا تَكُنْ كَالْأَرْقَمِ اللَّضْلَاضِ "

(لَطْفَعَلِي)

لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابهسی
ذکر است قوله :

" وَنَذَكْرَفِي هَذَا الْمَقَامِ مِنْ سُمِّيْ _____
بِلَطْفَعَلِي " الخ . و لطفعلی خان گلبادی مازندرانی سردار
جلیل در دوره میثاق مذکور و مشهور بود .

(لَطْفِي)

عربی آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی
و خطابی است :
" وَاجْعَلْنِي مُنْجَذَبًا بِذِكْرِ أَحْبَابِكَ وَ

ومتسقرا بلظي نارمحبّة اصفياك " وقوله :

" واحترقت بنيران الهجران ولظي الحرمان .

لعب بازی و شوخی . طعب بازیچه

(لَعَب - مَلْعَب)

در لوح بشارات است :

" ولكن يا قوم اياكم ان تجعلوا انفسكم

طعب الجاهلين " ودر لوح دنیا است :

" بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نمودند .

در عرف ادبی ملائی فارسی عصر

(لَعَلَّ)

قاجاریه در جمل فارسی بکثرت استعمال

میشد و بهمان معنی لعلّ از حروف

مشبّهة بالفعل عربی بود و در کتاب بیان امثال این عبارت

مذکور است قوله :

" واز جوهر دلیل نظر برنداشته لعلّ در آنروز نجات یابی "

که بفارسی شاید و گویا و ظاهراً گفته میشود .

مصدر عربی بمعنی رسوائی و خواری و

(لَعْن - لَعْنَة)

طرد و تعدیب و دشنام است و در

قرآن موارد لعنت غالباً شیطان و

ارکانش از رؤساء منافقین و کفارند و در آثار باب اعظم نیز

امثال ملا جواد برغانی و همهرانش و غیر هم از رؤساء

منافقین و معارضین مذکور در تاریخ اند و در آثار ابهی غالباً

راجع به ابیان و زلیان میباشد . از آنجمله است قوله :

" قل يا لمعون انك لو امنت بالله لم كبرت بعزه و بهائه " و در

لوح رئیس است :

" ان الذين ضيّعوا الامر وتوجهوا الى الشيطان اولئك

لعنهم الا شيئا و اولئك من اصحاب السعير " اول خطاب

بملا جعفر نراقی بابی است که در آن ایام ساکن عراق بود و

دوم راجع به میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و راجع به مفروران

و متعزّضان باعمال دیگران هم ذکر لعنت است . و در لوح دنیا

راجع به ذمّ کثرت لعن بغیر حق قوله :

" حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید که حزب شیعه راهد ایست

فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد از لسان هر یک از آن

حزب در هر یوم لعنت ها مذکور و ملعون باعین حلقی از غذاها

یومیّه آن حزب است " الخ . و آثار ابهی که در منع از لعن

و طعن در ایام اخیر هشان صد دریافت در کتاب امر و خلق ثبت

میشد .

عربی شدت خستگی و از کار و ماندن

(لَعُوب)

در لوحی است :

" کیلا یاخذک موت ولا نصب ولا لغو "

ونصب نیز بمعنی خستگی است و در سغب نیز زکری است .
مصدر عربی بمعنی دیدار و برخورد و
روبروشدن . و نام لقاء الله از قرآن

(لقاء)

متداول گشت . قوله :

"الا انهم في مربة من لقاء ربهم الا انه بكل شئ محيط" و
در آن کتاب وقوع لقاء الله در یوم مآل بسبک دیگر کتب مقدسه
سامیه بلکه پیش از آنها استعمال یافت و بسیاری از متدینین
محمول بظاهر و بنوع تشبیه و تجسم گرفتند و تنزیه بیین قائل
بحدف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی بفسفه های
اسراریه و غیرها متشبث گردیدند ولی مقام نقطه و مخصوصاً
مقام ابهی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله راطهور اعظم
خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است :

"فلما ختم النبوة بحبيبه و وعد العباد لقاء يوم القيمة كما
انتم في الكتاب تفروون بحيث ما احصينا في الكتاب امرًا اعظم
من ذلك فلما جاء الوعد ومضى الايام وقضى الامر وغنت الروح
ونادت الورقاء وجاء الله على ظلل من الانوار والملائكة كانوا
في حوله على بوارق النور يركبون" الخ وقوله :

"هو الباقي هذا كتاب جعلناه لقاءنا للذين اقبلوا الى الله
في تلك الايام التي فيها تغيرت البلاد ومن زار ما نزل من

جهة العرش في هذا اللوح ويجد نفسه في ريب من لقاء ربه انه
من اعرض عن الله فالق الا صباح الخ در ایام فتنه و
انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود که سفر آنجا و زیارت و لقاء را
اجازه ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند ولی از
ایران و غیره کثیری بیخبرانه بعزم لقاء سوی عکا میشتافتند و
در نیمه راه از بهائیان خبر یافتند و مراجعت مینمودند و هم در
اوائل سجن عکا نفوس بسیار میرفتند و بعلت مخالفت دولت
عثمانی و مراقبت اعداء فائز بلقاء نشده برمیگشتند و بلسان حال
و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت :

چشمی که بود لایق دیدارند ارم دارم گله از چشم خود از یارند
تلقاء نیز بمعنی دیدار و روبروشدن و هم جای دیدار است
و در لوح به اشرف قوله :

"و ادخلك تلقاء العرش" القاء بمعنی روبرو و جلوانداختن
و داخل کردن در لوح رئیس است :

"ويلقى في القلوب حب اوليائه" و در لوح به اشرف :

"ان يا اشرف اسمع ما يلقىك لسان القدم" که بمعنی یلقی
علیک و از باب منصوب بنزع الخافض میباشد .

(لَمَن)

عربی عیب گیری بچشم و غیره در کتاب
اقدس است :

" وما يتحرك به اعين اللا مزين " و هَمْزٌ بيشتر در عیب گیری بزبان است . در قرآن است : " وِيلَ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ " . وَغَمْزٌ عیب گیری با اشارت ابرو و مژه و تفصیلی در اسرار الآثار العمومیّه است .

عربی کار بیخردی و گناه خفیف در لوح بحاجی محمد کریمخان است :

(لَمَم)

" من عجل في اللحم سقط في الندم " در خطایی در وصف شهداء خراسان : " ولم يتعاطوا امرا يشمئز منه الحيوان فكيف الانسان " بکاری نبرد اختند

(لَمِيتَعَاطُوا)

که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان .

از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابهی

مسکن بهائی گردید چه ملا عبد الله

(لِنَجَان)

که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در

حدود سال هزار و سیصد و اند هجری قمری بواسطه آقا هادی

نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام در شهر تجارت

میکردند و بالاخره در فتنه معروف بفتنه قونسلخانه در سال

۱۳۲۰ بتوس و احتیاط افتاد و از هر دو نسلی در جامعه

مشهود نیست ، مطالب این امر بشنید و بسبب رویا که مرغانی

زیبا در ترانه جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ در گذشت و خاندانی بنام یزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقا سید برکات که از طبقه طما و سادات بود و در دوره ابهی بزیارت رفت دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریه سیده لنجان شد و از آنجا بدیگری انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگیز که در ایام

(لندن) ابهی بعکا جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰

نفر بود و در لوح خطاب به ملکه

ویکتوریا است قوله :

" يا ايها الطلقة في لندن الخ و از غصن اعظم عبد البهاء است :

" احبای لندن في الحقيقة ثابت اند و راسخ حزب

انگیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاغل جزئی

نلغزند نوهوس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند

و باندك سببی کلال و ملال آرند " الخ و احوال مسافرت بآنجا

و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در

تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

زیبا در ترانهٔ جاء الحق و زهق الباطل خواب دید بهائسی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد و الواحی در حقیقت صادر گشت و عاقبت در اصفهان بسال ۱۳۵۵ درگذشت و خاندانی بنام یزدانی غالباً بهائی از او بر جا است . دیگر آقا سید هرکات که از طبقهٔ علماء و سادات بود و در دورهٔ ابهی بزیارت رفت دیگر آقا سید عبد الغنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریهٔ سیده لنجان شد و از آنجا بدیگر قری انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند .

پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام

ابهی بعنکاء جمعیت سکنه اش ۱۸۳۰۰۰ (لندن)

نفر بود و در لوح خطاب به ملکه London

ویکتوریا است قوله :

یا ایتهالطکه فی لندن الخ و از غصن اعظم عبد البهائ^{ست} :

احبای لندن فی الحقیقه ثابت اند و راسخ حزب

انگلیز در جمیع موارد ثابت و مستقیم اند و بحدوث مشاكل جزئیة

نفرزند نرهورس نیستند که ایامی چند بکاری مباشرت نمایند

و یاندک سببی کلال و ملال آرند الخ و احوال مسافرت بآنجا

و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در

تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

عربی زبان از دهن درآوردن و هف
هف سنگ در مناجات نفرین نامه باب
(لَهْت)

اعظم برسامری وعجل و خوار قوله :
” وَاِنَّكَ لِتَشْهَدُ لَمَّا ارَادَ نَفْسُ بَانَ يَجْعَدُ حَجَّتِي كَتَبْتُ لـــــــ
فِي الْحَيِّينَ بِحُثْلٍ مَا ارَادَ مَنْ لِيَصْطَنِعَ عَنِ لَهْتِهِ وَلِهَذَا يَجْتَرِحُ عَلَيَّ
بَعْدَ مَا عَلِمَ اَنَّ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ اتَّبَعُونِي وَلَا يَشْرَكُونَ فـــــــ
مَقَامَ الْحُكْمِ مَعِيَ اَحَدًا“ که در اد از لهت دوعز میباشد .

لهت به معنی حرارت و فروز و زبان آتش
(لَهْتِيبُ سُلْتِيبِ) در لوح رئیس است :
” بل بما فعلت زاد لهيبها“ ، لهت به

فروزان و جوشان قوله :
” وَاِنَّهَا لَهِيَ النَّارُ الْمَشْتَعِلَةُ الْمَلْتَهَبَةُ“ .

عربی علم . ألوية جمع . در کتاب اقدس
(لِوَاءِ) است :

” طوبى لكم يا معشر العلماء“ فى البهاء
انتم امواج البحر الا عظم والبرية النصر بين السموات والارضين
ولو ابارنى ضمن نام پاریس ذکر است .

عربی باد های باران دهنده بابر و بار
دهنده بد درختان . در خطاب معسروف
(لِوَاغِ)

به عمه است :
” ومرت الرياح اللواقح فى البقعة المباركة الارض المقدسة طور
سینا“

مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب
پروتستان متولد بسال ۱۴۸۳ م و متوفی
بسال ۱۵۴۶ م در رساله مدنییه
Martin Luther
(لُوتِر)

است : ” در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضا
اشنی عشر هیئت مذهبیه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و
مؤخرآً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که
عدم تجویز تزویج رها بیین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤساء
سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیه زائده بر احکام انجیل
با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ
بدرجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب
و ضبط و ربط امور مهمه قطعه اروپا در یمین قوت و قدرتیش
مودع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤساء
دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور متعلقه در کنائس و
ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین انجیل لوطر محقق
و محقق بود و بواسطه لازمه تزویج تشبث نمود در ظرف این
قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً

آلمان وانگلیس و بسیاری از اهالی نمچه خلاصه تقریباً
دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذاهب
پروتستان داخل گشتند " الخ

عربی صفحه پهن از هر چیز که قابل
کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ و
استخوان و غیرها. الواح جمع و
لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را گفتند که در ذیل
نام اُم و حفظ ذکر است و در لوح حکمت باین عبارت بیان
فرمودند :

(لَوْح)

" کَلَّمَا ارْدَنَا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر
فی العالم وما فی الکتب والزَّیْرِ فی لوح امام وجه ربک نسری
ونکتب " و لوح در آثار الهی اطلاق بر کل آثار معظمه دینیّه
شد . به نبیل در کتاب اقتدارات :

" ظهور قلم و مبشر جمال و لوح فرستاده بودند و لکن
جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت
الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح در نفس آثار
صادر از ایشان گردید که بعنوان لوح و الواح همه جا در
مکالمه و مکاتبه مشهور میباشد . چنانچه اطلاق برنامه هر سوله
معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله :

" قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ و در لوح حکماء
ذکر الواح هر سیه است و در لوح به اشرف :
" قم ثم اذهب بلوح الله الی عباده المریدین " و در کتاب
اقدس :

" یا قلم الا مر تحرک علی اللوح باذن ربک " و در لوحی است :
" انا نسق کتاب مره باللوح و اخری باسم آخر ثم اللوح
بالکتاب و باسماء اخری انه لهو الحاکم علی ما یرید " وقوله :
" الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر
باقی نمانده مگر آنکه از قلم اعلی جاری شده و سئوالی مشاهده
نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سما معانی مشرق و لائش
گشته اگر چه بسیاری از آنچه نازل شده بضیق وقت و طفیان
اهل عناد مفقود و محوشده و لکن در تحصیل آنچه موجود است
همت نما تا بیقین کامل شهادت دهی که جمیع ما ذکر و یذکر
از قلم قدم جاری گشته " الخ و در کتاب اقدس است :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه اهل
بها بدانند که الواح با خاتم آنحضرت مختوم است و اشتباه
بمیان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح مهمه عمومیه
نسخه اصلیه در دست نیست و عده ای از الواح بتسمیه خود
آنحضرت یا بتلقیب دیگران و غالباً با اضافه با سامی مخاطبین

متدرجاً نامدار شدند مانند : لوح بشارات - لوح اشراقات
لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها که
در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عده
بسیاری از آنها که طرف خطاب و هنگام صدور و علل آنها
متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آنحضرت نامهایی
بدیعی برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و غیرهما
نامبرده شد که در ذیل نام صحیح ذکر میباشد . و نیز نام
الواح زبرجدیه و یاقوتیه و غیرهما است که مولی البوری عبد البهاء
بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم شهود نزول نیافت .
و نیز برخی نامه های پرفصاحت و معانی شورانگیز از بعضی
مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا زکراست
تکثیر نسخه و ترتیل و تداول بنام الواح داشت و در خاطر است
که شبی بحیفا در محضر غصن اعظم عبد البهاء اثر معروف منیر
مشمول بر بیت : " ای طوطی خوش ناطقه بشکن توقفس را " .
خواندند و ایشان چنین فرمودند که الواح نیست از نوشتجات
ایام بغداد است و نیز آنچه کاتبین و اطرافیان ابهسی
مینوشتند و منتشر میشد باقی ماند که اهم آنها آثار اصنان
و خادم و مقداری هم نوشته های محمد جواد قزوینی است که در
ذیل نامهای آقا و جواد و غیرهما ذکر است و خادم در بعضی

نوشتجاتش بهائیان را توصیه کرد که آثار او را جمع آوری کنند
و غصن اعظم عبد البهاء از او خطی گرفتند که تماماً با ملا ابهسی
بود و تکثیر نسخه کرد که نزد بهائیان موجود است . و آثاری
از غصن اکبر فیما بین منتشر گردید که در ذیل نام محمد زکری
میباشد و برای نمونه قوله :

" هو الهدی فی افق عز منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع
السّوات بغیر عمد و استوی علی الماء عرشه و انه بککشی شهیدا
وانه لا اله الا هو و انه بكل علم علیما قل یا عبد اتبع ما ینتطق
لك الروح بلسان صدق عظیما ثم ابلغ الناس بهذه الایات
لیتذکروا فی انفسهم ولن یتبموا خطوات کل کافر اثمیا قل یا
قوم آمنوا باللّٰه الذی خلقکم و رزقکم ولا تعترضوا به علی قدر
نقیرا و قطمیرا قل یا ملأ لم تکفرون باللّٰه بارتکم و تعترضون
بهذه الایات لانّ هذا قد نزل من عند اللّٰه المقتدر العلیم
الحکیما ثم قل یا قوم قد ظهر غضنفر اللّٰه فی الارض و فر منه کسل
حمیر ذی رجلین و ملأ قلوبهم من خیفه اللّٰه المقتدر القدیر او ما
آمن احد منهم ایاکم ان لا تكونوا بمثلهم مشرکا مرتدا کفورا
ثم اسعوا فی سبیله لئلا یزلکم الشیطان وان رأیتم بانه قصد
علی فناء الباب و یمنعکم عن الدّخول فی بابه و التّشرف بجماله
اذا انتم لا تلتفتوا الیه فتوکلوا علی اللّٰه ربکم ثم ادخلوا فی حرم

قدس منيعة وانت يا عبد اعمل بما وصيناك به في كتاب
 ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
 شهيدا ثم اشرب ما يستقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي
 كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة
 غرست في هذا السينا بيد ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم
 ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات والارض
 يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامرہ وكونوا بقولہ
 سمعا ساعدا سعيها ولجماله بصارا باصرا بصيرا وبعجلاله
 نظارا ناظرا نظيرا ثم اشهدوا بان لا اله الا هو وانه بكل شئ
 عليما حكيم قادرا مقدر قديرا سبحانه وتعالى عما تشركون
 به وتعرضون بجماله العزيز المنيرا وانت يا عبد كن في كل آن
 شاكرا لله ربك ومتوكلا عليه وكن في دين الله قائما مستقيما
 والروح والتكبير واليهاء والسناء عليك ان انت متوكلا على ربك
 الرحمن الرحيم وانه بكل شئ عليما وانه قواما كريما علما رحيم
 من النبيل قبل علي * وقوله :

" هو هو ان يارحيم فاخرج عن تلك الارض من قبل ان يخرج
 الغلام عن بينكم وكذلك نامرك ان تكون لا مربيك مطيعا و
 حين الخروج لا تخرج معك من شئ فاجعل زادك حبسي
 ومصدق امرى ودرعك التوكل على نفسى التى كانت فى الارض

وحيدا اياك فاحفظ نفسك من معاشره المغفلين ثم وجهك
 عن وجوههم وسمعك من نعماتهم لئلا تأخذ روائح الزنبيخ
 من انفسهم وتكون من شاطئ البحر بعيدا ثم ذكر الناس بهذا
 الذكر الا عظم لعل يقومون عن الغفلة ويعرفون بارثهم في قيسى
 اسم بديعا فاخرق حجاب الوهم بسلطانى الذى كان على
 العالمين محيطا قل يا قوم لا تبدلوا حب الغلام بدونه ولا
 تشروه بدراهم عديدة ان الذين تجدون منهم رائحة الفل
 تالله اولئك اشرف نفسا من النمرود واعظم كفرا من الفردوس
 اياكم ان لا تقربوا بهم ثم احترزوا وكونوا فى تجنب سعيها ثم
 اشهد نفسك اعلم من الذين هم ما دخلوا حصن ولا يتى لئلا
 يزلك كبر العمام من الذين كفروا واشركوا لان العلم هو حبسى
 ومن دونه وساوس الشيطان كذلك القينك من جوهر العليسم
 لتكون بذلك عليما * وقوله :

* بسم الله البهى الابهى الابهى قد طلعت شمس البقاء عن
 جبين البهاء طوبى لمن استشرق باسراقها قد ظهرت طلعة
 القدس عن مشرق اسم الله الاقدس الاعلى طوبى لمن انقطع
 عما سواها قد اشتعلت نار الله فى سدره الا مر طوبى لمن اشتعل
 من لهيباتها قد اتت نفس الله بجنود الوحي والالهام طوبى
 لمن حضر تلقائها قد اشرفت شمس العرفان طوبى لمن استنور

بانوارها ان يا عبد ان اشكر الله بما استشرقت في سنة القبل
 من شمس العظمة وحضرت بين يدي نغم الله وشرقت بلقائها
 اياك ان تحزن من شئى كن منقطعا عن الدنيا وما فيها و
 من امثالها واذكر هولاء الاسراء في ايامك ثم انقطع عمن
 على الارض ومن اسبابها واليهاء عليك وعلى من اخذ جواهر
 الحكمة من اصداقها احببى آن ارضرا از قبل اين بنسده
 تكبير بليغ برسانيد وجمع را بديع عنايت الهى وفيوضات رحمت
 رحمانى مبشر ومنتد گر نمايد عبد الله العلى محمد على * .
 وآثارى از غصن اطهر نيز وبالا حق آثار عليمه روحانيه بد يعنه
 غصن اعظم عبد اليهء كه حسب دستور مرقوم مي فرمودند خصوصا
 تفسير دوايه از تفسير احسن القصص وتفسير حديث " كنت كفرا "
 وخطاب شهير بليغ بخراسان نيز معروف مي باشد و در باره ايسن
 خطاب در خطابه كه بمحفل روحاني مشهد فرستادند چنين
 مرقوم است :

" پيش از صعود آن اقليم تفوق بر ساير اقاليم داشت ندا بلند
 بود روز بروز روشن تر ميگشت اين بود كه پيش از صعود امس
 فرمودند كه تحيات مباركه وپيام رحمانى را بان سامان برسانم
 ومكتوب مفصل مرقوم شد " الخ وآثارى از ميرزا يحيى ازل
 هنوز كم وبيش گاهى فيما بين آثار ممكن است ديده شود ولى

بايد اعتراف كرد كه آيات وآثار الهى را از حيث صورت تركيب
 جمل و لغات بدعيه و از حيث معانى رقيقه لطيفه و علو اوج عرفانى
 وهيمنه و قدرت معنويه طبيعت و خصوصيات و كيفياتى است كه
 اشتباه نشود و شخصيت و امتيازش برقرار ماند چنانچه خطاب و
 آثار غصن اعظم نيز از حيث سبك انشاء روان و ادبى مخصوص
 و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانى هرگز اشتباه بد يگر نميشود
 ومعذلك الواح وآثار الهى در چهار مرحله يعنى ايام عراق وايام
 كردستان وايام ادرند وايام عكا بموجب شعور مختلفه احوالشان
 وموجبات و مصالح متنوعه متفاوت مي باشد بد درجه اى كه از يكديگر
 بگايى جدا و ممتازند و در لوحى است قوله :

" هل حطت الارض بالذى لا يضعه النسبة عن مالك البريه
 از احضر عندك لوح النار دعه وخذها اوتى من لدن ربك العزيز
 الوهاب " كه مراد از لوح النار آثار ميرزا يحيى ازل مي باشد
 و از اينجا راجع با آثار او و اتباعش وحتى آثار ميرزا محمد على غصن
 اكبر و همروشانى كه در اعتراف بر جمال الهى و مركز عهد الهى
 نوشتند در مابين جامعه بهائيان الواح ناريه شهرت يافتند
 لوتى بورژوا فرانسوى الاصل امريكائى
 (لوتى بودژوا)
 مهندس و معمار معروف كه مشرق الاذكار
 Louis Bourgeois
 شيكاگو بنا كرد در سال ۱۹۱۱ بهائى شد .

عربی در تمنی و آرزوی حصول امر محال
و شبه آن گفته میشود در قرآن است :
" يقول الكافر ياليتنى كنت ترابا "

(لَيْتَ)

وقوله :

" ياليتنى مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا " و در مناجاتی :
" ياليت كنت ترابا تقم عليه وجوه المخلصين من احبائك " که
بتقدیر یالیتنی است .

حدیث امام جعفر منقول در کتاب ایقان
ذیل حرف " لام " ثبت است .

(لَيْمِحِين)

م

م و ارض المیم در آثار این امر رمز از
مازندران است که در الواح و تاریخ

(م)

مسطور میباشد و شمه ای در ضمن بیان
حرف ب و نام محمد و یحیی و قدوس را شرف ثبت است و نیز
م و اسم میم رمز از آقا سید مهدی دهجی معروف بود که
در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" از برای احدی از اسراء (اسراء بموصل) الا اسم الله میم
علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشده " الخ

و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که باعتبار
مشهد و مقبره امام علی بن موسی الرضا این نام بر آن ماند و شرح
مفصل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان
حرف خ و نام طوس زکری میباشد و از معارف مؤمنین حاجی
صیرزا محمد علی اهل بقعج قرب آن بلد بود که در طعمه شیخ
طبرسی بشهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتی ساکن مشهد
که خواهرش زوجه ملا صادق مقدس بود و ملا غلامرضا بسال
۱۳۰۹ هـ ق در شاهرود وفات یافت و ذکر مشهد در الواح
و آثار بسیار است از آنجمله در لوحی قوله :

" يا قلبي الاعلى انا اردنا ان نختم القول بذكر الميم والشين
ونذكر اسمائى هناك الذين اقبلوا بوجوه نورا و شربوا رحمة
الايقان من ابادى العطاء الا انهم من الفائرين "

عربی مرجع . در صورت زیارت

مآب

سید الشهداء از جمال ابهی است :

" ياليت ماظهر حكم العبد والمآب "

جمع ماتم بمعنی عزا در خطابی در

(مآتیم)

مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی قریناً "

للمحن والمآتم والا سنی .

هنری مارتی مخترع تفنگی معبروف.

در رساله مدنیّه است :

" آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی بسا

تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید "

بدر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار

غصن اعظم عبدالبهّا در سفرنامه .

در بمرق ضعیف است .

در قرآن قصه و افسانه قدیمه هاروت

و ماروت محض عبرت و نصیحت ذکر است .

قوله :

" وما انزل علی الطلکین بهابیل هاروت و ماروت و ما یمآمان من

احد حتی یقولا ائمانحن فتنه الخ و در اخبار مشهوره راجع

بمعیان شرب خمر و فجور و قتلی که در فرشته مذکور تکب شدند

پس بهیئت دوستاره در آسمان سنج گشتند شرحی روایت است

و اصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت بآن لغت

میباشد و ممکن است رمز از سقوط در عالم روحانی از مقام خسود

و بقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه شیطان مذکور

(مارتی)

Martini - Henry

(مارسیل)

Marsielle

(مارق)

(ماروت)

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در

لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند

از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باره محیطه از عدم بوجود

آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور

و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق

بود تا بحق می رسیدند که خود را اتقوا و اعلموا و از آمدن از کتب عباد

مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل

نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور

است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثی

فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قمرکاشان از اوائل

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین

امر بودند و از معارف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی

و آقازین الصابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان

و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال

(مازگان)

(مازندران)

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملك موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض زکیشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بزکیشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقوا و اعلوا و از شد از کج عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثشی فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قصر کاشان از اوائل

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین (مازنگان)

امر بودند و از مصاریف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان (مازندران)

و حرف میم زکراست و اوضاع و احوال

امر در آنجا در ظهور الحق بتفصیل ثبت میباشد . در سفرنامه
امریکا بیان مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است قوله :
" وملا عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتهد آنجا بحضور
جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید
شدند که شب و روز آرام نمیشدند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد
از صد مات و بلیات در مشهد فدا جان داد ."

نام بندر مهم قبرس . در مقاله سیاحت
است قوله :

(ماغوسا)

Famagusta

" و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا "

کوه و قصبه معروف در آذربایجان که
در تاریخ ظهور الحق مفصل و در ذیل
نام آذربایجان هم زکری است و در

(ماکو)

کتاب بیان قوله :

" این حجره که بلا ابواب است و بلاحد و معروفه امروز اعلی
غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا
ذرات آن همه بندها و ذکر اتنی انا الله لا اله الا رب کل
شئی میخوانند هر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب
باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد
آنوقت آن ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی

مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده
میخواند و میخوانند و حکم از برای هیچ شئی نیست الا آنکه
راجع بان نفس میگردد . انتهی .
و در ذیل نام زیارت هم زکری است .

مانکچی صاحب پاریس زرد شتی هندی

سرپرست پاریسیان ایران که در تاریخ

(مانکچی)

ظهور الحق بتفصیل مذکور و در اسرار

الآثار السمومیه نیز مسطور است . لوح

معروف پاریسی سره خطاب با و در سال ۱۲۹۵ صادر شد

که در اثری از خادم و بعنوان : " صاحب پگانه و فرزانه صاحب
ذکر است .

فریه ای از توابع ساری مازندران فریب

میصدتن بهائی در آنجا است .

(ماهفروزک)

شهرتش بنام ملا علیجان شهید و

زوجه اش معروف بعلوییه و برادران میباشد .

سفره خوراک و خود خوراک بر آن . و در

آثار و اصطلاح این امر بر موائد روحانیه

(مائده)

و معنویه اطلاق میگردد قوله ج ع :

این مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه

اولی و مقام اول زکری است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما
نازل میشود هنیئاً للفائزین والفائزات .
(مباهلة) ضمن نام ابتهاال زکراست .

(مَبْتَلٍ) اسم مفعول عربی بمعنی منقطع . در
مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالبهاء
درحق حاجی ذبیح است :
" واتقَّبْ عَلَى الشَّرِّ مُبْتَلًا إِلَى طُكُوتِ عَزَّكَ "

(مُبِينٍ) عربی بمعنی آشکار و پیدا و بمعنی
ظاهر و هویدا کننده و بمعنی جدا
کننده . در لوح رئیس درحق ابراهیم
خلیل است :

" اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَاخِذْنَا النَّمْرُودَ بِقَهْرٍ مُبِينٍ " و درحق اهل
واحِبًا قَوْلُهُ :
" وَاخْرِجُوهُمْ مِنَ الْبَيْتِ بِظُلْمٍ مُبِينٍ " و در کتاب اقدس است :
" اَلَّا بَعْدَ اَمْرٍ مُبِينٍ " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بیین
او و زوجه اش میباشد که آند و را از هم جدا میسازند .

(مُتَّصِعِدٍ) ضمن نام صعود زکراست .

(مُتَّصِدَّةٌ) در خطاب معروف به عمه :
" وَالْمَرَايَا الْمُتَّصِدَّةُ احْتَجَبَتْ مِنْ
اشْرَاقِ ذَلِكَ الْكَوْكَبِ الْعَظِيمِ " السَّخ
بمعنی صَدْرَةٌ یعنی زنگ زده .

(مُتَّسِكٌ) در استمساک زکراست .

اسم فاعل عربی بمعنی گشاده و خوشرُ
از حضرت عبدالبهاء است قوله :
" وَنَادَى مُتَهَلِّلِ الْوَجْهَ مُسْتَبْشِرِ الْقَلْبِ
مُنْجِذِ الرُّوحِ مُنْتَمِشِ الْقَلْبِ "

(مُتَوَاتِرٌ) اسم فاعل عربی بمعنی سربکدیگر بر آمد
در لوح اتحاد است :

" مَقْصُودِ اَزْ حَمْلِ اَيْنِ رِزَايَا مُتَوَاتِرِهِ "
قرون متوسطه و وسطی معروف است
در رساله مدنیّه قوله :

" اَزْ قَرْنِ خَامِسِ مِيْلَادِ تَا قَرْنِ خَامِسِ
عَشْرِكِهْ بِقُرُونِ مُتَوَسِّطِهِ تَعْبِيرُ كُنْتُمْ دَرْمِيَانِ دَوْلِ وِطْلِ اَرْوَبِ
وَقَايِعِ عَظِيْمِهِ وَاْمُورِ مُتَغَايِرِهِ شَدِيْدِهِ وَحَرَكَاتِ مُوحِشِهِ وَحَوَادِثِ
مُدْهَشِهِ بِشَأْنِي وَقُوعِ يَافَتْهْ كِهْ اَهْلِ اَرْوَبِ اَنْ قُرُونِ عَشْرِهِ رَا "

في الحقيقة اعصار تو حش ميشمردند

(مُتَيَّقَةٌ)

در خطابی است :

" ايته العتيقة بنسمة الله " بمعنی

زن بيدار و هشيار .

مَثَلَات - اَمْثَال

مثلات جمع مَثَلَةٌ بمعنی عقوبات و عذابها

مِثَال

و بليّات عبرت آميز باستانی . در قرآن

است :

" وقد خلت من قبلهم المَثَلَات " و در لوجسی است :

" سبحان الذي نزل الآيات وقد خلت من قبلكم المَثَلَات "

اَمْثَال جمع مَثَلٌ بمعنی سخنان متداول الاستعمال که بآن

تمثل کرده مثل آورند و در قرآن است :

" مثل الذين حُمِلوا التورات ثم لم يحملوها كمثل الحمار " و قوله :

" تلك الامثال نضربها للناس " و در لوج بحاجی محمّد

کریمخان است :

" وهؤلاء من مشاهير العرب الذي ترسل بهم الامثال " و در

لوح به صدر عثمانی قوله :

" و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید " مثال در کلمات

مکنونه است :

" والقيت عليك مثالي " بمعنی شبه و نمونه .

تجدید کنندگان در دین اسلام که

(مُجَدِّدِينَ)

در کتب اسلامیّه در هر قرن از قرون

هجرت با اسم و رسم و وصف شمردند و

در اسرار الآثار العمومیّه ثبت است و از احادیث امامیه مشعر

براینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع و ضلالت حادثه در

اسلام راهبر میدارد و حتی نه تنها احکامی جدید هم میآورد

بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیّه را تغییر و تبدیل مینماید

حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از

مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله :

" وفي حديث الصادق ان الله اخى بين الارواح في الاظلة

قبل ان يخلق الاجساد بالفی عام فلو قام قائمنا اهل البيت

ورث الاخ الذي اخى بينهما في الاظلة ولم يرث الاخ فسی

الولادة " .

مریم مجدلیّه از مؤمنات بمسیح و مشهور

(مجدلیّه)

و ممدوح در آن آئین در خطابی از غصن

Mary Magdalen اعظم عبد البها " ثبت در ذیل نام مریم

است :

" امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیّه بود و مجدلیّه

دهکده حقیقی است در ساحل دریاچه طبریّه " الخ

که در انجیل و قرآن ذکر است عموم
(مَجُوس) ایرانیان قدیم و یاطبقه ای از آنان را
میگفتند . در رساله مدنیّه است :

" زمانی که نفحات قدسیّه روح اللّه خطّه فلسطین و جلیل و
سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان
جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کل قبائل
وطوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزائر اقیانوس کوه
جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم
الست بودند " و قوله :

" انوشیروان با آنکه در ملت مجوس بود " الخ .

عربی شاهراه . در وصایای مولی الوری
(مَحَجَّة) عبد البهاء است :
" ووقی محجّته البیضاء "

محتجب بمعنی در جلوی چشم حجاب
گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر
الهی اطلاق میشود .
(مَحْجُوب)

اسم مفعول عربی از تحمید و افعال
تفضیل و اسم مفعول از حمد بمعنی
آنکه صاحب خصال حمیده بسیار
(حمد)

خوب است و بمعنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و
کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آنجمله در رساله اثبات
نبوت خاصه قوله :

" ففي الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوه بحیث
لا یقدر ان یمکن ذلك الا المر العظیم لا حد سواه " الخ ممکن
است مراد این باشد که آنحضرت از یوم اول حامل و دیحه الهیه
بود . و در دعاء یوم وفات النبی است قوله :
" فآه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالبکاء و عزرائیل للقاء " الخ
و در دعاء شب بعثت است قوله :

" بلّغ ما حمل من عندك واحتمل الا ذی فی جنبك بحیث قد
قره عشر سنین آیات کتابك ولم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ
و امثال این بیانات بمقتضای روایات متداوله اثنی عشریه محض
مراعات حکمت وقت و ملاحظه موافقت با انام است . و در لوح
رئیس است :

" فانظر ثم اذکر از اتی محمد با آیات بیّنات من لدن عزیز
علیم " و در لوحی خطاب با فنان قوله :

" ارسلنا محمداً رسولی و اعطیناه ابنائنا سُمی بقاسم و من بعده
بعبد اللّه و من بعده بابراهیم و رفعناهم حکمه من لدنا و انا
المقدر القدر لقلب المشرکون بأبتر انزلنا علیه آیه من عندنا

وانا المنزل القديم العال والبنون زينة الحيوۃ الدنيا والباقيات
الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير املاً واخذنا المشركين قهراً
من عندنا وسلطاناً من لدنا الخ دیگر :

محمد بن الحسن العسكري که اثنا عشریه در حق وی و حیات
و غیبت طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه
معتقدند و نفی و بطلان آن عقیده در آثار این امر بمواضع
کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد
قوله :

" منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره که خود ادراک نمود
کی ظاهر خواهد شد " الخ و شمه ای از احوال مدعیان و کالت
از امام غائب مانند : محمد بن عثمان و محمد بن علی شلمغانی
و احمد بن هلال و غیرهم در ضمن نام باب ذکر است .

و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بابت معارض
بامقام ابهی است و از آن جمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند
قوله :

" و سید محمد اصفهانی تلقاً وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته
را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که باطراف برود
(نوشته میرزایحیی ازل را در بیان شعر سعدی : دوست
نزدیکتر از من بمن است که در جواب سؤال شیخ سلمان داده

و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشرند انستند) حاجی
میرزا احمد وارد و در منزل کلیم بر مشرک باللّه ثابت نمودند که
غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر
میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام و
لغت استانبول و بدع وی ح و طرد و عکاء نیز ذکر
از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر بفرد
که سید محمد و حاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اند و کلیم
در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیرهم عکس کلیم را
بعکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش
چهارم ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق
ابهی بمیرزا عزیز الله و رقا چنین است قوله :

" آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس
جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشی
بود که در اسلامبول گرفته اند ع " و نیز در خطاب به بشیر
الهی است قوله :

" این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی
و دریمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد
اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق
اصفهانی این عکس را در اسلامبول برداشته اند و عکس

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است و هريك بحالتي و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نميشود اهداً شما بجمع احبباً اعلان نمائيد و بنمائيد تا جمع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياى فاني ميافتند و صورتى از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :
 مير محمد مكارى باب اعظم در آيآم حج ، از بغداد تا ساحل درياى سياه بمقام ابهى نيز خدمت نمود قاطرچى و عامى ولى مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجى ملا محمد بن مقيم حمزه درزى بارفروشى شهير شريعتمداركبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براى زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش كتابى بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجى شريعتمداركه هيچيك بطبع نرسيد و بخط وي در نزد اخلاش است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخشيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب حظوظ الايام است .
 ديگراز معارف كثير الذكر بدين اسامى در الواح و آثار :
 ميرزا محمد على زنوزى شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهروالحق ثبت ميباشد و در لوحى در حق او است قوله :
 " انا نذكرنى هذا المقام محمداً قبل على الذى امتزج لحمه بلحم مولا و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربّه العزيز الوهاب يشهد قلمى الاعلى بانّنه فاز بمالا فاز احدٌ قبله و ورد عليه مالا سمعت شبهه الا كان عليه بهائى و بهاء ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :
 ملا محمد على حجت زنجانى شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه حاجى ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج كريم زنجانى ملقب بحاجى كيا پدر ميرزا محمود از ازليان معروف و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه شده كه از طهران خارج شود . ديگر :
 ملا محمد زرندي و آقا محمد قائنى و آقا محمد على قائنى كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :
 آقا محمد على تنباكوفروش على اللهى اصفهانى كه باتعلق بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايى در كمال اخلاص درآمد و در آيآم بغداد طائف حول ابهى گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عكس جمعيتى گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همراه

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است وهريك بحالتي و هر دو در ادرنه برداشته شده است ومعلوم وواضح است مشتبه نميشود ابدًا شما جميع احبّاء اعلان نمائيد وبنمائيد تا جميع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياى فاني ميفتند و صورتى از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :

مير محمد مكارى باب اعظم در ايام حج ، از بغداد تا ساحل درياى سياه بمقام ابهى نيز خدمت نمود قاطرچى و عامى ولى مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجى ملا محمد بن مقيم حمزه درزى بارفروشى شهير شريعتمداركبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براى زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مہترش كتابى بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجى شريعتمدار كه هيچيك بطبع نرسيد و بخط وي در نزد اخلافتش است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخسيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب حظوظ الايام است . ديگراز معارف كثيرالذکر بدین اسامی در الواح و آثار :

ميرزا محمد على زنوزى شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهور الحق ثبت ميباشد و در لوحى در حق او است قوله :
 " انا نذكرنى هذا المقام محمداً قبل على الذى امتزج لحمه بلحم مولاہ و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزيز الوهاب يشهد قلمي الاعلى بانّنه فاز بما لا فاز احدٌ قبله و ورد عليه ما لا سمعت شبهه الاذان عليه بهائى و بهاء ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :
 ملا محمد على حجت زنجانى شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه حاجى ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج كريم زنجانى ملقب بحاجى كيا پدر ميرزا محمود از ازيليان معروف و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه شده كه از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندي و آقامحمد قائمى و آقامحمد على قائمى كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :

آقامحمد على تنباكوفروش على اللهى اصفهانى كه باتعلق بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايى در كمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد طائف حول ابهى گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهاان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عكس جمعيتى گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همراه

بعکا رفت و در آنجا نیز بد انحال عادات باقی بود و بعضی از
 بهائیان بمقام ابهیی شکایت بردند آنحضرت بجمع چنین
 خطاب فرمودند که چندین سال متمادی شمارا تربیت خواستم
 که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه هنوز بایکنفر علی اللهی
 نمیتوانید سلوک کنید و او از تأثیر کلام ترک عادت کرد و تا آخر
 الا ایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان
 میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای
 تذکرش برقرار شد و جمال ابهیی حضور داشتند در حق متوفی
 ذکر خیر و طلب غفران فرمودند ویرا بخاطر گذشت که شاید
 برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعا نمود که
 چنان محفلی در حال حیات بهمان کیفیت منفق سازد و قبول
 فرمودند و بدین طریق محفل تذکرو فوات آقا محمد علی در حال
 حیاتش بپاشد و او قبل از صعود ابهیی در عکا وفات نمود و بر سنگ
 قبرش چنین منقور است :

" ه والباقی و رفعا مکانا علیا محمد علی من اهل الصاد الفاتحة
 ۱۳۰۵ " دیگر :

آقا محمد علی سلمانی در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت
 و صعود نقطه در تبریز بایبی شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا
 ویرا با آقا محمد نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که بقلعه شیخ

طبرسی رفته بموقع نرسید و کار قلعه بانجام شد و ناچار بوطن
 برگشت و بنام بایبی مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا
 محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق باظها
 بایبی نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار
 کردند برای قتل بمیدان کشیدند و در آنحال ملا علی رقص
 کتان چنین میخواند : از شراب محو مستم یللی از خار هجر
 رستم یللی و هر دو در میدان دراز کشیده منتظر میر غضب
 ماندند تا بیامد و هر دو را سر برید و استاد محمد علی و استاد
 عبد الکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند ولی کسانشان
 خریدند خلاص کردند . دیگر :

محمد علی طبیب زنجانی شهید در لوح خطاب به اشرف
 زنجانی است قوله :

" وان رأیت الذی سُمی بمحمد قبل علی " الخ که مراد او^{ست}
 و ضمن شرف ذکر میباشد . و از مذکورین در آثار بدین نام :
 میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالاخره
 در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور
 یافت از آنجمله :

خطاب بحاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله :
 " تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت

غصن الله الاكبر " ودرحسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه انواع استادیهایش در آن قسمت زیادی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در لوحی مشهور در حق اوست قوله :

" انا انطقنا النبيل قبل على في صفره ليشهدن الناس قدتي وسلطنتي ثم عظمتي وكبريائي ولكن احبائي الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسي وافسدوا في البلاد وكانومن المفسدين ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسيكه تلقاء حضور بوده اند مهذلك رفته اند وچنين سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتي وانطقناه لثنا نفسي بين العالمين واگر آني از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهى وشرح احوالش در آيات ابهي وسقوط وهبوطش در آيات مركز عهد وميثاق مفصلاً در تاريخ ظهور الحق مسطور است ودر ضمن نامه های حرف و جمال و غصن و لوح وغيرها تفصیلی از احوال وآثار او است . واز احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر در گذشت و در لوحی خطاب بافنان است :

" ان انظر ثم از كر از ارسلنا مبشري باياتي واعطيناه ابناً سمينا باحمد ورفعناه الى مقام ما اطلع به الا الله العليم

الحكيم " ديگر :

ملا عبد الكريم قزويني كه غالباً محض احتياط مكتوم بود و بيمن بابيان بنام احمد خوانده ميشد چنانچه در توقيعی ضمن حیات ثبت است و در لوح به نصیر است قوله :

" مع آنکه از اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذي سمي باحمد استشهد في سبيل الله ورجع الى مقر القصى " و در لوح به شيخ نجفی هم بهمین نام ذکر یافت . ديگر :

ملا احمد حصاری که در تاريخ ظهور الحق بتفصيل ذکر شد . در توقيعی خطاب با اوست قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسم الذي لا يأمر باحد بعرفان طلعة ذاته وبعد فقد نزل كتابك مثل روح خاشع فيا ايها السائل الامين الخاشع " الخ ودر توقيعی ديگر قوله :

" وان ما نزل على كتاب احمد من ارض المقدسة " الخ واز جمله آثار موجوده او رساله ای در اثبات امر نقطه است و خلاصه ادله و مقارناتی که برای حقانیت مظاهر الهیه خصوصاً بنقطه بیان نوشت این است :

اول ناچار باید بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبسنا عليه ما يلبسون دوم در بدنش نقص

و زیادتی نباشد سوم در تعام اخلاق و اعمال اجمل باشد
 چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان
 خود باشد ششم حجّت عاجزکننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم
 اخبار کرده باشد هشتم قوّت و جذابیت داشته باشد که در
 خلق نفوذ کند و در خصوص اخبار غیب آنحضرت حکایت نوشت
 که همشاگرد ایشان گفت بمن فرمود از بازار مرو و مادرین راه
 دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهان در سفر
 گفتند در عرض طریق ما را از نزول کنار رود خانه منع کرد کسه
 سیل میآید و چنان شد و در حق حجّت عاجزکننده اش کسه
 آیات فطری باشد نوشت که در مناجاتی بدین مضمون فرمود
 اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هر آینه مشرک خواهم بود و در ضمن
 اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد : در تفسیر فیسفر
 است و ان ربکم الذی خلق السّوات والارض فی ستّة ایام ثمّ
 استوی علی العرش راجع بطهورات است وعد الله الذین
 آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
 استخلف الذین من قبلهم و نرید ان نعمّ علی الذین
 استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار
 سیأتی زمان علی امتی دینهم دنانیرهم و نساءهم قبلتهم
 همّتهم بطونهم لا یبقی من الایمان الا اسمه ولا من الاسلام

الآ رسمه علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الارض ودر کتاب
درّة التنظیم یولد فی الفارس وهو خماسی القّد و عقیقی الخدّ
از اخرج فلیس له عدّ و مبین الآ فقهاء از محیی الدین اعرابی
اکثر اعدائه مقلّدة العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم
بخلاف حکمهم و حدیث از اقام قائمنا یأتی بغير ما کان
بین الناس" دیگر :

ملا احمد یزدی که لوح مشهور ابهی صادر در ادرنه بسال
۱۲۸۲ هـ. ق. خطاب با و در بغداد است قوله :

" هذه ورقة الفردوس تغنّ علی افنان سدرة البقاء بالحنان
قدس مطیح قل انه لشجر الروح ان یا احمد
لا تنس فضلی فی غیبتی ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی
فی هذا السجن (ادرنه) فاحفظ یا احمد هذا اللوح
ثم اقرأه فی ایامک ولا تکن من الصّابرين فانّ الله قد قدر
لقارته اجر مائة شهید ثم عبادة الثقلین كذلك منّا علیک
بفضلٍ من عندنا ورحمةٍ من لدنا لتکون من الشاکرین" الخ .

ورقه بسکون را ، بمعنی ورقاء بقرینه جمله (لوتسمع نغمات
الورقاء التي تغنّ علی افنان سدرة البیان) که در لوحی دیگر
مذکور است : و تغنّ فعل مضارع مفایبة از مضاعف ماضی بکسر
مضارع بفتح میباشد و قرینه آن جمله مسطوره در مناجات ایام

صیام است قوله :

" فی هذا الظهور الذی به غنت اوراق سدرة المنتهی بذکر اسمک العلیّ الابهی " و در تفسیر سورة الشمس قوله :

" قل یا قوم تالله قد غنت الوراق علی الافنان که در لغت غ ن ن زکراست . و طیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل انه لشجر الروح راجع بفردوس است که مراد از آن شجره بهشتی بعلاقه حالیت و محلّیت میباشد و باراجع بلفظ شجر مضاف بفردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس بجایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را باخطابات منبّه مشوّفه برای بار اول مأمور تبلیغ بابیان فرمودند و حجّت راهمین آیات قرار دادند و قاری و معتقد و مجری آن دستور در مابین چنان اشخاص جسور اجرامه شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیّه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدّسه سابقه بسیار است از آنجمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت کظم است :

" فی الحدیث من کظم غیظا اعطاه الله اجر شهید قیل ظاهره نیافی ما اشتهر من ان افضل الاعمال احمزها وربّما یجاب بانّ الشهید وکلّ فاعل صفة اجره یضاعف بعشر امثاله الآیه فلعلّ

أجر کاظم الغیظ مع المضاعفة مثل اجر الشهید لا بد ونهها " و در قرآن است :

" من قتل نفساً بغير نفس وفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیایها فکانما احیای الناس جمیعاً " و در حدیث نبوی است :

" من قال لا اله الا الله وحببت له الجنة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثان و دخول در جنت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف :

" ضربة علیّ یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین " که اگر شجاعت علی و اهلک امثال عمرو بن عبد و در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمی از ثقلین برجای نبودند تا خدا ایرا عبادت کنند . و بر همین حدوات احادیث مشوّقه امامیه راجع بامور مهمه دینیّه و شعائر شیعه که از آنجمله قول امام جعفر صادق است :

" من قرء فی یومه اولیته اقرأ باسم ربّک ثم مات فی یومه اولیته مات شهیداً وبعثه الله شهیداً و احیاه شهیداً " و کان کمن ضرب بسیفه فی سبیل الله مع رسوله صلی الله علیه وآله " و قوله :

" من زار قبر امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متکبر ولا متبختر کتب

اللّٰه له اجر مائة الف شهيد وغفر الله ماتقدم من ذنبه وما
تأخر " ونيز در قرآن است قوله :

"من احبى نفساً فكاتّها احبى الناس جميعاً" ودر لوحی چنین
فرمودند قوله :

" در هر شئی حکم کلّ شئی مشاهده میشود اینست که برو احد
حکم کلّ جاری شده " الخ ونيز از احمد نامان مشهور مذکور
در الواح و آثار :

حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی
است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی ای مؤمن مهاجر عطرش وظماً غفلت
را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده " الخ ونيز قوله :

" هذا ذکر من لدنا للذی عاش مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء اللّٰه
و ما اجابه و فی کلّ حین اشرق علیه شمس الجمال من افق الاجلال
وانّه ما حکى من تجلیاته فی الیت یكون متوقفاً علی امره و مکتفياً
بما ذکرنا و ما صاح من فمه ما احترقت عنه اکباد الطّاهرات " الخ
ونيز قوله :

" ان یا احمد ان استمع نداء اللّٰه من شطرق القضا انّه لا اله
الاّ انالمزیز الحکیم ان اخرج من هذه الارض بامر من لدنا " الخ
از ادرنه طردش فرمودند .

وشیخ احمد روحی که ضمن نام جعفر شمه ای ذکر است .
وحاجی میرزا احمد کرمانی که بسال ۱۲۹۵ اورا بنام این امر
در کرمان گرفته بطهران آوردند و با او هم حبسش میرزا رضا
معروف که بعداً قاتل ناصرالدین شاه شد پنج تن بهائی نیز
حبس گردیدند بنام حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی
ابوالحسن امین اردکانی و میرزا نصراله و میرزا فرج الله و تنی
دیگر ومدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیلاً
احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده
وی در بسیاری از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم
قوله :

" واینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این
عبد لازم دانست که تفصیل اورا معروض دارد تا آنحضرت
وسائر دوستان که کوثر هدایت عرفان را از ایادی عطاء رحمن
آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و نکسرای مغلبین و منکرین
محفوظ مانند علی الله اتکل و به استعین فی کلّ الاحوال
چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقاء وجه
حاضر بودند مخاطباً له فرمودند راعنه منتنه کریهه از سمت
ارض کاف و راه استشمام میشود از شمس این بیان که از قسم
مشیت مالک ادریان اشراق نمود این عبد مطلع شد که باید امر

مغایری از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم بهمین مضمون آیاتی از سماء مشیت نازل قوله عز کبریاؤه :

" ان يا ارض الكاف والراء انا نراك على ما لا يحبه الله ونسرى منك ما لا اطلع به احدا الا الله العليم الخبير ونجد ما يمر منك في سر السر عندنا علم كل شئ في لوح مبين و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از شطر هاء و دیگری از شطر آخر و در عرایض خود اظهار عجز و انکسار را تحصیل نموده بود و همچنین مکتوبی باین عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی در باره او نازل فرمودند این لوح را بغرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل راجحه منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوبت ذکر نما وقتی که جناب اسم الله م ه بارض کاف و راه تشریف بردند بعضی از الواح قبل را که با سامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطا بها در آن لوح با اسم احمد است گفته بود این احمد منم تا آنکه جناب ذبیح علیه بهاء الله بان ارض تشریف بردند

جناب ذبیح مکتوب بنده را مشاهده نمودند و با او گفته بودند مقصود از این بیانات توحی ما بین ایشان کدورت کلیه واقع شد بشأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را بلون دیگر ظاهر شد چنانچه آنجناب مرقوم فرموده اند و لکن او بهیچ صراطی مستقیم نیست و نیز :

حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز :

محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بای در لوحی است قوله :

" نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام بفاهاسی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و بتضییع امر الله مشغول واتخذوا الا خیر لا نفسهم معیناً و ناصر النشرفت ریاتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست الخ دیگر :

میرسید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان بسال ۱۲۸۸ در سن ۱۹ سالگی بواسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و بسال ۱۳۲۸ در طهران وفات یافت . و نفوس کثیره دیگر مانند :

حاجی سید محمد افغان که در ضمن نام جمال و میر محمد بیگ در ضمن نام فاران ذکر است و غیره که باین نام مذکورند در تاریخ شرح داده شده اند .

واز معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق :
میرزا محمد علیخان که در تاریخ ۱۳۲۴ خطاب با و است قوله :
" ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان ایمن مظلوم بنهایت فساد برخاستند و هرافترا و بهتانی بایمن آواره زدند و لواطی ترتیب دادند و بمقامات علیه فرستادند هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور بتحقیق گشتند از تصادف رأساً بخانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریاداً و حیداً در رابسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم .
جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را بدریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا بصحرای فیزان آواره نمایند... دیگر :

محمد علی شاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین اردکانی در حق او است قوله :

" ای حضرت امین اعلی حضرت شهر یاری در مدت حکومت آذربایجان ابداً تعرض بمظلومان نفرمودند و حال آنکه میدانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه بقدر امکان حمایت و

صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربّانی " و نیز از آنحضرت در بدایع الآثار است قوله :
" خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود و لکن قدرند انستند اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبّاء کند و بعدل حکم نماید تائید میرسد و الاّ یفعل الله ما یشاء و او نشنید باز بایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران و ایران شود و عاقبت الامر منجر بمداخله دول متجاوره گردد " الخ

واز معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل :
میرزا احمد قانلی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکاو
میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا یحیی ازل در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی و نام سهراب و غیرهما ذکرند . و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن بدع مذکور میباشد . و محمودی مذکور در الواح و آثار همان فریه محمودی در خراسان است که تفییر نام فرمودند . در لوحی است قوله :

" احبّاء الله فی محمودی التي سمیت لدی العرش بمحمودی

الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع
الانوار از اتی المختار بسلطان العظمة والافتدار ليجذبهم
نداء الله العلی الابهی الى الافق الذي منه اشرفت شمس
الوحي واضاءت البلاد يا احبائي لا تحزنوا عما ورد عليكم في
سبيلي ان ياعلی الخ

میرزا محرم سدهی اصفهانی از مبلغین
(محرم) بهائی در سنین اخیره دوره ابهی و در
ایام مرکز میثاق که شعر نیز می گفت و بالاخر
در هند اقامت و وفات یافت و در تاریخ ظهور الحق مسطور میباشد
و در آثار مرکز عهد ابهی نامش ذکر یافت .

ماه محرم الحرام که مقاتله در آن ممنوع
بود ماه اول از شهر عربیه است و شأن
آن بارها در آثار این امر ذکر گردید
از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله :

" السورة الخامسة في شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شمائل بحرا لا خضر لا اله الا هو
قل ايأي فاشهدون وان في يوم الاول من هذا الشهر سنة
۱۲۳۵ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وينادي الحق
في الحين ان الطك لي واتي ان العلي الكبير فما من عبد قد صلى

في ذلك اليوم لذكرى بركتين على عدة اربعة عشر سورة التوحيد
وركتين على سورة الذكر والزوال الا وقد فرض عليه حكم
الفردوس وان الله ربك لا يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم
شكراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم وان اطلع الشهر
فالبسوا على هيكل الاحدي في انفسكم وما قد جعل الله في حكمها
رداء السوداء ولا تغفلوا اقل من لمحمة عن ذكر الحسين عليه
السلام فانه لا امام عدل قتيل الخ .

(محلل) در ضمن تحليل ذکر است .

قریه تابعه بیرجند که در دوره بیان
برخی از بابیان میزیستند و در آثار والوآ
(محمودی)

مذکور و مسمی بمحمودی گشت و از جمله
اهل ایمان جدید آنجا آفاسید یعقوب بود که گفته اند بالاخره
از شدت تعدی و تعرض اهالی ناچار بمهاجرت و مکتب داری در
آنحد و گردیده و در لوحی است قوله :

" احبباء الله في محموشي التي سميت لدى العرش بمحمودي
الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع
الانوار از اتی المختار و سلطان العظمة والافتدار ان
ياعلی از کر از اتی محمد حبیبی اعرض عنه العلماء الخ .

(مَحِيًّا) ضمن نام حَمِيًّا مذکور است .

عربی گریزگاه درلوحی است قوله :
" هذا زكْرٌ من لدنا لمن آمن بالله
(مَحِيص) العزيز الحكيم هللك من محيص

غیره " ودرلوحی دیگر :

" ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم....
فسوف يأتى رسول الموت اذ لا ليس لاحد من محيص "

(مُحِيْط - مُحَاط) درضمن حیطه ذکر است .

شیخ محیی الدین کرد اهل سنندج مقیم
(مَحْيِ الدِّين) قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده
تبلیغ میکرد و سفرها نمود .

شیخ محیی الدین ابن العربی از اکابر علما و متصوفه صاحب
کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و غیرهانی نیز در آثار بصریح و کنایه
ذکر یافت و حضرت نقطه ویرامیت الدین یاد کردند و نام وی
محمد بن علی است و لا دتش در اندلس بسال ۵۶۰ وقوع یافت
و در سال ۶۳۸ وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و

درضمن نام ابن زکری از اوست .

جمع مَخْرَفَةٌ بمعنی خیابان بین دو صف
(مَخَارِف) از درخت خرما . درلوح مشهوره

ناصرالدینشاه است قوله :

" قد انكرني المعارف و ضاق عليّ المخارف " یعنی آشنایان نسبت
بمن ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ
شود .

جمع مَخْلَبٌ آلت ربودن اشیاء از ناخن ،
(مَخَالِب) چنگ و جنگال در زیارت محمد تقیخان

تاکری :

" وقعوا تحت مخالب الاشقياء " ودرطلب مغفرت برای حاجی
ذبیح کاشانی :

" وابتلى بمخالب اهل البغضاء " ودر خطاب وصایای عهد
است :

" الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالب سباع ضاریه " .

اسم مفعول عربی بمعنی نهفته در
(مَخْرُونَةٌ) نهانخانه . و صحیفه مخزونه از باب

اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور

یافته آنرا حجت خود قرار دادند قوله :

" ان هذه الصحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجته الخ . ودر ضمن ذکر وصحیفه ذکر است .

(مَخْمُودٌ)

ضمن نام خمود ذکر است .

(مِدَادٌ)

عربی مرگب در لوح سلمان است :

" وهدچنین حق را مداد وسایراشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده اند "

(مَدَارِجٌ)

عربی جمع مَدْرَجٌ بمعنی راه وروتر وطرز و مذهب و مسلك . در کلمات مکتوبه است :
" ای سایه نابود از مدارج ظلّ وهم

بگذر و بمعراج عزیزین اندر آ "

(مَدْحُورٌ)

اسم مفعول عربی بمعنی مطرود . در خطابی است :

" واگردر اینخصوص قصور کنند در نرسد

ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند "

(مَدْخَلٌ)

مَدْخَلٌ در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیّاح است :

" از برای حکام ولایات اسباب مَدْخَل

پیدا شد "

(مِدْرَارٌ)

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرشیر و پرریزش . در خطابی از غصن اعظم

عبدالیها است قوله :

" قد اتى الربيع وفاض الغمام الرفيع بغيثٍ هاطلٍ مدرارٍ .

(مِدْفَعٌ)

در ضمن نام دفع درج است .

(مَدِينٌ)

نام وطن شعیب در شبه جزیره سینا در قرآن است :

" والى مَدْيَنَ اخاهم شُعَيْبًا " ونام

مدین بعثت اقامت شعیب در آنجا و پناه بردن موسی بدو و عظمت یافتنش در آنجا صورت کلمه تشبیهی و رمزی پیدا کرد که در ادبیات روحی بآن وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت صلوة است :

" مالى وشأنى لا قوم لدى باب مدين قربك اواتوجه الى الانوار المشرقة من افق سما ارادتك "

(مَدَى)

عربی بمعنی نهایت و مدت و مسافت . در کلمات مکتوبه است :

لأن سلطان الغنى ينزل عليك في مدى الأيام..... لأن العزة تصيبك في مدى الزمان .

مدینه عربی شهر . مدائن جمع ومدینهو (مدینه - مدنیّه) مدینه النبی در قرآن و در اسلام نام دومین شهر حجاز . در لوح به نصیر

است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن اللّٰه اشتها ردهد . و در آثار حضرت بهاء اللّٰه بغداد را بنام مدینه اللّٰه محض سکونت آنجا و ظهور امرای بهی و بلاغش در آنجا خواندند . و در لوح معروف احمد است :

" ثم زگر من لدنا کل من سكن فی مدینه اللّٰه الملك العزیز الجمیل " مدینه اللّٰه در ذیل نام اورشلیم است و مدینه السلا نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است .

مدنیّه رساله معروفه صادره از غصن اعظم عبد البهاء در سال ۱۲۹۲ هـ . ق . که در موضعی از آن است قوله :

" بناءً علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده " و در موضعی دیگر است :

" حال بفضل الهی و همّت روحانیه مظهر نبوت کلیه پادشاه

معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصه شهر یاری از شرق هم خیره جهان بینی دمیده و اراده فرموده اند که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقا نیّت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرمایند بعضی نفوس که عقول و افکارشان بملل اغراض ذاتیه مختل علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند " الخ .

مصدر عربی بمعنی آمیختن و آلودن

(مَدَق)

و در لوح بخاجی ذبیح کاشی است :

" فهنيئاً له فی ما شرب عن كأس الطهور

ومذق من بحر الاحديّة المتفجرة من جبل الكافور " الخ .

و نظیر آن در آثار دیگر وهم از حضرت نقطه بسیار است که شاید باب تفعیل محض تکثیر و مراد آن باشد که شراب کاس طهور را باخذ از بحر مذکور بیامیخت و یا آنکه اصلاً تذوق و یا ذاق بود و در استنساخ تغییر حاصل شد و یا آنکه عرفاً مَدَق بمعنی ذاق استعمال شده باشد .

عربی آئینه . مرا یا جمع . در اصطلاح بیان

(مِرَات)

مؤمنین مرا یا خوانده میشوند که شمس

مشیت و نقطه در آنان نمایان است و در

ضمن لغت یحییی ثبت میباشد که میرزا یحیی ازل را مرآت لقب

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان الیوم کلّ اشیا" را مرایا مشاهده نماچه که خلق
 بیک کلمه خلق شدند . و در لوح خطاب به نصیراست :

" الهی فابتعث فی کلّ سنهٔ مرآةً و فی کلّ شهر مرآةً " الخ و در
 توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الّا برآة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لذ اخلقنی الله
 من طینة لم یشارک فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت ورتبهٔ
 چهارم مقام بابیت است .

از یلاد معروف آذربایجان . از آغاز طلوع

(صواعقه) امر جدید مرکزی گردید و معاریفی از

پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ

مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین
 و آقا عبد الصمد بودند .

عربی بناء فَعْلَة از مَرَّ بمعنی یکبار

استعمال میشود . در لوح رئیس است

" قد تجلینا علیک مرّةً فی جبل التّیناء و

(مَرَّة)

مرّةً فی الزّیناء "

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به
 مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا

(مَرَّح - مَرَّحِي)

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :
 " ای سلمان اليوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نماچه که خلق
 بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیراست :
 " الهی فابتعث فی کلّ سنه مرأة و فی کل شهر مرأة " الخ و در
 توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الّا بمرأة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لئذا خلقنی الله
 من طینة لم یشارك فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت و مرتبسه
 چهارم مقام بایست است .

از بلاد معروف آذربایجان ، از آفاق طلوع
 (مراغه) امر جدید مرکزی گردید و معارفی از
 پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ
 مذکورند و از شناختگان بهائی آقامحمدعلی و میرزا عبدالحمین
 و آقاعبدالصمد بودند .

عربی بنا " فَعَلَّةٌ از مَرَّ بمعنی یکبار
 استعمال میشود . در لوح رئیس است
 " قد تجلینا علیک مرّة فی جبل التینا " و
 مرّة فی الزیتنا "

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به
 (مَرَح - مَرَحِي) مصائب و بیماریهای در سجن اعظم عکا

است :
 " بحیث بدل مَرَحَ العُلّوا بترَح العُلّوا کأنهم صاروا بنسبتهم
 الی قلوبهم ادقّ من خیط الإبرة و ارقّ من استبرق العبقریّه
 لا یسمع من الیمین الّا انین من ارتعد من حُمّ الرعد بما
 اکتسبت ایدی اولی الحدق و عن الیسار من منه بلاه لازب بما
 جرى من قلم الحاسب " یعنی بدرجه ای که مبدل ساخت
 نشاط جوانی را بنغم و هم تبگیری چنانچه گوئی نسبت بسابقش
 باریکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق
 بمعنی ابریشمین و عبقری نسبت به عبقر محل افسانه ای کشور
 اجنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر مذکور میباشد) از یمین
 جز ناله آنکه بعلیات ایدی کینه و رزان ارتب از زمهرزمنند
 و از یسار جز فریاد کسانی که از قلم محاسب بیلاهی گزفتارند
 بگوش نمیآید . و در لوح بطیب است :

" بحیث بدل مَرَحَ العُلّوا بترَح العُلّوا " .
 مَرَحِي بمعنی مرحبا ، مریزاد ، آفرین بنام . در خطابسی
 در صورت زیارت طلان خانم عمّه است :
 " مَرَحِي مَرَحِي بک ایتها الامة " الخ .

در لوح عید از حضرت بهاء الله است :
 (مَرَحَبَا) " فیا مرحبا هذا عید الله " ای چه

بابرکت و گشایش و خوش آیند است این عید خدا .

(مَرَّصَد) عربی کمینگاه . مرصد جمع . درلوح رئیس است :

" كان القوم ان يرحموا في المرصد "

والاسواق .

(مَرغزار - مَرغ) مرغزار فارسی بمعنی روئید نگاه . مَرغ یعنی سبزه و غلغزار مرغوب چرندگان و نیز مرغزار نام معموره ای در قسرب

هشت فرسخی تربت حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز بهائی بود .

مَرغ مصدر عربی بمعنی غلطیدن در خاک و غیره و در خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی اَتَمَّرْ جبینی بتراب عتبه قدسک " و قوله :
" وَاَمَّرْ جبینی بتراب رحبه فردانیتک "

در مصیبت حروفات عالیات است قوله:

(مَرغولات) " وشانه زند مرغولاتشان را " الخ در

برهان فارسی مَرغول و مرغولة بمعنی

پیچ و تاب آورده و باین نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند .

اسم مفعول از رَمَق در خطابی به این

(مَرْمُوق) اصدق است قوله :

" ای منادی و ایادی امرالله مکتوب

شما مرموق (بدقت ملاحظه) ورق مسطور منظور گردید "

شهر معروف در خطه خراسان که مرو

(مَرَو)

شهبهان اشتها دارد و در این عصر

در قلمرو ترکستان شرقی و جماهییر

شوروی قرار دارد و در ایام ابهی مجمعی از اهل بهاد داشته

مذکور در الواح بود قوله :

" یا اولیائی فی مرو اسمعوا ندا " من یدعوکم لوجه الله

واراد ان یقرّبکم الیه "

عربی اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً

(مَرید) بمعنی متعلق و پیرو و مرشد و هادی

و ولیّ اطلاق میگردد . در لوح رئیس

است :

" ثمّ اذهب بلوح الله الی عباده المریدین "

مسمیات مذکورات باین اسم در الواح

(مَریم) بسیارند و اشهر از گل خواهر مهد علیا

حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاعلی

برادر پدري بود و در تاريخ ظهور الحق بتفصيل شرح داده شد
 و در لوح معروف به لوح مریم خطاب بوی است :
 " ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را (حسین) از لوح
 امکان محو نمود " الخ و ضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم
 مجدلیه که در ذیل نام مجدلیه نیز ذکر است از مؤنات شهیره
 مسیح در آثار مرکز عهد ایمنی عبدالبهاء بکثرت ذکر میباشند
 از آن جمله :
 " هو الله ای ورقه مؤمنه در کور سیحانی و در عیسوی بعد از
 صعود روح وجود بمقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان
 شدند مگر امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه
 بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه
 سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود
 بچنان روح تائیدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند
 و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردیدند
 تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود
 گردید این ربه الحجال بقوتی ظاهر شد که سرور ابطال
 رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در ایندور
 اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند
 شود و بملکوت رسد ع ع " .

مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت
 و از آن جمله : ملا بهرام بهمن کیومرث بهمن چشمسید
 بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند .

(مُزَخَّرَف)

در نام زخرف ثبت است .

(مَزَّق)

در لوح رئیس است :
 " انه استکبر علی الله ومزق (درید)
 اللوح " .

(مَسْجُور)

اسم مفعول عربی در دعاء و ذکر در
 حق ملا عبدالفتاح تا کروی :
 " خاض غمار رحمتك التي كالبحرا

المسجور " دریای پر جوش و خروش .

(مَسْقَط)

شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام
 مسقط که ورود باب اعظم بانجا در سفر
 مگه و مهمان شدن بانجا در تاریخ

ظهور الحق ثبت است .

(مَسْلُول)

عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح
 دنیا است :

" حال هریوم نارظمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول "

(مَشْرِق - مَشْرِقِ الْاَزْكَارِ) مشرق بمعنی شروق گاه آفتاب .
مشارق جمع و کلمه مشرق و مشرق وحی
و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر
بکثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعزّ :

" انتم مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان " و مقام ابهی
بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند
قره الاعزّ :

" انه لمطلع علم الله و مشرق او امر الله " و در صلوة یومیّه
است :

" قد اظهر مشرق الظهور و مکتم الطور " .

و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت و در کتاب اقدس
است :

" كذلك سُمی لدى العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار
عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله
آثار مرکز عهد ابهی راجع بمشرق الاذکار عشق آباد چنین
است قوله الجلیل :

" ای یاران عبدالبهاء الحمد لله بعون و عنایت جمال ابهی
در عشق آباد تأسیس مشرق الاذکار بنهایت حریت و اقتدار

گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام باین خدمت پرداخته
بجان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت در این امور جانفشانی
نمایند ولی چون این مشرق الاذکار بنهایت آزادی تأسیس
میگردد و ما مور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا
محمد تقی افغان اند و بالوکاله از عبدالبهاء باین خدمت قیام
فرموده اند وصیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا
باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و
اصفیاء بقدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا
بزودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریع قلوب غافلان گردد و
تأثیر در دل های خیرخواهان نماید و تشویق از هان آزادگان
کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیّت و جمال بناء
ممتاز باشد و در سال ۱۹۲۰ میلادی شروع شد و در حدود
۹۰ میلیون ریال مصارف گرفت قطر ۲۲۵ فوت و ارتفاعش
۱۸۰ است و در ذیل نام کرمل ذکر می باشد .

عربی مَدْرَك و مذاق و موضع مناسک حج .
در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ :

(مَشْعَر) " این است منای عالمین و مشعر عزّ

توحید " الخ .

عربی قندیل ' چراغدان ' چراغسواره ' (مَشْكَاة) مشاکی جمع. در کلمات مکتوبه است :
" یابن الوجود مشکاتی انت ومصباحی

فیک " ودر لوح به شیخ سلمان :
" مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده
و خواهد بود " ودر خطابی به صدر فریدنی است :
" الحمد لله الذی تجلی من الافق الرحمانی علی العالم
الانسانی و اضاء بالنور السبحانی فی الصقع الامکانی وجعل
القلوب اوعیه حبه والصدور مشاکی نوره " .

مشینه عربی خواست و اراده شخص
در لوحی است : (مَشِیَّة)
" لولا امره ما اظهرت نفسی قد احاطت
مشینه مشیتی " .

در سورة الحج قوله ج ع :
" خافوا عن الله ولا تختلفوا فی ما وصاکم
به الحق ولا تتبعوا کلّ مشرک مردود " (مَصَارِيع)
مصاریع جمع مصروع مجانبین روی زمین و معاندین .
عربی افزار فروزش و روشنی و چراغ
در لوح رئیس است : (مِصْبَاح)

" قل البلیا دهن لهذا المصباح وبها یزداد نوره ان کنتم
من الصادقین " ودر لوح طب :
" اکل القلیل فی الصّباح انه للبدن مصباح "

ومیرزا عزیزالله خان ادیب شهیر و شاعر مصباح تخلص شرح
احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او
بیاد گارند .

کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که
بیان اوضاع و احوال آنجا بتفصیل در
اسرار الآثار المومیّه است و آنچه

(مِصْر)
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامهای اروپ
واسکندریّه و قاهره و غیرها در این کتاب زکری است و نبذه ای
از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در ادرنه روابط این
امر بانجا شروع شد و آقا سید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان
که در سنین بغداد مهاجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلا مبول همراه
رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گیرد و
بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی بانجا برای
تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی
هفتاد ساله و دولت مند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیرا ز
شدّت عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بادرنه شتافت و باحال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی با
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 رانیز بازواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی
 برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این
 امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود
 اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان رانیز گرفت و از آنان
 مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس
 انداخت و او بسم الله المبهی الابهی گویان زنجیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید
 حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعرض کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او (حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 وعمرتة " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و اثرة المعارف
 بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء
 بانجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (بسال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بادر نه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی با
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 را نیز یازد واج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عاقله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی
 برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این
 امر کرد و ذهاب و ایاب مستقر داشت تا در آخر او را در خانه خود
 اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنسان
 مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس
 انداخت و او بسم الله البهی الابهی گوینان زنجیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید
 حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعریف کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالیهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تمهیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او (حاجی ابوالقاسم نیل فروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشث ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 و عمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی شروتمند را تبلیغ کسبرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنسبام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند "

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف
 بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالیهاء
 بانجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (بسال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفتند و

بهایان اسکندریه و قاهره متدرجا حسب الاذن تشرّف حضور یافتند. حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ و ورود با سکه اسکندریه روز جمعه ۱۹ و قریب بظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی بغوقانی خانه حسن افندی سیف متصل بمحطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه بخانه نزدیک محطه شش اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید راهمراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر بمصر وارد و در غریبه الزيتون مقابل مصر جدید در هتل نیوزیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه بعد از ظهر بمحطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شش اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ اگست ۱۹۱۱ یک ساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل

نمودند میرزا اسد الله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقامیلانی میرزا شمعاع میلانی و خسرو همراه بودند و لذا مدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ اگست از مارسیل بقاهره و اسکندریه چنین تلگراف کردند :

" محفوظ و مصون رسیدیم عباس " و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجا جوش تعصبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصری و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الازهر و غیرهم که برای ملاقات میآمدند عیان بود بعلم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات بمیان آمد و در مقاله جریده المؤمنین نمره ۶۱۹۳ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابه های بهایان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تاحدی روشن میگردد قوله :

" هوالله ای یاران عبدالبهاء نامه ای که مجتمعات تبریک ورود باقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء چهل سال در سجن عکا اسیر اهل بغض بود

سلطان مخلوع (عبد الحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق میافزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور فرستاد تعرض و اذیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابا اعتنائی ننمود و حتی راضی بملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را بغیر ازان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آتشی مخصوص بعنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا بعکاء آمد و سه روز و سه شب مابین حيفا و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا بکشتی و با کشتی بارو یا حرکت نماید حتی جمععی عقلاى احبّاء متفق بر آن شدند باری هیئت تفتیشیه رجوع باسلامبول کرد و با دفتری از مفتريات و کتابی بهتان و باعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرمو محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کرازا گفته بود اول حکمی که اجزاء خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا در خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه باسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا در دم جامع پادشاهی

بعد از صلوة جمعه صد انمود فرصت تعرض بعبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود تا منتهی بخلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشت و لوا عسکری بدرک رفت و میرپنج بمصر فرار نمود و از احبّاء صدقه طلب نمود حکمت چنین اقتضا کرده که عبدالبهاء باقلیم عزیز مصر شتابد " الخ و در خطابی دیگر قوله " عبدالبهاء باقلیم یوسف کنعانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتريات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مطابق ذیقعدہ ۱۳۲۹ هـ ق . از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسد الله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ ق . مطابق ۳۵ مارچ ۱۹۱۲ بمعزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا بپایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت

در اروپا هم مسافرت انجام دادند بروزهشتم رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۳ جون ۱۹۱۳ از مارسیل بعزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در ۱۳ رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۲ جون ۱۹۱۳ م بحالیکه میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسد الله قمی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روز خانه اجاره کردند تا در روز ۷ شعبان ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۱ جولای ۱۹۱۳ به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز بر طه اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و علاوه زائرین بهائیی عده ای از سیاهان غرب و پرفسورها و اعظم ترک و مصر حتی خدیو مصر مکرر بملاقات آمدند و بالاخره در محرم ۱۳۳۳ مطابق ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۳ بحالیکه میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استفراق در اسفار میباشد خطاب :

" جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله ابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید کسه

عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم باسم اعظم روحی لعنتم الغداه که یکسال است يك دفعه فرصت یافتم که بحمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت بسه فرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نعیم بقول عرب هـذا ضفت علی رباله یعنی یکدسته ریسمان فتیله چراغ منضم شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور براختصارم الخ

از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر (مصطفی) میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز بسال ۱۲۸۳ که سرش را بریدند

از آنجمله در لوحی راجع باواست قوله :

" ان ازکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامرالبدیع " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : قوله :

" وهمچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و بر فریق اعلی و افق ابهی فرستادند " الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور باشیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر میرزا مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان عکاشدند و

پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که بدیدن رفته بود طرد شد. دیگر:

سید مصطفی رومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیار در آن مملکت و هند که بالسن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمانخان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهیر بهائی مذکور در نام جمال و سلیمان تا سال ۱۳۶۴ هجی خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواج و آثار بسیار مذکور گردید و سال نامبرده بحمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما بشهادت رسید. و از مصطفی نامگان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که:

"مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که بخانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب بمناسبتی قصه معروف راجع بحجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی وزن گفت حجاجا بر خداتهمت وزن، نقل

کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی باو گفت قل اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی و خنده در گرفت و او بعضی تهمت ها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که بحیله از حاکم بدگوئی میکرد و مقصودش وصول بیولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنان نمودم و لذا راپورت را تصدیق نکردم و حقی نوشت که مراهم میخواست بایی کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها بنام بایی زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریخ است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب گفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا اکار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشسته بودم و زنبوری دور سر مبارک میپرید و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دونیم شد خطاب بزنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلیم پاشا والی بیروت با دوتن معاونینش وارد عکاشد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی نکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله الرحمن الرحیم با بسم اب و

ابن روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نام می‌دانند ذکر کردم و وقت مفتنم شمرده گفتم حضرت بـاب میفرماید من آئینه خدا نام هستم مقصود اینست که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق بـما میشود و از ما بعالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر آفتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا ریب فیه و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای بوالی نوشتم که اوضاع عکاشیان تفتیش مییابد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع با اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلوی خانه نشسته بودم دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتیم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است يك پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدًا اعتنا نکردم گفت خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود می‌نشینم باری مفتشین یکقدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یکروز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی لازمی دارم گفتم در را باز کنید

آمده نشست و بعد مذاکرات گفت که يك پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زود تر نگفتید صبر کن حال میروم میآورم رفتم وضو گرفتم و شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زود تر من مخصوص طول میدادم آخر الا مر گفتم پول را فرستادم منتظر باش گفت فرستادید بتوسط کی فرستادید گفتم قم و يك سیلی بگوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و يك استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان بجائی رسید که رئیس تجارت را میزنند هنوز امضا نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام متصرف مفتی، قاضی و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را بوالی و او بحضور رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه بـ برای من آوردی که حکومت عکارا دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتسی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و باین واسطه بیرون آمده بود و خجل برگشت بعکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من فرستاد

که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره ادبوالی بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی بمن نوشت و اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا بشام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دارم همه را در کمال راحت بشام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم تمناً دارم کاری برای من راست کنی منم نوشتم ما موریتی با و دادند مقصود این است که جمال مبارک ما فرموده است که باعداء هم نیکی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی نداریم الخ و در ضمن نام عکائیز ذکر است .

(مُضَادَات) ضمن ضد ذکر است .

(مُضِرّ) ضمن ضر ذکر است

عربی میدان رواندن و لاغر کردن اسبان

در کتاب اقدس است :

(مُضْمَار)

" تالّه هذا مضمار المكاشفة والا نقطاع "

در لوحی است :

(مَطَارِف)

" اياكم ان تحجبكم الزخارف والمطارف "

عن هذا المقام الذي توجهت اليه

افتدة النبيين والمرسلين " جمع مَطْرَف

رداء خز با زیب ونگار .

مَطْرَان كلمة معرّب لقب قسيس بزرگ

(مَطْرَان - مَطَارِنَة)

رئيس كهنة بالا ترازا سقف و تحت بطریق

Metropolitan

که مطارنه و مطارين جمع آنست . در

لوح بغارس :

" قل يا معشر المطارنة قد طهر مولى البرية " الخ و در خطاب

به عندليب قوله :

" یکی از مطارنه انطاکیه گفته " الخ .

عربی نیزه و کارد (وغیره) خورده . در

(مَطْعُون)

خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائضافی غمار

البلاء وغریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال مطعوناً

برماج الجور والجباف .

اسم فاعل عربی بمعنی بلند و مشرف

در صورت زیارت محمد تقیخان تاکری

(مُطِل)

است :

" جبل (کوه اورنگ تاکر) مُطِلُّ الى البيت المعمور " مراد خانه

پدري ابهي در تاکراست .

در لوح بشیخ سلمان است :

" این ایام در هر حین از سما عرفان

(مَعَارِف)

رَبِّ العالمین معارف جدید نازل " الخ

بمعنی علوم و در لوح به ناصرالدینشاه :

" قد انکرنی المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند .

معاشرت آمیختن و صاحبیت . در کتاب

(مُعَاشِرَة - مَعَشَر)

اقدس است :

" عاشروا معالادیان بالروح والریحان "

و از بیانات شفاهیة مرکز عهد ابهی عبدالبهاء در حیفابسال

۱۹۱۹ است :

" امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی

دوستان مسیحی رفتم من بموجب امر جمال مبارک با جمیع مردم

بروح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضرشان با من

میرسد معاشرت نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا

معالادیان بالروح والریحان و در جای دیگر میفرمایند که

زنهار با اشرار الفت مگیر اگر کسی بخواهد شبیه در قلوب

ایجاد کند و یا انسان را بله و ولعب دعوت کند شخص نباید

با او معاشرت کند باید بیزاری جوید " وَمَعَشَرَ جماعت و انبوه

در لوحی است :

" یا معشر العلماء خذوا أعینة الاقلام " .

اسم فاعل عربی از اعجاز بمعنی ناتوان

و غیر قادر باتیان مثل سازنده . و تاء بهر

(مُعْجِزَة)

تأکید در مبالغه است و در تاریخ فاضل

قائمی ضمن شرح احوال ملا محمد محولاتی چنین مسطور است

که حسب خواهر عالمی علاوه از دوهزار از خوارق عادات که

خود در عالم سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه

از جناب قدوس و اصحاب و انصار مشاهده نموده بود نوشتند پس

از تمام ملتفت شدند که آنحضرت ابداً معجزات و پروزات و خوارق

عادات را حجت امر خود نمیدانست و راضی باظهار نبود و بهمین

ملاحظه آن کتاب را باب شستند " انتهى و در اسرار الآثار

تفصیلی است .

عربی افزار وآلت عروج و بز آمدن
(مِعْرَاج) وبالارفتن . که در لوح رئیس است :

" الى أن عرجوا الى مقام المکاشفة "

ومعراج النبى در عرف عام بمعنی عروج پیمبر و قـرب
اتحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر بمواضع متعدده
ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت
و گواهی است که پیمبر بجسمه حتی بنعلیه عروج فرمودند و
مخالفین آنرا بعقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان
دانستند مراد این است عروج بمکاشفه و نزد حق و حقیقت
احتیاج بخلع امور مادیّه و بحرکت مکانی ندارد بلکه بزى خود
و در مکان خود با سکون و استقرار تام بمقام قرب رسیدند . در
لوحی است قوله الاعز :

" عرج بروج النور فى فؤادك ثم اصعد الى الله فى سرائر سرک
لغلا تلتفت بذلك نفسك و قلبك و جسدك و عقلك و كل مالک و
عليك و هذا حق المعراج فى مراتب الاسفار و غاية فیض الله
المقتدر المهيمن الجبار " و قوله :

" هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله من قطب جنة الرضوان
يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين
هذا هو الذى سمعت نداءه فى المعراج و ما رأيت جماله الى

ان بلغت الايام الى هذا اليوم الذى به زينت ايام الله الملك
العزیز الحمید .

شناخته شده و مشهور و بمعنی قول و
فعل نیک و خیر بمقابل منکر و بمعنی
(مَعْرُوف)

رزق و احسان . در کتاب اقدس است
" تمسکوا بالمعروف فى کل الاحوال " در هر حال به نیکى
تمسک شوید .

مُعْطَلَه در اصطلاح علم کلام اسلامى
لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین
(مُعْطَلَة)

بنفی صفات از حق . چه نفی صفات
مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب
نهج البلاغه و آثار ائمه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً
از رب اعلى نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در
مقام مبالغه مذکوره در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیه
همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیه از شرک و تعدد و وحدت
و امثالها میباشد .

و مُعْطَلَه در قرآن است :
" و بئس مُعْطَلَة و قصر مشید " بمعنی چاه بی کار بی استفاده
گذاشته که تشبیهاً در سر چشمه معارف محل قبول و ایمان و

ادراك نشده استعمال میگردد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعز :

"شهد بان كل كلمة من هذه الكلمات (کلمات منقوله از شیخ احسانی) لیثراً معظلةً ."

(مَعَلَقَاتُ سَبْعَةٌ) در ذیل سبع درج است .

(مَعْمُورَةٌ) نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز بایام اقامت

جناب ملا حسین بشرویه در مشهد بعضی از مآلهای آن قریه بواسطه اویایی شده بوطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از مآلهای و غیرهم وارد گشتند چنانچه آن قریه بعنوان قریه بابیان مشهور گردید و در ایام ابهی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علینقی از بابیان آنجا در تریز بتفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه واحباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی :

" احببنا الله في معمورة الاعظم الابهي يا اصحاب المعمورة ان استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الديجور وانارت الافاق لعمري قد صرتم معموراً بما ورد عليكم في سبيل الله

ربكم ان ياظم الاعلى ان از کر عبدنا محمد الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند .

(مَعِين) عربی آب جاری هویدا . در لوح سلمان است :

" باید بکوثر بیزوال ذوالجلال فائز شوید فطوبى لمن وصل الى هذا المعين وانقطع عملاً

عنده " و در لوح نصیر است :

" ولا تلتفتوا الى كل معين كدر "

اسم مفعول عربی بمعنی رشك برده از

(مَغْبُوط) غبطه بمعنی رشك . در رساله مدنیه

است :

" چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب " .

در لوح شهیر به سلمان است قوله جع :

(مُعْطَى)

" واگز کر حکمتهای مقننه مغطه نمایم

البته ناسرا منصعق بلکه میت مشاهده

خواهید نمود " بمعنی پرده بر روکشیده و پنهان .

عربی پرغارت و باجرات . در خطابی در

(مِغْوَار)

صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقواست :

” وَرَكِبُوا عَلَى الْبَقَرِ الْمَغْوَارِ ” .

مُفَاوِضَةٌ بمعنی گفتگوی بایکدیگر .
(مُفَاوِضَات) مفاوضات عبد البهاء نام مجموعهٔ سئوال

و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میسر لورا
بارنی امریکائیّه در سر میز تناول غذا باغصن اعظم عبد البهاء است .
عربی کلید . افزارگشودن مفاتیح جمع .
(مِفْتَاح) در لوح دنیا است :

” الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقٌّ جَلَّ جَلَالُهُ بِمِفْتَاحِ قَلَمِ أَعْلَى
ابواب افتده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابی است
مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه ” و در لوحی
دیگر :

” أَنْ فِي قَبْضَتِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ” .

عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس
(مَقَرٌّ) است :

” وَ عِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَ التَّبْيَانِ
المَقَرِّ الَّذِي قَدَّرْنَا لَكُمْ ” و ظاهر کلام چنین میفهماند که در
آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجّه بعد از خود مقرر فرمود
بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده باشد و مرکز عهد
ابهی عبد البهاء بقعهٔ محلّ استقرار جسد مگرم ایشان را بیان فرمودند

و همانجا یعنی روضهٔ مبارکه محلّ توجّه قرار گرفت .

در دعاء و ذکر در حق محمد تقی خان تا کبری
(مُقَرَّنِينَ) از حضرت عبد البهاء : ” مُقَرَّنِينَ فِی

الاصْفَادِ ” بستگان به بندها .

اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل
(مَقْصُور) بها متبادر در ذات الهی و در هیکل

بهاء الله میباشد و عکاب شهرت ارض مقصو

نام بردار است . در کتاب اقدس است :

” لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُورِ ” و قوله :

” قَوْمُوا عَلَى خِدْمَةِ الْمَقْصُورِ ” و در لوح رئیس است :

” قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُورَ الْمُرْسَلِينَ ” و قوله :

” وَسَمِعْنَا مِنْكَ مَا يَطَهِّرُ بِهِ أَفئِدَةَ الْقَائِدِينَ ” و در ذیل نام کرمل
ذکر است .

در سورة العلم خطاب به حوریه البها
(مَقْصُور) است :

” أَيُّكَ أَنْ تَسْتَرِيَ تَرَائِبَ الْمَقْصُورِ عَنْ

مَلَأَ الظُّهُورَ ” الخ شاید بمعنی مقصورة زن خانه متعالی از رویت

و تماس رجال و اشاره به ” حَوْزِ مَقْصُورَاتٍ فِی الْخِيَامِ ” از قرآن میباشد

و نیز ممکن است مقصور بمعنی بافته و مراد گیسوان باشد و

در نام تربیة ذکری است .

عربی جای نشستن و جای تکیه و محلّ
(مَقْعَد)

دیوان حکومتی را گویند . در قرآن است :

" فِی مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ " و از این

آیه عرف و اصطلاحی برخاست که در آثار این امر کثیرالاستعمال
است از آن جمله در لوح حاجی محمد کریم خان :

" ثُمَّ قَدَّرَ لِی مَقْعَدَ صَدَقٍ عِنْدَکَ " و در لوح به اشرف :

" اِذَا دَخَلَکَ تَلْقَاءَ الْعَرْشِ مَقْعَدَ عِزِّ عَظِیْمٍ "

(مِقْنَعَة - مُقْنَع) در ضمن قناع ذکر است .

مصدر عربی بمعنی پرده برداری و آشکار
(مُکَاشَفَة)

ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی

دینی معاینه دیدن حقایق بعین باطن

در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است :

" اِلَى اَنْ عَرَجُوا اِلَى مَقَامِ الْمَکَاشَفَةِ " .

عربی در سورة العلم خطاب به حوریه
(مُکْحَوْلَة) البهاء :

" ثُمَّ اَدْخَلَی تَلْقَاءَ الْعَرْشِ مَعْلَقَةَ الشَّعْرِ "

محرمة البوجه مزینة الخدّ مکحولة العین " سر مه کشیده چشم .

مستر و میسز مکسول از بهائیان

مونتریال کانادا بودند و مرکز عهد ابهیی

عبدالبهاء در ایام اقامت به مونتریال

(مَكْسُول)
Sutherland &

Mary Maxivell

چندی بخانه شان توقف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام

در سفرنامه امریکا مسطور است از آن جمله :

" مسز مکسول عرض نمود وقتی که در عکامشرف شدم از اولاد بگفتی

مأیوس بودم الحمد لله رجای من و دعای مبارک در روضه مبارک

مستجاب شد خیلی درباره او و طفل او عنایت نموده فرمودند

اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که

چراغ ندارد و عرض کرد شوهر من سابق بمن میگفت تو بهائوسی

هستی خود میدانی ولی کاری بمن نداشته باش اما حالا از

تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد که اگر سلاطین بمنزل ما

میآمدند این نوع افتخار نمی نمود " الخ و فرزند مذکورش همین

محترمه است که حرم حضرت ولی امر الله میباشد و نام روحیه را

همانوقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند .

در لوحی مخاطب " یا صادق " قوله :

(مکالم موسی) " قُلْ یَا قَوْمِ اَنْسِیْتُمْ مَا تَلْکُمْ بِهٖ اَحَدًا و لِیَاسِی "

من قبل (حضرت علی امیر المؤمنین)

بقوله فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور هذه کلمة

علمه رسول الله من لدن من ارسله بالحق وايداه بروح الامين

درخطابی مناجات طلب مغفرت برای

حاجی ذبیح کاشانی است :

"مکثه فی جنّة الرضوان" اورادرباغ

(مکَن)

بهشت جای ده .

مسترهوارد مکنت امریکائی بسال ۱۳۱۵

هق بهائی شد وتبلیغ همی کرد و در

ترجمه ایقان ونیز حجج البهیة تألیف

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بانگیزی مترجم راکمک نمود وبسال

۱۳۳۲ م بازوجه اش و برخی دیگر بزیارت عکافت ومیهرزا

ابوالفضل درطریق عودت از امریکا همراه بود وغصن اعظم

عبدالبهاء درایام مسافرت بامریکا چندی بخانه وی دربروکلین

اقامت فرمودند ودرحالیکه برای جمع حضار خطابه "مژده با

مژده باد" الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک ازایشان

برداشته شد واین بتاریخ دوم رجب سال ۱۳۳۰ بود ومکنت

سالهادرامربهای درامریکانطق وتبلیغ کرد ودرسال ۱۹۲۷ م

دراثرعمل جراحت ران پا بعلت اصابت موتورسیکلت رحلت یافت.

اسم مفعول از تکوین بمعنی ایجاد شده .

از مولی الوری عبدالبهاء درمعرفت

(مُکُون)

الهیة است :

"وتنزّه بصفاتِه عن مُمائلِه مکوناته" که برحدوبیان علی

امیرالمؤمنین در دعائی "عن مجانسة مخلوقاته" است ولی در

بعضی نسخ برخلاف ظاهر مکنوناته " دیده شد .

عربی توده برین وعالم جانهای مقدسه

درلوح رئیس است :

"یصلی علیک الملائة الاعلی"

لوح ملاح القدس ضمن نام وشواش ثبت

است .

(مَلَأَ اَعْلَى)

(مَلَأَ القَدَس)

ملک عربی پادشاه وفرمانفرما . ملوک جمع .

وكتاب الملوك از مقام نقطه ضمن توقیع

ثبت درضمن شرح نام صادق زکراست

ودرآثارابهی سورة الملوك وخطابات

بملوک در سورة هیکل و کتاب اقدس مشهوراست . ودرلوحی

درشأن الواح ملوک است قوله :

"انا بعد وردنا فی السجن الاعظم بلفنارسالات الله شرق

الارض وغربها" که ضمن نامهای خلیل وسجن زکراست . ونیز

زکرمک درآثارآنحضرت مکرر گردید ازآنجمله درکتاب اقدسراست

قوله :

(مَلِك - مُلُوك)

(مَلِکَة - مُلک -

مَلکُوت)

" طوبى لملك قام على نصره امرى فى مملكتى لكل ان يعززو
 ويوقروه " الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :
 " يا ايته الملكة فى لندن " گرديد .
 " ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ و ملك الطوكو و باصطلاح
 دينى ، جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر
 طوك و ملكوت مانند آيه شهادت در صلوة " قداى المالك الطوك و
 الملكوت و العزة و الجبروت لله مولى الورى و مالك العرش و الشرى "
 بتكرار بسيار استعمال گرديد . و در كتاب اقدس است قوله :
 " لو ننتكلم فى هذا المقام بلسان اهل الملكوت هذا لسان
 عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى " الخ
 كه مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربين
 الهى از نفوس بالغه بشرية ميباشد . و در عرف اين امر و آثار
 بديعه اصطلاح ملكوت ابهى ترجمه عالم پادشاهى مقام ابهى
 متداول گشت . و از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :
 " از افق اعلى و ملكوت ابهى سنوال نموده بوديد حضرت اعلى
 انسى انا حى فى الافق الابهى فرمودند و از جمال مبارك
 و نراكم من افقى الابهى در الواح نازل و همچنين ملكوت ابهى
 وارد بدانكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت
 و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

از شعون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قديم
 نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير متحيز
 و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل
 انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كافته شعون و اعضاء
 و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا
 دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است بارى عوالم
 الهى غير متناهى بارى افق ابهى و ملكوت اعلى عبارت از
 عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانسى
 احببى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روحى لا حياءه
 الفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سرير عظمت
 آن جهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از بى راى
 حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه بطونى
 نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقديس
 مراتب بالنسبه با شراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت
 الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :
 " لحاظ الله در فوق رؤس ناظر واحدى بآن ملتفت نه ملكوت
 الله ما بين يدي مشهود و نفسى بآن شاعرنه " الخ
 عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :
 " ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله
 (مَمَرٌ)

" طوبی لملک قام علی نصره امری فی مملکتی لکل ان یعززوه
ویوقروه " الخ . و ذکر ملکه زنی پادشاه بعنوان :

" یا ایتهما الملکه فی لندن " گردید .

" ملک پادشاهی ملکوت پادشاهی بزرگ و ملک الملوک و باصطلاح
دینی ، جهان سلطنت الهی . و در آثار والنواح این امر ذکر
" ملک و ملکوت مانند آیه شهادت در سلوة " قد اتی المالك الطوک و
الملکوت و المیزة و الجبروت لله مرلی النوری و مالک العرش و الثری " .
بتکرار بسیار استعمال گردید . و در کتاب اقدس است قوله :

" لونتکم فی هذا المقام بلسان اهل الملکوت هذا السمان
عبادی فی ملکوتی تفکروا فیما ینتطق به لسان اهل جبروتی " الخ
که مستفاد میشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخ بزرگان و مقربین
الهی از نفوس بالفه بشریه میباشد . و در عرف این امر و آثار
بدیعه اصطلاح ملکوت ابهی ترجمه عالم پادشاهی مقام ابهی
متداول گشت . و از ضمن اعظم عبدالمها است قوله :

" از افق اعلی و ملکوت ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلی
انسی انا حی فی الافق الابهی فرمودند و از جمال میسارک
و تراکم من افق الابهی درالنواح نازل و همچنین ملکوت ابهی
وارد بد آنکه ملکوت در لغت مبالغه ملک است یعنی سلطنت
و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط برعالم ملکی و مقدس

ازشئون و خصائص و قیود و نقائص عالم ملکی ، مجرد هیکل قدیم
نورانی روحانی نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیرستحییز
و غیر محسوس بحواس جسمانی مثالش عالم عقل و عالم روح در هیکل
انسانی است که محیط بر قالب جسمانی و مدیر کافه شؤون و اعضاء
و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه خارج زیرا
داخل و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم
الهی غیرمتناهی باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از
عالم الهی و جهان رحمانی مقر سلطنت روحانی و کامرانسی
احبای رحمانی است جمال قدم و اسم اعظم روحی لا حیائسه
الفداء قبل از احتراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت
آنجهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است زیرا از بسرای
حقیقت مقدسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظموری و نه بطونی
نه اولی و نه آخری لم یزل در علو بوده و هست این تقدیس
صراطب بالنسبه با شراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت
الی آخرها . و در لوح به نصیر چنین است قوله :

" لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی بآن ملتفت نه ملکوت
الله مابین یدی مشهود و نفسی بآن شاعر نه " الخ

عربی صاف و هموار . در لوح حکما است :
" ان قلبی من حیث هو هو قد جعله الله
(مَمَر)

(مناجات)

مصدر مزيد عربي بمعنى راز و در دل گوئی.
 در ضمن لوح حکماء مقداری از تضرعات
 حکیم بلیتوس بنام مناجات مذکور است
 و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدسه همۀ
 ادیان مسطور میباشد و صرامیزداود و مناجات های صادره
 از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء
 روحانی بکثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع
 بیشتر و متنوع تر میباشد از آنجمله در مناجاتهای مقام نقطه
 البیان است قوله :

" یا ذا الجود و الاحسان و الحجة و البیان انت تعلم انی
 لا احب ان اعلم الا حبک فانت فانزل لی الاسباب ما یبلیفنی الی
 ساحة قرب الاسماء و الصفات الخ و قوله :

" فسبحانک یا الهی خلقتنی و انت الذی رزقتنی و انت الذی امتنی
 و انت الذی شرفتنی و انت الذی الهمتنی و انت الذی اکرمتنی
 و انت الذی اعطیتنی و انت الذی ایدتنی و انت الذی لا یعزب
 من علمک من شیء و لا یحجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف
 اقول انا و ان هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث
 لا یعادلہ ذنب فی علمک و لا یساویه فی الرتبة خطیئة فی کتابک

لانه هو من شجرة الانیة ینطق بین یدیک فآه آه انا الذی
 رضیت فی تلقاء وجهک بان اقول فی نفسی قول انا و انا الذی
 احتملت القول فی تلقاء طلعة حضرتک بقولی انا و انا الذی فرطت
 فی جنبک بذکری انا و انا الذی عصیت حضرتک بذکر الانیة
 نهیت بان لا یعزبها احد فی تلقاء عزوبیتک و انا الذی قلت انا
 و لا استحیی من وجهک بالآ اقول بعد ذلک فی بین یدیک باننی
 انا فآه آه لو ابکی علی ما احتملت نفسی سرمد الابد فی عمری
 ما یفرغ فوادی و لا یسکن سرّی و لا یروح علانیتی و لکن لما شاهدت
 معاملتک مع المذنبین من عبادک لا یقن لا تسخط علی بجلالة
 رحمتک و لا تغضب علی بفلو عنایتک و سلطنتک الخ .
 و دعای لیلۃ الجمعة است :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانک اللهم یا الهی یا محبوب
 من ان ازکک بذکری ایاک او ان اشئ فی طلک از اننی اعرف
 حد کینونتی بانها معدومة عندک و اشهد علی ذاتیتی بانها
 مقطوعة عن ابداعک فکیف من عرف حد نفسها و شهد علی مقام
 انیتها یقدر ان يستعرج الیها من حد فناءه فسبحانک سبحا
 من ان اکون زاکک او مشیک ولو کان کلّ یتقربون الیک
 بتوحدک فانی اتقرب بک الیک باعترافی بشرکی عندک بان
 توحدک لا یمکن لغيرک لان ذکر الغیر اعلی دلیل علی الامتنان

و وجوه الاثنيينية اقوى شهيد على الاقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بك
بتقديسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك اذ وجود
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانسه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت ذا كرك
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويديى احد غير ذلك
فادعاه يكذب ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضاياى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعى لان الكل بمثلى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهاد المفتقر عن المفتقر

و وجوه الاثنيّية اقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكلّ يتقربون بك بشنائهم لديك فأنى اتقرب بسك
بتقديسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك از وجو
الوصف دالّ بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانّه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكلّ يتقربون
اليك بما هم يحبونك فأنى اتقرب اليك باقربارى على عدم حبى
لك لأن ذلك لا يمكن لا حد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فأنى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت زاكرك
وليس لى حزن بذلك لأن الكلّ بمثلّى لو يدعى احد غير ذلك
فادّعاؤه يكذّبه ولا يحتاج الى دليل غيره لأن الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشدّ دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذّة الا باعترافى بنار
حدى و عرفان فناء كينونتى واقربارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لأن شهادة الغير لم ينفعنى لأن الكلّ بمثلّى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهدا المفتقر عن المفتقر

و وجوه الاثنينية اقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فانتى اتقرب بك
بتقد يسك عن وصف ما دونك وبتنزيهك عن نعت ما سواك اذ وجو
الوصف دال بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهد بانته
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فانتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبنى
لك لان ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فانتى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما ذكرتك وما كنت ذا كرك
وليس لى حزن بذلك لان الكل بمثلى لويدي احد غير ذلك
فادعاه ويكذبه ولا يحتاج الى دليل غيره لان الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه وذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقضارى العظمى
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لان شهادة الغير لم ينفعنى لان الكل بمثلى
فقاء عندك ومحتاج غيرك وان استشهد المفتقر عن المفتقر

دليل على جهله به وتغيره عنك الا وان لا يرى فى ذكر الغير
الا طلعتك ولا فى شهادة العبد الا شهادتك فان حينئذ حل
له ذكر السبحات وبيان الاشارات والا فسبحانك سبحانك ما
علمت زنباً اكبر من هذا استشهد العبد بدونك واراد ان يستغنى
بسواك سبحانك سبحانك وكفى بك شهيداً على بانى ما اوحدهك
ولا اقدبتوحيدك ولا اثنيتك ولا اقدر بشنائك وانى لا علم بسان
الموحدين يوحدونك بقولهم لا اله الا انت وعزتك انى ما اوحدهك
بتلك الكلمة لانتى اراها آية فى ملكوتك وصفة من اسماء سلطان
ارادتك فكيف اجعل حظ العباد توحيدك يارب الاعداد و
كيف اثنيتك بشناء خلقك وانك متعالى بان توصف بالا ضداد
فسبحانك سبحانك احرق فى نار عدم توحيدى ولم اخرج من
حد فؤادى ولا ادعى ما لا يمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك
السبل المسدودة وهذا الطريق المنصدة مارايت لى وصلاً حتى
اتسلى نفسى بيومه ولا علمت يوم لقاء حتى اسكن نفسه بوعده
فسبحانك سبحانك لا حزن لى بذلك لان الممكن لم يزل فى نار
نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك انى نار اكبر من ذكر وجودى
وانى عقاب اعظم من سما كينونتى لديك وانى عذاب اشد من
توحيدى اياك ان لم اكن مثل الفاعلين يشركون بك فى توحيدى
ويزعمون انهم يوحدون ويكذبون من ثنائهم ويحسبون انهم

ينعمتون ويحرقون بنار الا مكان في افئدتهم ويزعمون انهم
 يتنعمون فسبحانك سبحانك ماللنار الآ النار ولا يمكن في مقام
 الاغيار دارالقرار فاليك اقبل يا سلطان وعليك افد يا ملوك القهار
 وجاء نوائك وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك وعناياتك يا
 غفار اذ بيدك سلطان التقدير في غياهب بروزات الاخبار وان
 هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي لا يفوتك ذكرناعت
 وبيدك حياة العظام بعد الرميم اللهم اني اشهدك ان افئدتنا
 بما كسبت ذميمة فانية ومقترنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل
 من سماء محبتك علينا ما الافضال وانزل علينا آيات الجلال اذ انك
 كثير النوال وشديد المحال ذوالكيد والخيال وذوالجود والجمال
 فاحي تلك الرمادات بمنك يا مالك الاسماء والصفات ونور تلك
 الظلمات بفضلك يا رب الارضين والسموات وارفح هذا السبحات
 من اشارات ما سطر في الرقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات
 والزبرات ايرب عبدك فانيك وسائلك وافدك وراجيك مشتاقك
 وطالبك نازل اليك هب اللهم في هذه الليلة من فواضل
 ما وهبته لمحمد وعلی وآلهما المعصومين وبارك فيما كتبت لسي
 ايام لقائى فانك تعلم سرى وماتهورى اليه نفسى خلصنى من
 بين العباد وبلغنى الى ساحة القرب والامداد وارفح عنى
 حكم الاضداد والانداد ايرب كلنى عدم بحت وفقر محض وعجز

صرف واضطرار بأ ما رأيت النصر الآ ان القى نفسى بين
 يدك يا رب القدر اذ انك انت بالمستقر تفعل ما تشاء بفضلك
 انك انت وهاب مقتدر فاصنع اللهم لى وبابى وامى ممن هو
 فى علمك بما انت انت اذ انك انت الله الملك الرفيع والفرير
 المنيع والجواد الوهاب المتعال سبحان ربك رب العزة عما
 يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين " ودر
 مناجاتى ديگراست :

" فسبحانك يا الهى لوعرفوك ما وصفوك ومن ثم نايا الهى لم
 يوحدوك فاسالك اللهم يا الهى بعزة كينونيتك وتقدر ذاتيتك
 وتفرد جبروتيتك بان تبلغنى الى مقام ذروة ما قدرت لى
 فى الابداع بما احاط علمك فى حظ الاختراع فاننى انا لاند
 بجنايبك وتائب اليك بجودك استشفع بك الى نفسك ولا مفر لى
 الا اليك فعلمنى ما هو المكنون فى علمك وايدنى ما هو المخزون
 فى غيبك فانى فقير الى رحمتك وانك غنى عن عذابى ولا يتعاطمك
 شئ فى السموات ولا فى الارض وانك انت الغنى الحميد فى
 الهى انى اشهدك ومن لديك من الاشهاد انك لوتعد بنى
 باحاطة قدرتك فى الامكان نار الحديد وتذرى فى النار بدوام
 عز ازليتك وقدس صمدانيتك وبهاء رحمانيتك وجلال كبريائيتك
 فى كل آن برزخ جديد لكنت بعزتك محموداً فى فعلك ومطاعاً

في حكمك وعادلا في قضائك " الخ

ايضا قوله :

" سبحانك فاحفظني في كل عالم يحيط به علمك عما يحزنني او يحوقني وانزل في قلبي قوة من عندك وسلطاناً من لدنك لا نتصرن به على كل شئ ولا ستظهرن به على العالمين انك انت ربي عليك توكلت وانتك انت رب العالمين قد خلقتني وماكنت عندك شيئاً " الخ وقوله :

" سبحانك اللهم رب السموات والارض وما بينهما من ان اذكرك بذكرى اياك اوان اثني بثنائي في ملكك لان ما عرفت كينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انبي من اعلى شوامخ الذكر والعلو ومنتهى جواهر الثناء والسمو لم يكن الا كوجودي عندك افك بحت وفناء محض فكيف اتقرب اليك " الخ وقوله :

" فوعزتكم وسلطان صمدانيتك وقوتك ومليك فردانيتك لوتخلق ما بين سماء العرش الى تحت الثرى ناراً لا يعادلها نار في علمك من شدة حرها وعظمة زفيرها ثم تجعل جسدي بما ملئت كل ذلك الهواء وتعدني بنى فيها بدوام ازليتك لم تزل ولا تزال وتضاعف كل آن ما احصيت في علمك بكل قدرتك وعظمتك وجبروتيتك وكبرياءيتك جزاء حمدي نفسك وذكري اياك وتوحيدي ذاتك و عرفاني كينونيتك كنت مستحقاً بذلك " وقوله :

استغفرك من كل لذت قبغير لذت ذكرك ومن كل براحق الا الانس مع

حضرتك والقيام بين يدي سلطان كبرياءيتك ولا لي سرور الا في رضاك ولا مطلب الا لقاك وان علمت في دون ذلك فو عزتك اني انا المستغفر التائب اليك عند ما احببته ولا اردته بل وقع بمثل ما يفر الا رياح من هذا الشطر الى هذا " وقوله :

" فارحم اللهم من لا راحم له غيرك وافتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك واقبض اللهم لمن لا قابض له سواك وهب اللهم لمن لا وهاب له الا انت واغفر اللهم من لا استغفار له من عند نفسه ولا غافر له الا انت وتب على يا محبوبي فان ليس لي توبة عندك لان كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة وان كينونتي ذنب محض لا يعادله في علمك ذنب ولا في كتابك خطأ فهب لي اللهم كبائر حوبي فان كفي صغر من توبتي واغفر اللهم عظيم جريراتي فان لا استغفار لي عندك فاني انا الذي ما استحيت في الخلا ولم اراقبك في الملاء وما عبدتك على حد مسكنتي " الخ وقوله :

" انت الذي خلقتني ورزقتني ثم اكرمتني ورفعتنى ثم الهمتني واغررتني ثم نزلت على آياتك لم صبرت يا الهى في حق الطالبين اليس انك كنت اله العالمين اليس اتى كنت عبداً من المؤمنين ولم رأيت يا الهى عمل المفسدين اليس انك كنت رب الموحدين

الميس اتى كنت عبداً من التائبين لم سمعت يا الهى فى حقى
 كلمات المنافقين الميس اتك كنت ناصر المظلومين الميس اتى
 كنت عبداً من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر
 بالنار حين الاضطرار ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادى المؤمنين
 لم خلصت ابراهيم عن النار واطهرت الفتن بالنار فى حقى
 فلم اصرط قيم فى افعالك مرة تهلك كل الظالمين لناقصة
 صالح ومرة تصبر فى حق مثل الحسين حتى يدور المشركين بروساء
 عبادك المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كل
 حزنى منك وكل رجائى عنك فلك الحمد بما جففتنى من قبائح
 اعمال الظالمين ومن شدا اعمال المشركين فسبحانك سبحانك
 لما كنت قائماً بين يديك على سرير القرب اجترء عليك واقول
 ولا اخاف من بعدى عنك وعدلك لعلمي بقربك وفضلك ان كنت
 صبرت فى المكاره فانك يا الهى لكنت اصبر منى قد سمعت
 من النصارى واليهود كلمة الشرك وحملت عنهم فسبحانك تبت
 اليك وانا اول التائبين استغفرك يا الهى من كل ما احاط علمك
 به ويحصى كتابك فى حقى وانا ذاتائب اليك ومعتصم بحبلك
 ومتوكل عليك وحدك لا شريك لك وافوض امرى كله بيدك فنعم
 المولى انت يا الهى ونعم النصير يا مولاي وكل الخير منك ولك
 وينزل من عندك ويرفع اليك وحدك لا اله الا انت وانك

لوتعدّ بنى بدوام ذاتك جزاء ذكرى بين يديك لكنت مستحقاً
 فانك محمود لن تظلم باحد ابداً ازكز قليلا عن كثير
 ما يحصى كتابك فى حقى انا الذى ذكرت نفسى بغير حق
 انا الذى ما ازكرك بما انت مستحق به انا الذى جحدت آياتك
 بعد ما خلقت لى فى كل شئى انا الذى غفلت عن آياتك بعد ما
 احاطتنى الآلاء من كل شطر انا الذى اذنبت انا الذى اخطأت
 انا الذى غفلت انا الذى نسيت انا الذى اسرفت انا الذى
 قصرت انا الذى وقعت فى ارض السبحات بغير انك انا الذى
 استغفرت من خطاياى ثم عدت فيها ولم استحيى عنك فى ملاء
 انا الذى عصيتك يا جبار السموات والارض بعد ما علمتنى سطواتك
 وشاهدتنى نعماتك فيا الهى انك غنى عن عذابي
 وانا فقير الى غفرانك فيا الهى حاش الظن بى ان اظن
 بعثلك دون غفرانك ورضوانك وعفوك ثم سترك وجودك الخ
 ودر تفسير كوشراست :
 " اتى لو اردت من بعد كما بينت الميزان فى بين يدي الاشهاد
 من قبل لا كتب فى ستة ساعات الف بيت من المناجات فمن اليوم
 يقدر بذلك الخ
 وازمقام ابهى است قوله :
 " بسم الله البهى الابهى قل يا الهى ومحبووبى ومحركى ومجذوبى

والمناى فى قلبى ومحبوب سرى لك الحمد بما جعلتنى مقبلاً الى وجهك ومشتعلاً بذكرك ومنادياً باسمك وناطقاً بشنائك ايرب ان لم تظهر الغفلة من اين نصبت اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت الستار الغفار العليم الحكيم نفسى لغفلة غافليك الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمك الرحمن ذاتى لذنب مذنبك الفداء بما عرفت به ارياح فضلك وتوضأت مسك الطافك كينونتى لعصيان عاصيك الفداء لان به اشرقت شمس مواهبك من افق عطائك ونزلت امطار وجودك على حقائق خلقك ايرب انا الذى اقررت بكل العصيان واعترفت بما لا اعترف به اهل الامكان سرعت الى شاطىء غفرانك واسكنت فى ظل خيام مكرمتك اسالك يا مالك القدم والمهيمن على العالم بان يظهر منى ما نظير به الارواح فى هواء حبك والنفوس فى فضاء انسك ثم قدرلى قوة بسططانك لا قلب بها الممكنات الى مطلع ظهورك ومشرق وحيك ايرب فاجعلنى بكلى فانيا فى رضائك وقائماً على خدمتك لاني احب الحياة لا طوف حول سرادق امرك وخيام عظمتك ترانى يا الهى منقطعاً اليك وخاضعاً لديك فافعل بي ما انت اهله وينبى لجلالك ويليق لحضرتك " و درمناجاتي درايام صيام است :

" وانك يا الهى قدرت المناجاة لمن فى حولى وجعلت الآيات بيئات لنفسي وظهورات لامرى ولكن اتى احب بان اذكرك من قبل العالمين وبما عندهم من ذكرك وثنائك " الخ

بمعنى كثير الاحسان ازاسماء الله است
درلوح به نصيراست :

(مَنان)

" كل را درغفلت از جمال منان بربستر

نسيان غافل يافته .

جمع مَسْهَج ، مِنْهَاج ، مَسْهَج طريق و طريقة
واضح درلوحى است :

(مَناهِج)

" ان يا عبدى ان انقطع عن مناهج

الغفلة ثم اسلك سبيل فضلى والطاقى " .

عربى اسم فاعل از انجماد بمعنى بريسته
وفشرده وخشك . درلوحى است قوله :

(مُنَجِّد)

" كه شايد مخمود بين از نار ذكريه برافروزند

ومنجمد بين از ماء بيان جارى شوند " مراد اشخاص بى شوق

ايمانى بى جريان وعروج فكرى و قلبى ميباشند .

عربى بمعنى عطيه وبخشش . منح جمع

(مِنحة)

درخطابى است :

" واتى اسأل الله بان يهيألى هذه المنحة

الکبری .

(مَنْدَر)

در مقاله سیاح است :

" واز محراب و منبر و مسند و مندر و شروت

وزبور و جماعت شام و سحرگذاشتند " الخ

شاید مندر اسم مکان ندره بمعنی قطعه طلا در معدن یعنی

منبع طلا و زر است و یا بمعنی عرفی نوعی از تختهای چوبی

پیوست بدیوار در اطاق .

عربی نوك تيز و منقار گوشت کنندۀ لا شخوړا .

(مَنْسَر - مَنْسِر)

در لوحی است :

" و ان تسألک الطیور عن طیر القدس قل

انّی ترکتها حين الذی کانت تحت مذالیب الانکار و منسرا لا شرار " .

از توابع کوهستانی یزد و مرکزی قدیم

(مَنْشَاد)

در این امر که بابیان و بهائیان معروف

مانند میرزا محمد رضا رضی الروح و حاجی

شاه محمد امین البیان مذکور ضمن نام رضا و امین و غیره مآداشت

و در الواح و آثار بسیار ذکر آنجا است .

عربی بمعنی صاعقه خورده و بییهوش

(مَنْصِیق)

در لوح خطاب به سلمان قوله الاعز :

" و اگر ذکر حکمتهای مقتّعه مغطّاة نمایم

البتّه ناسرا منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود " و در لوحی

دیگر :

" قد اخذ من الفتنه اکثر العباد وهم الیوم منصعقون " و قوله :

" بلکه طوریون منصعق شدند " .

نام شهری در کشور مصر واقع در ۱۱۸

(مَنْصُورَة)

کیلومتری شمالی قاهره که در ضمن نام

مصر ذکر می آید است و در لوح

بناصر الدین شاه ذکر فروش رفتن بعضی از بهائیان در آنجا

میباشد .

در آثار این امر لقب و تجلیل جلوه گاه

(مَنْظَرِ اعْلَى - مَنْظَر)

الهی و ظهور است که در شرح هاء

اکبر و مانند آنها

مذکور میباشد :

" و انّ ذلك له والشرف لمن كان بالمنظر الا کبر " و در کتاب

اقدس :

" و الا علی ذکر مقاماته العلیا و منظره الاسنی " و قوله :

" قد نزل التأمور الا کبر فی المنظر الا نور " و قوله :

" الا من اوتی البصر من هذا المنظر الکریم " .

اسم مفعول عربی در لوح به نصیر در

(مَنْکَر)

حق میرزایحیی ازل است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده " الخ بمعنی ناپسند .

(مُتَمَنِّمٌ)

اسم مفعول عربی بعبارت " رمز منعم " در آثار بسیار ذکر است بمعنی پیچیده بهم کرده میهم .

(منوچهرخان)

معتمد الدوله در تاریخ ظهور الحقیق و در اسرار الآثار العمومیّه بتفصیل ذکر است .

(مَنْوُطٌ)

اسم مفعول عربی بمعنی معلق . در لوح دنیا است : " اسر اعظم که اداره خلق بآن مربوط

و منوط است " .

جمع منیه آرزوها . در لوح نصیر : " این است منای عالمین " و در خطاب وصایای عهد :

(مُنَى)

" هذا منائی ورجائی " که بصورت مفرد استعمال شد . و نیز در مناجاتی دیگر :

" اللهم یا الهی و ربی و منائی " الخ

(مُنَى)

در لوح به ناصرالدین شاه : " لای جُرمِ مُنِیَّتِم " برای چه گناهی در ابتلا و امتحان افتادید

(مُنیر)

اسم فاعل عربی بمعنی روشن کننده در لوح رئیس است : " واقبلوا الی الله بوجه منیر " و در لوح

به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند " و ذکر منیر کاشی ضمن نامهای آقا و اسم و از میراست .

در کتاب بیان است :

(مَنْعٍ - مُمْتَنِعٍ)

" هرگاه بقدر کشتی از نفوس ممتنعه (یعنی نفوس شریفه با ارزش) راجع یا شوند شعره کشتی نزد او ظاهر گشته " و در کتاب اقدس است : " لهذا الظهور الممتنع المنیع " یعنی آنکه دسترس حواس و مدار نیست " و قوله :

" قد حکم الله دفن الاموات فی البلور والا حجار الممتنعه " یعنی سنگهای شریف ارزش دار .

(مُنِيفٌ)

اسم فاعل عربی بمعنی بلند . در کتاب اقدس :

"فتح کل باب منیف" هر در عالی مرتفع گشوده شد .

قصبه ای از قراء سواحل شط العرب
(مَنْ یُوحِی)

در خوزستان تقریبا در هفت فرسخی
جنوبی آبادان و تا خسروآباد یک
فرسخ شامل تقریبا پنجاهزار و چهارصد نفر اهالی عرب و عاری از
علم و تربیت و تمدن زمان که از فوائد نخلستان معاش میکنند و هوا
گرم و مرطوب است و مراوده شان بساحل عراق متواتر میباشد
و در آنجا قریب دو بیست نفر از مرد وزن و بزرگ و کوچک
بهائی بودند و همه بخزاعی نام مذکور و موصوف در تاریخ
ظهور الحق منتسب و اعرف و اهتمشان عبود نام داشت .

ضمن نام هجرت ذکر است .

(مُهَاجِرَت)

در لوح بحاج محمد کریم خان است :

(مُهْتَاض)

"یا ایها المهتاض لا تعجل علی
الاعتراض ولا تکن کالارقم اللضلاض
من عجل فی اللمم سقط فی الندم" الخ طاهر المهتاض اسم
مفعول از اهتاض بمعنی شکسته استخوان بعد از حصول صحت
میباشد و پس از عافیت که بعد از احتیاط و حفظ صحت بساز
بشکنند یا بیمار شود چه او پس از ایمان به شیخ احساسی و سید

رشتی باز بشکستگی و بیماری دچار گردید . و در ضمن رقمولم
و لضاظ و فواد هم زکری است .

مهد عربی گهواره و جای آرام و خواب
(مهد - مهارد) کورکان و هر جایگاه هموار برقرار و در

کرده . و مهد علیا لقب مادر
ناصرالدین شاه بود . و جمال ابهی حرم دوم خود بنام فاطمه را
مهد علیا میخواندند و او خود نامه هایش را که بخطش موجود
است "فاطمه مهد علیا" امضا میکرد .

مهارد عربی بستر . در لوح به ناصرالدین شاه است :
"کنت کاحد من العباد و راقدا علی المهاد"

اسم مفعول عربی از هدایة و نزد امامیه

(مَهْدِی)

لقب و شهرت امام دوازدهم موعود

منتظر گردید و در کتاب بیان باب ۱۷ از

واحد هشتم چنین مسطور است :

"کل مؤمنین برسول الله منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که
این حدیث از رسول الله هست و عامه و خاصه بر آن متفقند الخ
و از مهدی نامان شهیر مذکور در آثار : ملامهدی خوئی که از
خطابه های مقام نقطه باو است :

"بسم الله الرحمن الرحیم فی ایها المؤمن الثابت قد قرأت کتا
بک

واحمد الله ربك الخ ومهدى نامان دیگر در ذیل نام
هادی ذکرند .

(مهر - مهور - تمهیر)
مهر بضم میم فارسی بمعنی نگین و خاتم
که برای نهادن نام و نشان و تاریخ

(مهر - مهار)
کتابت در نوشته ها است و در عرف عربی
نیز مهربهیمین معنی استعمال کنند

و در عرف متداول فارسی هم از این واژه فارسی اشتقاق بنوع
لغات عربی کرده نوشته را مهور گویند و طبق همین در سورة
القصص است :

" قل انه لكتاب الله وانه لصحيفة المختومة الممهورة التي
كانت تحت كنانة القدرة في حجابات العصمة بالحق محفوظا"
و در مقاله سیاح است قوله :

" یحین را بتمهیر قرآن مجید تأکید نمود "

مهر بفتح میم عربی بمعنی کابین . در لوحی است :

" نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لا تحت شمس الطاف ربك
العزیز الحمید اعرف قدرها وأغلِ مَهْرَهَا (کابینش را گران گیر
و بهر کسی آشکار مکن) و انتها خیر لك ان كنت من العارفين "
مهیار عربی و فارسی چوب و غیره که به بینی شتر کنند و بهرجا
خواهند کشند . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید

ابرقواست : وعدّ بوك بالمهيار .

مهیمین اسم فاعل عربی بمعنی نگهبان
(مهیمین)
و فرمانده فرمانروای مسلط . در لوحی
است :

" بسم المهيمین علی ماکان کتاب نزلت آیاته لمن شاء انه فصل
من ام الكتاب من لدى العزیز الوهاب وقیه یلقى الروح فی
کل الاحیان انه لا اله الا هو والذی ینطق انه لمطلع کتب الله
المهیمین المختار " و قوله :

" یا الهی اسألک باسمک الذی جعلته مهیما علی کل الاسماء
بان تقدّر لی ما ینفعنی فی الدنیا والآخره و تقیمنی علی خدمتک
بین البریة لا اله الا انت المعطى البازل العزیز الرحیم ثم
اغفر لی ما عطته فی ایامک و کفر عنی سیئاتی بفضلک و جودک
انک علی ذلك لمقتدر قدير "

عربی مومو گریه . در لوحی به سید

(مواء)
مهدی دهجی از ادرنه است :

" ثم اعلم بان ارتفعت مواء السنانیر
ثم نباح الکلاب وعن ورائها عواء الذئاب ثم قباع الخنازیر ان
انت من السامعین " پس بدان که مومو گریه ها و آنگاه زوزه
سگان و ازبی آنها فریاد گرگان و خوکان برخاست و مراد اعراض

وتعرض ميرزا يحيى ازل واعوانهاست .

دكترسوسن مودی ازبهاثيان ايالات
(مُودِي) امريكا نامش در آثار غصن اعظم

Dr. Susan Isabel Moody
عبدالبهاء مذکور وبه لقب امة الاعلی

خوانده شد در سال ۱۹۱۰ میلادی با دکتر کلارک سابق
الذکر بطهران آمده سالها بطبابت ونیز خدمت امر بهائى
اشتغال داشت تا درگذشت .

نام آبادی معروف واقع در چهار فرسخی
(مورچه خوار) اصفهان که شرح واقعات ایام بساب

اعظم در آنجا در ظهور الحق ثبت

گردید و در مقاله سیاح چنین است :

" چون به مورچه خوار رسیدند " الخ

در لوح حکما است :

(مُورطس) " انا نذکر لك نبأ مورطس انه كان

Martos

من الحكماء وصنع آلة تسمع على ستین

میلاً " الخ در کتاب اخبار العلماء قفطی است که مورطس

هم خوانند " حکیم یونانی له ریاضة وتحییل وله تصانیف فمن

ذلك كتاب فى الآلة المصوّنة المسماة بالارغفن البوقى والنزّمرى

یسمع على ستین میلاً " .

شرح وتفصیل این نام و پیمبرشهی

اسرائیلی در اسرار الآثار العمومیّه
(مُوسَى)

است ونیز امام موسی بن جعفر که در

مناجاتی وتوقیعی است . قوله :

" وانه قد سأل یا الهی فی کلمة حجّتک فی زیارة موسی بن

جعفر علیهما السلام وهی یا من بد الله فی شأنه " الخ

موسوی آئین و ملت منسوب بموسى پیمبر مذکور و یافرقه ای از

سادات و اخلاف موسی بن جعفر مسطور میباشند . و از موسی

نامان شهیر مذکور در آثار این امر :

حاجی میرزا موسی قمی بود که در تاریخ مفصلاً بیان گردید و

در لوحی به پسرش سید ابوطالب چنین مسطور است :

" ثمّ اعلم بانّ ابیک قد و فی بمهدده و مانقض میثاق الله و اتبّع

هذا الجمال الذی ما عرفه احد من الخلق " الی آخرها و دیگر :

میرزا موسی کلیم برادر ابونبی جمال ابهی که در ذیل نام کلیم

و غیره ثبت و در الواح بسیار مذکور است منها قوله :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی آمن بالله و اقبل الی وجهه

ثمّ اعلم بانّ حضرین یدینا کتابک الذی ارسلته الی الکلیم " الخ

و در لوح به نصیر است :

" مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز در

نفس و احد منهما الذي سمي باحمد استشهد في سبيل ربه
ورجع الى مقر القصوى والاخر الذي سمي بالكريم كان موجوداً
حينئذ بين يدينا الخ مراد آنکه آغاز کار و امر ميرزا يحيى
ازل راجز دونفرکه ملا عبد الكريم قزوینی و آقا ميرزا موسى کليم
باشند احدی خبرنداشت . و پسرش ميرزا مجد الدين کسه
بالاخره شوهر صمدیه خانم بنت ابهى و خواهر غصن اکبر شد
و دختران آورد و بعد از صعود ابهى نسبت به غصن اعظم
عبد البهاء سالها مخالفت کرده دست قوی ميرزا محمد على
قرار داشت و تقريباً در سال ۱۳۱۴ او را مرکز عهد ابهى در عکا
طررد کردند .

(مَوْطِي)

عربی گامگاه در صلوة يوميه است :
" اسألك بموطئ قدميك في هذا البيد " .
خطاب به جمال ابهى و در خصوص
فلسطين و عكا است .

(مَوْكِب)

دسته سوارگان یا پیادگان و در عرف
ادب فارسی گفته میشود : " در موكب
سلطانی " یعنی در گروه همراهان
شاه بود . در مقاله سیاح است :
" و موكب پادشاهی در سفر و حائل و مانعی در نظر نه رأی

صواب چنان است که در مدت غیبت موكب سلطانی از مقر سریر
شهریاری این شخص را در قلعه ماکو مقر داد .

(مَوْلَى)

عربی بمعنی آقا و مالک و بمعنی منعم
و بمعنی آزاد کننده و بمعنی صاحب
و بمعنی محب و بمعنی مهماندار و

بمعنی قریب . در لوح رئیس است :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله
مولاکم العزیز القدیم " و در لوح به نصیر :

" بلخ امر مولاك الى من هناك " و نام مولى الوری در آثار
حضرت بهاء الله غالباً بر خدا اطلاق گردید قوله :

" یا مولى الوری فی ناسوت الانشاء أنزل علیهم من سماه فضلك
امطار رحمتك " الخ و باصطلاح ثابتین شهرت حضرت
عبد البهاء قرار گرفت و در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی ذکر است .
در کتاب اقدس است :

(مَوْهُوم)

" لیس هذا امر تلعبون به باوهاکم
ولیس هذا امر یدخل فيه کل جبان موهوم "

ممکن است کلمه موهوم مفعول بمعنی فاعل و متوهم یعنی اهل
وهم و خاطرات بی اساس باشد و استعارات وهم در جمل دیگر
مانند قوله :

" ان ربك غنى عنك وعن الذين اتبعوك بوهم مبين " وقوله :
 " هذا امر اضرب منه ما عندكم من الا وهام والتماثيل " وقوله :
 " كسروا سلاسل الا وهام " ودر لوح به عبد الوهاب :
 " قد طوى بساط الا وهام واتى الرحمن بامر عظيم " توان
 فرائن براين معنى باشند ويا اينكه بمعنى " موهوم فيه " باشد
 يعنى آنكه كسانى باورفتند در عين حال كه بعقب ريگرى
 ميگشتند وآنكه دراو غلط وسهو كردند .

مرکزی معروف امر بهائى در آذربايجان
 (مياندوآب) كه در ذيل نام امين ذكرى از آن است و
 خطاب بهبائيان آنجا الواح وآثار

بسيارى ميباشد از آنجمله از حضرت عبدالبهاء قوله :
 " مياندوآب هو الله اى بندگان الهى قريب بفروب است
 ومن از كثرت كار خسته وبيراحت و گرفتار با وجود اين بذكر شما
 مشغولم وبياد شما مانند دريا پرموج وبيقرار " الخ

عربى عهد و پيمان و در عرف اهل بها
 (مِيثاق) در دوره غضن اعظم عبدالبهاء ذكر
 ميثاق بسيار و مركز ميثاق لقب وشهرت
 ايشان گرديد ومخالفين راناقضين ميثاق وموافقين راثابتين
 در ميثاق لقب گشت و در آن ايام ميثاق الله وميثاقى وميثاقيد

وشرکت ميثاق و امثالها همى نام ولقب گرديد . و در وصايات
 مركز ميثاق عبدالبهاء است :
 " حمداً لمن صان هيكل امره بدرع الميثاق " .

در لوح رئيس دولقب ومنصب نظامى
 (ميرآلاى - بين باشى) تركى عثمانى معروف كه در ذيل نام امر
 ثبت ميباشد .

عربى وقت مقرر در لوح به اشرف است
 (مِيقَات) " ثم اعلم بان تم ميقات وقوفك
 لدى العرش "

قرية معروف در آذربايجان از آغاز
 (مِيلَان) طلوع اين امر بعنوان مركز يابى شهرت
 يافت و در تاريخ وآثار مذكور گشت . در

لوحى است :
 " م ي لان قد نزل عن جهة العرش للذى سمى بابراهيم
 ليكون متذكراً بذكر الله الحكيم هو البديع فى الافق الا بهى
 فسبحان الذى نزل الآيات لقوم يعرفون " الخ

(ن) نون حرفی از کلمه و امرکن تکوینیسی در ادبیات عرفانیّه بسیار استعمال شد و در صورت صلوة یومیّه است :

" الذی به اقترن الکاف برکنه النّون " و در آثار والواح این امر ن و ن ج رمز از نجف آباد و ن ر رمز از نراق و ن ی رمز از قصبه نیریز فارس میباشد . در لوحی است :

" ای اهل ن و یا طوبی لکم و نعیماً لکم چه که از اول امر فائز شدید بآنچه که من علی الارض از آن غافل " الخ و مشاهیر مؤمنین آنجا مانند حاجی محمد تقی ایوب و ملا محمد شفیع و نیز احمد علی و آقا بابا کربلائی حسین و فضل الله و غیره — و شهداء بسیار مذکور در تاریخ و آثارند و آقا حبیب الله معمار از شهداء اخیر آنجا است و در ضمن لوحی است :

" سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضا و نون دیگر معاون و یاور او " الخ که مراد ناصرالدینشاه و نایب السلطنه کامران میرزا میباشد .

باین نام سه تن در فرانسه منسوب بخاندان بوناپارت حکمرانی کردند
 (ناپلئون)
 Napoleon

نخست مؤسس این خاندان بوناپارت ناپلئون کبیر متولد سال ۱۷۶۹ م و پس از محاربات و فتوحات و بالاخره توقیف شدنش در جزیره کوچک سنت هلن و اقامت پنجسال در آنجا بتاريخ ۱۸۳۱ درگذشت و در حق او در رساله مدنیّه است : " ناپلیون اول از ظفر برطوک اروپا آلا تخریب ممالک معموره و تد میر نفوس عامه و استیلاء تزلزل واضطراب شدید در قطعه اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت " دوم ناپلئون فرانسوا ژوزف پسر ناپولئون اول متولد سال ۱۸۱۱ که در سال ۱۸۳۲ بعلت سل ریوی درگذشت . سوم ناپولئون شارل لوئی برادرزاده ناپولئون کبیر متولد سال ۱۸۱۸ و بالاخره دوم امپراطور ناپولئون شد و از سنه ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ امپراطور معظم و منتفذ در اروپا بود و در سال مذکور میلادی که مطابق ۱۲۸۶ هـ ق بود در محاربه با آلمان شکست خورد و تسلیم شد و بانگلستان رفت و سال ۱۸۷۳ در آنجا درگذشت و خطاب در کتاب اقدس قوله :

" یا شواطئ نهر الرین قدرأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء و لك مرّة اخرى ونسمع حنین البرلین ولواتها الیوم علی عزّ مبین " اشاره بهمان محاربه سال ۱۸۷۰ و مراد از جزاء جزاء ناپولئون است که بلوغ صادر در ایام سجن

اعظم اعتنا نمود چنانچه در لوح دیگر خطاب بوی صریح بیان است قوله :

" بما فعلت تختلف الامور في مملكتك ويخرج انملك من كوكب جزاء عطفك اذا تجد نفسك في خسران مبین " الی آخره . و عبارت : " ولك مرة اخرى " بالا م مفید انتفاع در لك و ذكر " ونسمع حنین البرلین " اشاره بآن است که این محاربه بعکس واقع میشود و بالا خره بنفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است : " در ایام توقف در ارض سر الواح منیعہ مخصوص بعضی از ملوک لا تمام حجة الله نازل شد از جمله به ملك پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال و جدال و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملك پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل يك ملت بودیم سبب چه شد که باهانت اهل مذهب خود و اعانه غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را بفته برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آن مظلومان مرا از خواب

بیدار نمود و باعانت برخاستم بعد از اتمام فقره فرمودند حال ما لوحی با و میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الا یظهر کذبہ فی ما ادعی لذالوحی با و نازل و ارسال شد ابتدا خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حب مینمود بساحت اقدس معروض داشت که مخصوصاً لوح را بطک رساندم و تفصیل را لساناً معروض داشتم معذک جواب نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخط فرنساوی شخصی نوشته و ارسال داشت " الخ و در دیگری از آثار است :

" امپراطور فرانسه شخصی بود در مقام قول اعظم از جبال و در مقام عمل اقل از خردل در ایامی که ارض سر مقام عرش واقع از سما مشیت الهی لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موفق بر عرض جواب نشد و بعد لوح دیگر از سما مشیت نازل و در آن میفرمایند قوله تعالی :

" انا بلونك وجدناك في معزل من الكلمة یعنی امتحان نمودم ترا یافتم خارج از کلمه از جمله سخن او این بود اگر مظلومی در عالم یافت شود و داد خواهی نماید با مددش میرسیم و او

را از ظلم نجات میدهم معذک جواب لوح الهی را نفرستاد
ویداد خواهی برخواست بعد از این فقره فرمودند مثل او
مثل مدفع بلا رصاص است صدایش عظیم ولیکن بیحاصل الخ
و همچنین در سورة الهیکل خطاب با او است :

" ان یا ملک انا سمعنا منک کلمة تکلمت بها ان سألک طک
الرؤس عما قضی من حکم الفزاء ان ربک هو العلیم الخبیر
قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین
ظلموا الی ان غرقوا فی البحر لا سود کذلک سمعنا وربک علی
ما قول شهید نشهد انک ما یقظک النداء بل الهوی لانا
بلوناک وجدناک فی معزل ان اعرف لجن القول وکن من
المتفرسین لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب اللّٰه
ورا ظهرك از ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به
ما وجدناک علی ما ادعیت قم و تدارک ما فات عنک سوف تغنی
الدنیا وما عندک ویبقی الملک لله ربک ورب آبائک الاولین لا
ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هواک اتق زفات
المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف
الامور فی مملکتک وتخرج الملک من کفک جزاء عطفک از اُتجد
نفسک فی خسران مبین و تأخذ الزلازل کل القبائل فی
هناک الا بان تقوم علی نصره هذا الامر وتتبع الروح فی

هذا السبیل المستقیم أعزک غرک لعمری انه لا یدوم
وسوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلّة
تسعی وراءک وانت من الراقدين ینبغی لک ان اسمعت النداء
من شطر الکبریا تدع ما عندک وتقول لیبیک یا اله من فی
السّموات والارضین .

عربی جای اجتماع در لوح به طیب
(نادی) است :

" سمعنا نداءک وما تکلمت به فی نادى
القوم " و در خطاب طلب مغفرت برای حاجی میرزا عبد الله
صحيح فروش :

" ویحدث بالاخبار فی نادى "

در اسرار الآثار العمومیّه زیر نام آتش
(نار) تفصیلی است . و در لوح به رئیس :

" تالله هذا یوم فیہ تنطق النار فی
کل الاشیا قد اتی محبوب العالمین و از کراز اوقد
النمرود نار الشّرك لیطفی بذلك نور الله بین ما سواه
تالله انتم اصحاب النیران " الخ

پادشاهی که در ایام او همه شهادت
(ناصر الدین شاه) وسختیهای در این امر وقوع یافت و

شرح احوال در تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیّه
مسطور است . در ایام ولیعهد شهبانیهضت بایه مقاومت نمود
و در مجلس مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود
و در رساله مقاله سیاح در آنخصوص چنین درج است :

" در آنوقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند
در حق باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند علما مصلحت
را چنین دانستند که لا اقل تعزیر شدیدی باید " الخ و در حق
اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت باین امر در آنرساله
چنین مذکور میباشد :

" سریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان
امیر نظام وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در
قبضه اقتدار و استقلال گرفت و سمندهمت راد میدان خود سری
و استبداد بتاخت اعلیحضرت شهریاری در سنّ عنفوان
شباب بودند وزیر باوهامات غریبه افتاد و در امور طبل استقلال
بکوفت بدون استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
بی مشورت وزرای دوراندیش امر بتعرض بابیان کرد فرمان
ثانی برای برادر خویش میرزا حسنخان صادر فرمود " الخ تا
آنکه بقول رساله مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی
از شخص بایی سرزد که صفحه تاریخ اینطایقه را سیاه و درجهها

مدنیّت بد نام نمود صادق نامی جوان که از تفصیل
وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر
نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربارشاهی صدور
یافته بمجرّد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر بطهران
آمد جسارتی از او سرزد که اینطایقه بد نام شد
..... در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بمسند
محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید " الی اخرها
ولی در عین حال ذکر سوّه ناصرالدّ پینشاه زیاد گشت و هم در
بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح
رئیس است :

" قُلْ اِنَّ الظّالِم قتل محبوب العالمین لیطفی بذلک نور اللّٰه
بین ماسواه و یمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربّه
العزيز الکریم " و این مناجات و دعای ابهی را محض دفع شرّ
او میخواندند :

" ایربّ اسألك بدم الذی سفک فی سبیلک و یقلب الذی حرق
فی محبتک و بالعظم الذی ناب فی عشقک و شوقک و بجسد
الذی انهدم فی و دّک و بجسم الذی اوقد فی حبّک بان تکفّ
شرّ هذا الصبیّ عن رأس بریتک ثمّ أخذه یا قادراً بقدرتک
ثمّ اهلك یا حاکماً بحکومتک ثمّ اعد له یا مقتدرّاً باقتدارک

لتستريح بذلك افئدة المقربين من عبادك وتطمأن قلوب
المخلصين من بريتك وانك انت المقدر على ماتشاء وانك
انت المهيم القيوم .

و در باره آخرین احوال وی نسبت باین طایفه در لوحی به میرزا
ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ ۱۳۰۸ هـ ق یعنی
سالی قبل از صعود ابهی ثبت در ضمن نام علم است قوله :
" مدتی است که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و
تعالی اینمظلومهای عالم را از شر آن نفوس (ارباب عمائم)
حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر دم شورشی
برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت
این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثنا سرمدی فائز
شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمت
و الوفاء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر
قیام نمایند و لا زال بحبل و فامتمسک باشند طوبی لمن سمع
و ویل للتارکین " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی صادر در
همان تاریخ است :

" در کتاب اقدس نازل یا ارض الطاء لا تحزنی من شئی قسمد
جعلک الله مطلع فرح العالمین لویشاء یبارک سریرک
بالذی یحکم بالعدل ویجمع اغنام الله الّتی تفرقت من الذئاب

..... این آیات از قبل نازل و لکن در این حین آیه ای نازل
الهی الهی یدعوک البهاء ان تؤید السلطان علی العدل
والانصاف و لوترید باریک به سریر الامر والحکم الخ معلوم
است که آیه مذکوره کتاب اقدس و مناجات و دعای مسطور و نظائر
آنها دلالت بر ازاله ناصرالدینشاه و تثبیت پادشاه عادل سی
دارد ولی در این الواح ایام اخیره منوط باراده غیبیه و مشروط
ببروز عدل و انصاف از اود عا فرمودند و در رساله مقاله سیاح
صادر در همان تاریخ است .

" لکن حال مدتی است که عدالت پادشاهی رادع و مانع است
و کسی جسارت چنین تعدیات عظیمه نتواند .

تخلص شعری میرزا محمد ناطق بهائی

که در بعضی آثار عبدالبهاء مذکور است .

اسم فاعل عربی از مصدر نظر و در عرف فارسی

ناظر خرج را گویند و باین معنی ناظر

لقبانی در جامعه بهائی معروف شدند

و در آثار شهرت میرزا ابوالقاسم اصفهانی است قوله ج ع :

" ان یا عبد الناظر الخ بسال ۱۲۹۰ هـ ق در آذربایجان

سفر و تبلیغ کرد و از حدود سال ۱۳۰۴ به بند سفر نمود .

(ناطق)

(ناظر)

نُعَاقُ ، نعیق مصدر عربی قاق قاق کردن
 زاعیق - نعیق -
 کلاغ و جغد ناعق فاعل آن صدا در لوح
 رئیس است :

" لا تلتفت الی نعاق من نعق والذی ینعق فاکف برک الففور
 الکریم " و در لوح به نصیر :

" عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در
 کتاب اقدس است :

" سوف یرتفع النعاق من اکثر البلدان " و مراد از آن برخاستن
 مدعیان باطل در این امر است که مردم را بخود دعوت کنند
 و در تاریخ و آثار این امر تفصیل آن احوال و اوضاع میرزا یحیی
 ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز اعمال میرزا آقا جان
 کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامهای
 آقا و خادم و عبید و غیره ذکر می باشد و مختصر آنکه شهرت و مقام
 ارجمند روحانی و نوشته های پر آب و تابش تا آخر ایام ابهی
 برقرار بود و در داخل قصر بهجی میزیست و شرح آن احوال
 مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد و مرکز عهد ابهی ویرا
 تقریباً دو ماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت مسکونه خود
 استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری با و متوجه نگردد
 و از اوسند گرفتند که همه آثار بخت او از مقام ابهی بود و اوقصد

ساختن محفظه ای کرد که اشیاء مخصوصه متبرکه از قبیل تاج و
 شانه و غیره ما را در آن استقرار دهد و از هند چوب آهن و مس
 طلبید و مصاریف این کار را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم
 زهاب و ایاب کرده با او همی اظهار مهربانی نمودند و قریب
 سه سال برین نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که پذیرائی
 اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی بیانمود و بهائیان را
 گرد آورد و اجازت گرفته بنطق پرداخت و از اینجا شروع سخن
 نمود که جمال ابهی را در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که
 غصن اعظم امرش را از میان برد و مجتمعین از استماع این سخنان
 بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با
 دست گرفته بغشرد و دیگران ضریب وارد آوردند تا بمحضر مرکز
 عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید و جیب و بغلش را بکاوید
 و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را با و
 دادند و او بروضه ابهی گریخته بست نشسته همانجا را منزل
 خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آن طول مدت
 حسب دستور غصن اعظم ثابتین بعد و میثاق داخل روضه
 نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آنکه او در گذشت
 و در عکامد فون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او در گذشتم
 و راضی هستم و ذکر خادم در الواح و آثار کثیره ابهی شد از آن جمله

قوله :

" ان يا خادمي ان استمع ندائي من شطر سجنى بائسى
انا المظلوم الفريد "

(ناقض)

عربی بمعنی درهم شکننده عهد و پیمان در خطاب و صایای عهد است :
" من هجوم عصبة ناقضة " و در نام

نقض ذکر است .

(ناقور)

عربی نای و بوق و شیپور . در سورة
العلم است :

" وینادی الناقور علی وصفی "

(ناقوس)

عربی زنگ کلیسا . نواقیس جمع در
الواح این امر ذکر مکرر شد . در لوح
هیكل خطاب بناپلئون است :

" یا ملک باریس نبی القسیس ان لا یدق النواقیس تالله
الحق قد ظهر الناقوس الافخم علی هیكل الا سم الاعظم "

ایضا قوله :

" قل قد ظهر الناقوس الاعظم وتدقه ید المشیة فی جنة الاحد
استمعوا یا قوم ولا تكونوا من الغافلین " و از مقام ولی امر الله
در جواب از اسئله چنین مسطور است قوله :

" راجع بلوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس
این لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش و تمنای
آقا محمد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح
شب پنجم جمادی الاولی لیل مبعث حضرت اعلی بخصط
مبارک جمال قدم مرقوم و مسطور گردید . تلاوت این لوح در
همان لیله مبارکه محبوب و مقبول "

(ناکث)

(نامق پاشا)

در نکت درج است .
محمد نامق پاشا از سران نظامی
و حکمرانان دوره سلطان عبدالعزیز و
عبدالعزیز عثمانی که شرح احوالش
و نیز ارتباطاتش با این امر در اسرار الاثار العمومیة و در
ظهور الحق ثبت است .

(ناموس کبر)

(ناهور)

بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی .
در کتاب اقدس است :
" قد نزل الناموس الاکبر " .
عربی ابر . در لوحی است :
" وكذلك اظهرنا نیهورا لامر من
هذا الناهور الذی ارتفع فی هذا الهوا "

ثم اخضرن منه ديجورالقدس في هذا البلد الامين " نيهور
وناهور هر دو صيفه مبالغه از نهر بمعنى جريان وسيلان مانند
عيوق و ناقور و جاموس است و ديجور خاك سيه فام يعنى
چنين آشكار ساختيم نهر سيال امر را از اين بيان شديداً
الجريان كه برهوا بر آمد و زمين تيره قدس درين بلد امين بان
سبز و خرم گشت .

(نبا عظيم)
خبر بزرگ در مستقبل . در قرآن است
" عم يتساء لون عن النبأ العظيم "

در لوح به عبد الوهاب :

" انه هو النبأ العظيم الذى انزل ذكره الرحمن فى الفرقان "
و در لوح صورت زيارت سيد الشهداء قوله :
" وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذى بشر به الله والنبیون
والمرسلون " و در لوحى است قوله :

" نبأ عظيم ميفرمايد " الخ

مصدر عربى بمعنى عوعو وهفهف

(نباح)
جانوران و سگان . در لوح معروف

قد احترق المخلصون است :

" قد ارتفع نباح الكلاب من كل الجهات اين غضنفر غياض
سطوتك يا قهار العالمين " و در لوح رئيس است :

" قل بنباح الكلاب لن تمنع الورقاه عن نغماتها " الخ .

عربى جهان در كتاب اقدس است :

" ينبغى نبأضا " و در لوح حكما است :

" كن نبأضا كالشريان فى جسد الامكان "

(نباض)

و در لوحى ديگر :

" كن عرقا نابضاً فى جسد العالم وريحاً سائراً على الامم "

صفت عربى بمعنى نجيب و زكى و عظيم

و يا منقبت . و از دوره بيان نام محمد

بتطبيق اجدى حروف نبيل گفته

(نبايل)

ميشد چنانچه در الواح و آثار نام مقام نقطه " على قبل نبيل "

يعنى على پيش از محمد كه على محمد است ذكر گرديد فى المثل

قوله جع :

" وان علياً قبل نبيل مظهر كل الاسماء و مطلع كل الصفات وكل

خلقوا بارادته وكل بامره يعملون " و از نبيل نامان مشهور در

آثار ملا محمد زرندى است كه محض تميز و تفكيك از نبيل

شهرتان ديگر نبيل اعظم ياد گرديد و در تاريخ

ظهر الحق بتفصيل بيان احوال شريعت ميباشد و بسيار وقت

نامش بمقابل مطالعه كنندگان آثار ميباشد و از آن جمله سورة الدم

در ادرنه خطاب با و است قوله :

" هو الباقي باسمي الابهي ان يا محمد اسمع ندا ربك
 قل ان هذا العلي بالحق قد ظهر مرة اخرى في جمال الاظهر
 الاظهر الابهي " الخ ونيز سورة الحج وغيرهما است قوله :
 " قد حضرت لقاء الوجه كتابك وهذه صورته آنکه از حرق الحشا
 مقسوم گشته کیست من ان استمع ما يتكلم لسان القدم وكن
 من الشاكرين ان الذي هديناه الى شاطئ الايمن انت
 كتبنا في جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت و آييناه
 في السجن واحد وثمانين يوماً انت (حبر اسكندريه)
 ولكن جناب قبل علي (آقا محمد علي اهل قائين) بشاطئ بحر
 اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند " الى آخرها
 وقوله :

" عليك سلام الله ورحمته قدر آينا كتابك اي نبيل
 بارها امر نموديم و باز هم ميگوئيم در برت شام ذكر مالك انام
 جازت نبوده و نيست چه كه اهل آن بغايت از شاطئ قرب
 بعيدند و از رحيق عنايت محروم ارض آن بغايت مبروك است
 و خلق آن بغايت منحوس " وقوله :

" نبيلي اكثر از خلق از حق سم طلب نموده و مينمايند و بخيال
 خود شهد خواسته اند حنظل هواهاي نفسانيه را بر عسل
 اراده رحمانيه اختيار نموده اند فوري الرحمن هذا هو الخسران

رضيع اگراز بالغ سم طلب نمايد آيا اعطاي آن جاز لا و
 نفسي ولو يصيح ويبيكي امر اين ارض مستور و سمود اعداء
 مكتوم لو احرق الحجاب لتموت اي نبيل اين عبد در سجن
 اعظم مع ذلك ومع نهى اكبر ديگر چه وجه توجه
 باين شهر را جاز دانسته اند جمعي در حول ازهر قبيلي
 چاره او هام كه ميتوان نمود اصل رضاي حق بود كه اكثرى از آن
 خارج ياليت نجد فرصة ليخرج من قلبى آه لعمرى لوترانى
 بعينى لترى كل عضو من اعضائى فى فم شعبان آه آه عما
 ستر ولا ينبغي اظهارها سوف يكشف غطاؤها هفتاد
 نفس در سجن باجمال قدم على زعمهم مسجون لعمرى اننا
 المسجون و جمالى اننا المسجون و حياتى اننا المسجون بمقاصد
 كداميك عمل شود من لا يحصى از كه حمل گردد جز بلى
 كلامى نداريم جز نعم جوايى نه فكر فى القرون الخالية
 و الاعمار الماضية ما ابتلى احد كما ابتليت بلى وقتى ظهورات
 احديّه مابين جمع بودند كه قدرت ظاهره بود واحدى بر
 تجاوز از ما حكم به الله قادر نه ايكاش سبب نوحه و نديسه
 نقطه اولى را در اين ظهور ادراك مينمودند لوتفكر لتعرف
 على قدرك لا على ما عند ربك العليم اي محمد بشنو چه
 ميگويم الواح منزله عراق را قرائت كن مع ما نزلنا فى اول ورودنا

هنا لتعرف وتطلع بما ورد على محبوب الله العلي العظيم
 مبشر جمالم میفرماید نزد او دو کلمه بیش نیست بلی ولا حال بلی
 مانده ان اعرف لحن القول وكن من الصالحين ثم اللوح وما
 ظهر ما كنا فيه مكتوبت تلقاء عرش فائز آنچه در فقره علی مذکور
 مفهوم ومعلوم این بسی واضح است که عنایت حق نسبت باو
 بوده اگر جائز بود البته خود اظهار مینمودیم ومیطلبیدیم
 ابوالقاسم خان مدتهاست که در بریه حیرت سائل نسأل الله
 بان يعرفه ما اراد انه هو الحكيم الخبير نبیلی نبیلی لعمری
 انت معی کم من قریب هو الغریب وکم من غریب انه هو القریب
 طوبی لقریب وقریب هذا الا کسیر الاحمر خذه امانة منی
 عندك واليهاء علی نفسی نظر بتوسط آنجناب آمدن علی
 بحیفا جائز ولكن بعد از انقضاء ایام معدودات رجوع بشهباء
 الی حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوی اما امورات ظاهره
 آن اسمین هاء ومیم من کثرة الحوالة کاد ان یهربا من
 العکة الی المکة والسلام علی خیر البریه
 وقوله :

" ان اشکر الله بما وفقك علی الطواف حول البیت الاعظم
 وفزت بالحج الاکبر ان احمد وکن من الحامدین
 تبلیغ در این دیار ابداً جائز نه چه که بسیار مفتريات نفس

خناس مشرک بین ناس ز کرموده حتی گفته باطراف مخصوص
 بهر تبلیغ فرستاده اند و حال آنکه ابداً این خیال نبوده
 ونفوسی موجود نه که باطراف آدم ارسال شود هر یوم عصیانی
 مرتکب بعد از افشاء اظهار توبه نموده ولكن در این ایام
 یجمیع مناهی قیام کرد لذا اطردناهما وترکناهما فی عذاب
 السعیر وعریضه عرض نمود ابد اقبول نیفتاد از ارض سر
 تا حین نه مرتبه توبه کرده از اقبول نشد همدلک متنبیه
 نشدند لزال در نفاق بودند و در این ایام خرق سترها بما
 اکتسب انشهد انهما من المشرکین الخ

ونبیل چون از ادرنه مأور مصر شد و در آنجا بحبس افتاد و ابیاتی
 بدین منوال همی سرود :

درکنده و زنجیر نه عار است مرا	چون با سر زلفین تو کار است مرا
اینها همه نزد همت من سهل است	کز عشق تو عزم سرد ار است مرا
ایدوست بلات راحت جان من است	زند ان که برای تست رضوان است
من خضره عشقم و این جور و جفا	در ظلمت هجر آب حیوان من است

و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس
 آزاد گردید و خود زابعکار ساند و سه روز گذشت و نتوانست
 بسجن در آید و سید محمد اصفهانی بدولتیان خبر داد و او را
 اخراج کردند مدت سه ماه ونیم سرگردان و چو باد پویا در

اطراف بود آنگاه توانست بعکا ورود نماید و این درس سال ۱۲۸۶ هـ ق بود که در سجن فوز حضور یافت و صورت مکتوبش که از عکامورخ شب یازدهم ذی قعدة ۱۲۸۹ برای بهائیان درخش خراسان فرستاد چنین است :

" هو العزيز الغالب القادر البهيّ الابهى در این لیل ظلمانی که کلّ در خواب ناز آرمیده اند این عبد فانی در ظلّ ضیاء و سراج صمدانی بلسان عجز و نیاز بمحضر حبیبیان روحانی عرض مینماید که ای شب بیداران از عشق یار و هجر نگار بشارت باد شمارا که صبح وصال قریب است و ای تشنگان بادیّه فراق مژده باد شمارا که عنقریب کأس جمال از ساغر بیمثال محبوب لایزال شمارا نصیب است خوشا حال حبیبی که در این ایام که وجود طغیان جمیع امکان را احاطه نموده از روح محبت محبوب عالمیان باز نماند و قدمش از سبیل استقامت نلغزد زیرا که در امثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله و احبّاء الله از مادون آنها و اگر چنین ایام پیش نیاید و چنین بلا یا رخ نگشاید هر مغفلی خود را در زمره اهل دل محسوب خواهد داشت و هر باطلی خود را بحق منسوب خواهد نمود این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره لوئو جاهد و زاغ سیاه در آشیان باز سفید مأوی کند قسم

بجمال ابهی که مستخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی که اگر همین ملاحظه نبود آن جمال مبارک قادر بود که بیک کلمه جمیع سلاطین ارض را سرو پای برهنه بساحت اقدس ابهای خو کشاند و بکل من علی الارض فی ساعة واحدة شراب ایمان و ایقان چشاند و لکن لان یمتاز النار من النور و اهل العظمة و السرور من ملاّ الشّرك و الفرور سلطان بلا را امر فرمود که در هر دیار علم برافزارد و بکل مدّعیین حبّ الله ببردازد و آنچه آباد نموده ویران سازد تا بیفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبّائه و یسقی من زلال الوصال کلّ اوّائه و ذلك یوم یفرح العاشقون و یخذل المنافقون . محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظر علیخان علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش علیهم حبّ الله و جناب ملاّ محمد علی و میرزا ابوالقاسم و ملاحسین و ملاّ جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمد علی جوان و ملاّ علیرضا علیهم غفران الله و رضوان الله و احسان الله و جمیع احبّای درخش درخشان رجالاً و نساءً صغیراً و کبیراً علیهم سناء الله و رحمة الله و برکات الله جمیع را بذکر الله الاعلی و وجه الله الابهی زاکرم که ای احبّاء الله قسم به جمال محبوب

که در این مدت مفارقت دوسه سال است آنی نشده که شمارا فراموش نموده باشم دیگر نمیدانم وفای شماها در چه مقام است اگرچه کل امور ظاهر و واضح است زیرا که تلفر اف روحانی از جمیع قلوب بیگدیگرم متصل است و آنآ فآنا اخبار و احوالات در نشر و عبور و ظهور و مرور است و لکن لا یلتفت علیها الا کل موقن اعطاه الله بصرا الذی یکون من نور الله حدیداً وصیت این عبد بشما این است که دل را از جمیع نقوش ساده ننماید و جز جمال الله الابهی کسی رانستائید که او است خداوند لا شریک له و لا وزیر له و لا شبه له و لا نظیر له و بعد از حب آن محبوب که مقدس است از قبل و بعد دست بدامن حب و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سرالله الافخم الافخم زنید که این است مایه نجات و منبع عین الحیات طوبی للشاربین و بعد از آن با جمیع احبای ابهائی در مقام اتحاد و محبت و برادری باشید و کسی را بر کسی ترجیح ندهید تا از نزد خدا ترجیحش ظهوراً ظاهر شود منافقین را در میان خود راه ندهید این نبیلی ذلیل که کلب البهائم اسم اصلی او است شمارا برضوان محبت ابهائی داخل نمود شرط وفا این است که کلمات او را که در حب الله بشما القانموده و افعالی که در محبت الله از او ظاهر فرموده فراموش ننمائید ان یا باقر البهائم

فی الحب الوفا لا تدع اغنام مولاك لیخطفهم ذئاب الخاطفة وكن اسد الله وسیفه و نار الله و نوره و فضل الله و قهره لتجزی کل نفس من عند مولاك بما اكتسبت ایدیههم لان الله قدر لك بین اخوانك شأناً رفیعاً سنه قبل که در ادرنه بقاء الله مشرف شدم از جمال قدم امر صادر شد که این عبد اسامی جمیع احبای درخش راثبت نموده بحضور مبارک ارسال دارم تا از عنایت صمدانی برای هر یک لوح بدیع نازل گردد و الواح کثیره منزل و نظر بخواش این عبد از برای چند نفس که یکی از آنها جناب حاجی که لسان الله ایشانرا پیرو روحانی نامیده از ان حضور و زیارت لدی العرش حاصل شده بود در همان ایام این عبد عراض مفصله از برای اکثری از احبای آنولا معروض داشته بودم بنا بود که رافع عازم شود که شمس قضا طالع شد و قمر بلا لایح گردید دیگر چه عرض شود که در این مدت یکسال چه ها وارد شده بجمال قدم و طائفین حول و جمیع منسوبین در کتب بلاد که هر یک بقدر خود از این خمخانه جامی و جرعه ای و تبه جرعه ای نوشیده البته بشما هم قسمت رسیده است هنیئاً للفاضلین و طوبی للشاربین و این عبد بجهت امری از ادرنه بمصر رفته بودم چهار ماه در آن ملك فرعون یوسف آسا مسجون و بانواع بلایا مقرون شدم و در ایام حبس عرض شد :

از کنده هوزنجیره عاراست مرا چون باسرزلفین توکاراست مرا
 اینها همه نزد همت من سهل است کز عشق تو عزم سرداراست مرا
 آید وست بلات راحت جان من زندان که برای تست رضوان من است
 من خضره عشقم و این جور و جفا در ظلمت هجر آب حیوان من است

باری در حبس بودم که جمال قدم حصن عکا رامزین فرموده
 بنور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع جمیع سلاطین و ملوکش
 اسیر منت و مرهون باری چهار ماه قبل بر این بحسن الله وارد
 شدم و سه روز ماندم و بیض لقا فائز نشدم و جمال اصفهانی
 فساد نموده این عید را از بلاد اخراج نمودند و سه ماه و نیم
 در کوهها و صحراها گردیدم تا عنان صبر از دست رفت دوباره
 توکل نموده آمدم و وارد شدم و امشب که شب یازدهم ذی قعدة
 سنه ۱۲۸۹ میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن
 ولی هنوز بشرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم الله واحبا
 الله تشریف میآورند رزقنا الله وایاکم لقا و چند یوم قبل فرموده
 بودند که نبیل برای دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین
 مختصر امشب یاد آوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع
 احبای سرچاه را از زبان این عبد نا کر بذر الله الابهی شوید و
 اصحاب راهمیشه بذر الله واجتماع سرگرم نمائید خدا با شماست
 که ۴ یوم است که بلاق فائز شدم رزقنا الله عما رزقنا ۲۲ محرم

۱۲۸۶ مرقوم شد توفیق مبارک برای شما و سرکار نائب ارسال
 شد خائف مباشید و از اظهار امر الله دریغ نکنید نیک و بد
 شما محبوب عالمان از چشم این عبد مشاهده میفرمایند
 دیگر اختیار با شماست یک مثنوی این ایام نوشتم با آنجا
 ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده گل پیوم
 او گل شهر بخوانید والروح علیکم :

از بلایای بهایادی کنید بعد از آن اندر بلا شادی کنید
 سنه قبل توقیعات بجهت جمیع احبای درخش ارسال شده بود
 امساله آقای آقامیرزا علی اکتفا رفت و در واقع همان لوح همه
 را کفایت مینماید لومن شطر الله و رضائه بنظرون و از نبیل
 مرقومه ای در بیان ارت منصوص در کتاب اقدس و نیز در بیان
 ماه و سال و ایام مهمه است که در سنین عکا از آنجا نسخ کثیره
 فرستاد و بعین خطش باقی است قوله :

" آنچه حضرت اعلی روح العالمین له الفداء در کتاب ارت
 فرموده اند الخ و از ابیات متنوعه کثیره اش مثنوی :

بسمه المظلوم

ازد و چشمی قلب امکان خون بیبار

تا شود خون موج زن از هر کنار

ای خراسان از جگر برکش خروش
همچو دیگ از آتش حرمان بجوش

.....

چون ده و دو سال بعد از اضری
مدتش گردید در بغداد طی
شاه ما عازم بسمت روم شد
ارض بغداد از لقا محروم شد

.....

چار مه چون ماند در شهر کبیر

.....

در ادرنه بود آن شه پنج سال

.....

بافغان وناله و غم چون دوهشت

از ربیع الاول غرقه گذشت

از ادرنه شد جمال الله برون

..... الی آخرها که مقصدار

۳۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از ادرنه تا احوال

ایام عکاست . دیگر مثنوی :

بسم الله الاقدس الابهی

ای قلم آگاهی از سوز دلم
بر فراز قلّه جان زن علم

از غریبان به از کوی نما

غلفلی انداز در ارض و سما

آن غریبان که ز عشق زوال جلال

در گذشتند از دیار و اهل و مال

گاه در خلق جهان خوار و حقیر

گاه در دست ستمکاران اسیر

موطن انسی ندیده بیست سال

مشمعل از عشق سلطان جمال

.....

و شرح واقعه غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرود

صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطایی

نیز زکری از نبیل است در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء

در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است :

"نبیل بطور ناشناس و بالباس اهل بخارا بعکارسید ولکن

حکومت شناخت و فی الغور امر به تبعیدش کرد"

دیگر از مسّیان مشهور نبیل آقا محمد قاضی نبیل اکبر که

فاضل قاضینی معروف میباشد چنانکه در ظهور الحق شرح

داده شد سید ابوطالب مجتهد و همهرانش حاجی ملاعلی اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران اورا بکلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند آوردند و امر بتوقیف در وطنش قریه نوفرست قائن و منع عموم از ملاقات نمود و بعد چندی باز بتحریک سید ابوطالب برای بردن بطهران بمشهد آوردند ولی حسام السلطنه همراهی کرد و بعد از او مؤیدالدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی سید اسدالله و میرزامهدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان ندادند و بالجمله نبیل اعظم ملا محمد زرنندی مذکور بخراسان رسید و فاضل قائینی و دیگران را که بایستی بودند هدایت بمقام ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله :

" در باره جناب نبیل مذکور داشتید از اول ظهور نبیر اعظم از افق عالم نداء الله را اصف نمود چنانچه بعد از اعلاء کلمة و ارتفاع صیحه فرداً واحداً از ارض طاء بارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را بحق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که برایشان وارد شد معذک لیللاً و نهراً بشنای حق و تبلیغ امرش نظماً و نشرأ ناطق بودند " الخ و چون فاضل بطهران رفت و در آنجا تزوج کرد و بقزوین رفته بماند و از هیجان معاندین در طهران بصدورش بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت

سپس به عکارتفه دوماهی لذا ائذ روحیه از محضر ابهی همی برد و بعد از عودت حسب اراده مطاعه باصفهان و شیراز ویسزد سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و پس از مدتی در سال ۱۲۹۹ بقزوین برگشت و در آنجا تأهل اختیار نمود که از او دختری شده نسلش برقرار ماند و بسال ۱۳۰۴ با عائله بطهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ باقسام ایران نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش بخراسان چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیّت شجاع الدوله امیر آنجا بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را جلب نمود و همانجا بسال ۱۳۰۹ درگذشت و آقا میرزا محمود افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادر زاده اش برجایماندند بنام نبیل اکبر مشهور و معروف اند و در یکی از الواح خطاب باوشهیر بنام لوح حکما است قوله :

" یذکر فیه من یدکر الله ربّه انه له والنّبیل فی لوح عظیم یا محمد لا تحزن من شیء افرح بذکری ایّاک و اقبالی و توجّهی الیک و تکلمی منک بهذا الخطاب المبرم المتین تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ماورد علیّ و ما ینسب الی الناس الا انهم فی حجاب غلیظ " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان

همدانی بدستور مانگی صاحب زردشتی هندی که تصحیح نموده بنام "تاریخ فاضل قائینی" ویا تاریخ "مانگی صاحب مشهور گردیده چنین نوشت :

"مصحح تاریخ نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید بعد از ملا حظه این نسخه شریفه کثیر الفوائد مزید العوائد مشهور آمد که لبابش بقشور و انوارش ممزوج بظلمات وهم دیجور است حیف آمد و بر این نسخه شریفه نپسندیدم که در مثل این ایام که در کتب بایام الله موعود و زمان محو دوهومات و صحو معلومات و تمیز عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و ازمنه افسانه و قصص اسست تألیف شود بجهت تذکر عباد و هدایت غافلین بلاد و راقدین مهاد آباء و اجداد استنادی بموهومات و تمسکی بمجمولات و تشبثی به تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجه الله و حباً لا بناء الوطن اکمالاً للنعمه و شفقةً علی المحببین و ترحمًا علی الناظرین در مقام تصحیح و تخلیص این نسخه برآمده و پاره از زوائد و ظنون و قیاسات که اساطیر الا ولین و مبتنی بروهم و گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبه را محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیرو مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجا از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با امان آنکه نسخه را که پیش از

این تصحیح و نوشته شده بکلی محویا از روی این مصحح قلم زد تصحیح کنند و نسخه جدیده را هم از روی این نسخه استکتاب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمه الاتباع و مقبول اسماع همه اصغیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و دانایان همه ملل گردد و ما وقد استسخت هذه النسخة لنفسی بعدما بیدی الغانیة لینتفع بها الاخوان و یبقی اثر قلمی فی بقیة الازمان بعد فنا هیکلی و محو اثری و طیران روحی و غروب حقیقتی و رجوعها الی ما بدئت منه و تغمسها فی بحر البقاء و یم الصفات و الاسماء و تغردها علی اغصان شجرة طوبی و افنان سدرة المنتهی و السلام علی من اتبع الهدی" انتهى و این عمل تاریخ را در حدود سال ۱۳۰۰ هـ ق انجام داد چنانکه در محلی از آن چنین نگاشته :

"و هنوز که قریب چهل سنه میگذرد یوم فیوم در دین خسو محکمتر و در ایثار جان حریصتر شدند"

دیگر از مسئیان شهر مذکور در آثار بنام نبیل آقا میرزا محمد علی قائینی بنام نبیل قبل علی و نبیل قائن در آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله در لوحی خطاب با اهل قائن قوله :

"انا نکون مجالساً فی السجین و قعد العرصدین الذین بهما منعت السحاب و سعرت النیران (نسخه لوح چنین بود و مراد

سید محمد اصفهانی و میرزا ضاقلی کج کلاه میباشد) و از داخل احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبار رئيسه ما لذي امنعت الاحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب واذكر ان دخل نبيل قبل على و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون واخرجوه عن المدينة بذلك ناحث الوراق و بكت الاشياء واصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المنان في كل يوم ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون وما قد كان اذا ارسل الواحا يوسوسان في الصدور لياخذوا لوح الله واثره لذا منع ماء الحيوان وغلقت ابواب اللقاء على الذين توجهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاورون في كل الاحيان لسفك دمى بعد الذي حبسنا في السجن بما اكتسبت ايديهم الخ وقوله :

" واذكر ان دخل النبيل مع اخويه مقبلا الى الله رب العالمين اخذوه لدى الباب بما اوحى الدجال (سيد محمد اصفهانی) في صدور الطالمين لما دخلوا مقر الحكم قيل نجد منكم نفحة الرضوان وعن وجوهكم نصره الرحمن ليس لكم مقر عندنا ان اخرجوا في الحين قال اما سمعتم اكرموا الضيف فبهت الذي ظلم قال اخرجوه من المدينة كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد على النبيل قبل على ومن معه كما ورد عليه ان ربك له والعليم

البصير نسأل الله بان يكفى شر هذين انه على كل شئ قدير .
 ديگر حاجی محمد قزوینی بنام نبیل قزوین و پسر دوش حاجی شیخ محمد علی بنام نبیل بن نبیل که در اسلامبول برای این امر خود را مسموم و هلاک ساخت و خاندانش بنام نبیلی برقرارند .
 دیگر حاجی محمد باقر همدانی بنام نبیل مسافر در السواح مذکور است . و علیقلی خان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا ازدواج کرده عائله برقرار ساخت و مقرش در آنجا شد .
 در لوح بناصر الدین شاه :

(نُبیل)

"نیل ما کنزوا" بیرون ریخته شد آنچه دینه و نهان کردند .

(بجات)

درباره عقیده مسیحیان راجع بنجات که مشهور میباشد در خطابی و بیانی از مرکز عهد ابهی عبد البهاء است :

" المسيح ما قال انا افدى نفسى فقط للمسيحيين بل لكافة العالم و بناء على ذلك غير المسيحي ايضا قد نجى وخلص من خطيئة آدم "

(نجف - نجفعلی)

نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز علمی دینی شیعه که در تاریخ ظهور الحق در واقعات مرتبط باین امر

نجف آباد - نجفی

که در آنجا رخ داد بتفصیل مذکور میباشد و در لوح به نصیر است :

" اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای ایمن علماء نمیماند " و در مابین شیعیان ایران محالّ و اشخاص - بسیار تبرکاً و تذکراً بنام نجف مسمّی شدند شیخ نجفی مخاطب لوح مشهور شیخ محمد تقی اصفهانی ابن شیخ محمد باقر که فی مابین بهائیان پدر بنام ذئب و پسر بنام ابن الذئب مشهور میباشد و بمناسبت اقامت سنینی چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول ریاست خود را باین لقب شهرت داد و در ضمن نام بقبر و ذئب مذکورند . و نجف آباد قصبه تابعه اصفهان و از مراکز جمعیت بهائیان از دوره بیان است و امور تاریخیّه و شهداء بسیار متعلّق بآنجا است که در تاریخ تفصیل داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهی ن تنها رمز از آن گردید قوله :

" ن ج بنام خداوند یکتا ای حسن کتابت لدی المظلوم حاضر الخ و نجف علی نام سید زنجانی در آثار مذکور است منها قوله :

" و منهم من فدی نفسه فی الطاء " الخ و ذکری از وی ضمن نام

طاء میباشد و در بیانی از حضرت عبدالبهاء است :

" نجف علی و محمد قلی شغلشان در سفر از بغداد به سامسون نصب چادر و خیمه مبارک بود و نوبتی در یکی از بلاد تأخیر کردند و والی و دائره حکومت خیام را بدستهایشان بکمال خضوع و احترام نصب کردند " انتهى و در ضمن نام زیارت هم ذکری از نجف است .

نام مجله ماهیانه بهائی دارای د و (نجم باختر) قسمت فارسی و انگلیزی که چند سال Star Of The West بهمت احمد سهراب اصفهانی و ویندست امریکائی نشر مییافت .

نام ولایتی از قفقاز که گروهی بهائی در آنجا بود و از آنان میرزا علی اکبر (نخجوان) نخجوانی در ایام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور گردید .

در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است " و بیعت کلّ عظام نخرة " بمعنی کهنه و پوسیده .

قصبه و مرکزی قدیم و معروف از این امر در ایران که اوضاع و اشخاص مربوط آن (نراق)

در تاریخ ظهور الحق بتفصیل مذکور و در آثار نامبرده شدند و
ن ر رمز از آنجا است و ملا جعفر و حاجی میرزا کمال الدین
جداگانه ثبت اند .

در صورت ص : " قد نَزَغَ الشَّيْطَانُ فِي
صدرهم " شیطان در سینه هایشان
وسوسه کرد .

(نَزَغ)

نَزُول - انزال -
نَزُول مصدر مجرد لازم عربی بمعنی فرود
آمدن انزال تَنْزِيل مصدر مزید متعدی
بمعنی فرود آوردن و در آثار مقدسه
بمعنی صدور و اصدار آیات بطریق وحی گردید که از سما معنوی
نامحدود و غیب بر اراضی افتده مقدسه منیره نزول مییابد . و در
لوحی است :

" نعمة الله قد نزلت من سما مشية ربكم الرحمن انك تراها على
هيكل الانسان كذلك كان الامر منزولا " که محض مراعات نظم
کلام و اختصار بآء حرف تعدیه و ضمیر حذف گردید و بتقدیر
"منزولا به" میباشد .

عربی خویشی خویشاوندی نزدیکی
در لوح به سلمان است :

(نَيْبَة)

" نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشقياء

اسارى من الزوراء الى الحدباء بالنسبة التي كانت بينهم وبين
مظهر امرك " الخ که مراد گوهر خانم حرم کاشی و برادرش میرزا
مهدی میباشد که در بین اسراء بودند .

عربی از طیور شکاری در مناجاتی از خطابی
است :

(نَسْر)

" اين البغاث من النسر الطائر في الاوج

الاسمى .

عربی نَسَمَة دم و نفس و نیزه هوا . نسمات
جمع . در کتاب اقدس :

(نَسَمَة - نَسَائِم)

" قد ماجت بحور الحكمة والبيان بما هاجت

نسمة الرحمن " و در لوح ناصرالدین شاه :

" نسمات رحمت رحمن این عباد را تغلیب نموده " و در لوح به
شیخ سلمان :

" از شهر جان بنسائم قدس " الخ و در لوحی دیگر :

" انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانسی و
فیوضات ربیع روحانی محروم نمانید " نسایم جمع نسیمه صفت
بمعنی وزنده .

عربی در اصطلاح فقه اسلامی حدی مقرر

که چون اموال و نقود و مواشی بآن حد

(نِصَاب)

رسد اخراج زکوة واجب گردد در کتاب اقدس است :
" سوف نفضل لك نصابها اذا شاء الله "

از جمله نصرالله نامان مذکور در آثار
میرزا نصرالله تغریبی بابی بود در لوحی
(نصرالله)
است :

" از همشیره بیچاره می پرس که با چند نوع از علّت ناخوشی از آن بیت
خارج شده و در خانه جناب کلیم بکمال فرح و سکون و تمکین
مستقرّ شده و بفضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از
سجیه شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب
با طرف با اسم دیگر انتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم
خواهد شد بحمد الله همشیره معطمه عالی در کمال راحت در ظلّ
عرش ساکن و بمقرّ تمکین متمکن و بالحقیقه ایّامی که در عمر گذراند
این ایّام است از جمیع جهات مطمئن و خاطر جمع باشید " بیان
احوال خواهر میرزا نصرالله زوجه میرزا حبیبی ازل است که در ایّام
ادرنه باشوهر زد و خورد کرده بخانه کلیم پناه آورد .

دیگر ملا نصرالله شه میرزادی در تاریخ تفصیل داده شد .
دیگر سید نصرالله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به
باقرآف مخصوصا در آثار مرکز میثاق عبدالجبار مذکور است .

عربی یاری و کومک بنسزا . در لوحی است :

(نصرت)

" بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به

تسخیر افنده و قلوب عالم مشغول شوید "

و در لوح به ناصرالدین شاه معنی نصر برای این امر و برای صاحبش
راکه در آثار بسیار است بیان فرمودند که بتبلیغ و هدایت نفوس
میباشد و در آن ضمن این جمله است :

" پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله بانفسی نبوده و

نخواهد بود " الخ که منظور است در اک و ابراز نفرت از عمل

جسورانه تیراندازی و حمله بابیان به ناصرالدین شاه میباشد

در دعا و مناجاتی برای ایّام صیام است :

" وان نصرک نفسی و عنایتک ایّای هو ارتقائی الی الرفیق الاعلی

و خروجی عن بین هؤلاء الاشقیاء الذین ماکان بنیهم — الّا

ضغینه و بغضاء یرب فاصعدنی الیک یا من بحرکة قلمک خلق

ملکوت الانشاء " .

عربی تیغه و بیگان کارد و نیزه و تیغ .

(نصل)

نصال جمع در مناجاتی از خطابی است :

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار

البلاء غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال " الخ

(نصیر - نصیری) از جمله نصیرنامان مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی با و این جمله میباشد :

" ای ملاً بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعداء بنفس خود قیام فرمودند " که معلوم است در ایام ادرنه صدور یافت و قوله :

" حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح و توما مورید خول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده تا لله الحقّ بشأنی از غمام فضل امریه و سما فیض هاطل که در يك ساعت معادل الف بیت نازل پس تو پناه بر بچسوق در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نمائید شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیّه را از تومنوع نماید و تورا در صراط جنت مستقیم دارد " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کنند و دماغش را بریدند و ظلم بمقامی رسید که اهل مالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صفار بعضی اطراف مالک اعانت نمودند " الخ و نام نصیری بفرقه علی اللهی مشهور که در رساله

مقاله سیاح است :

" تحت محافظه سواران نصیری بدار الخلافه روانه نمائید " اطلاق گردید .

در لوح به ناصرالدینشاه :

(نصَب) " قد نَصَبَ ضحّاح السّلامه " بزمین

فرورفت و خشک شد پایاب آرامش

و آسایش که ضمن نام ضحّاح هم ذکر است .

(نَضْرَة - نَضْرَت) نَضْرَة عربی رونق و با آب و رنگی و سرسبزی

در لوح به نصیر است :

ناضِرَة - نَضِر) " و علی وجهه نَضْرَة الرّحمن " و در خطاب

وصایای عهد است :

" وَالصّلوة والبهاء علی اوّل غصن مبارک خَضِل نَضِر الخ بمعنی

سرسبز و در خطاب معروف به عمّه است :

" وَخَضَلَتْ وَنَضْرَتْ (تازه و بارونق و سرسبز شد) وراقت " و در

لوحی است :

" با وجود ناضِرَة مستبشره باید دیگر معاشرت کنید "

در عرف عربی و فارسی سپاهیان . در لوح

(نِظَام) به رئیس است :

" وَاخِذ النِّظَام کُلّ الابواب "

در ناعق ذکر است .

(نَعِاقٌ - نَعِيقٌ)

نعره عربی صیحه و فریاد . در آثار

(نَعْرَةٌ - تَنْعَرٌ)

و خطابهها است :

" پس ای یاران با وفا نعره یابها "

الابهی بر آرید " و در لوحی است :

" ان لا تعتنوا الذین یدعون العلم فی انفسهم ولا یخافنکم

کبرعمائهم و تحرک السننهم و تنمرهم (نعره کشید نشان)

حین ینکرون الفیض من هذا السحاب المشرق المرتفع العزیز

المنیر "

در لوحی است :

" یا محمد اسمع نداء ربك من هذا المقام

(نَعَسٌ)

الذی لن یصل الیه ایدی الممكنات

ولا افئدة الموجودات ولا حقایق الذینهم نَعَسُوا (پینکی زدند)

فی اقل من آن فی هذا الامر المقدس العزیز المستور "

پادشاه عرب حیره . در لوح در وصف

(نَعْمَانٌ)

انقطاع است قوله ج ع :

" ثم اذكر النعمان الذی كان من اعز

الملوك ومن قبله احد من الكيان اذا تجلت علی قلبها شمس

الا نقطاع ترکا ما عندهما ان النعمان كان مستويا على عرش

الملك اذا سمعناه كلمة من كلماتها العليا اهتز وتفكر وتحسر ثم

انتبه وقام وقال مخاطباً الى نفسه لا خير فيما ملكته اليوم وغداً

يملكه غيرك كذلك نبهناه وانا المقتدر القدير " واز غصن اعظم

عبد البهاء در رساله مدنیّه و در بیان برای جمعی قصه نعمان

بن منذر و یوم نعم و یوم بؤس بتذکار دوندیم مقتولش و ورود

حنظله مذکور و مشهور و همیشه است .

عربی بانگ کلاغ . در خطاب به عمه :

(نَعِيبٌ)

" او فنیك نعیب الغراب عن صفیر العقاب "

و در لوح بر رئیس است :

" وَ نَعَبَ غراب الیین " که در نام غراب ذکر است .

عربی جمع نغمة . بمعنی وزش و بسوی

و کلمه نغحات و نغحات در آثار این امر

(نَفْحَاتٌ)

بکثرت استعمال شد . در لوح به

عبد الوهاب است :

" انه یذكرک فی سجن عكا بما كان بحر الرحمة للامکان و نغحة

الرحمة لاهل الاديان طوبى لمن وجد نغحات الوحي " الخ

وقوله :

" شاید نغحات قمیص رحمانیه را که ایوم ساطع است بیا بیید "

ودر لوح به رئیس است :

" اخذتهم نفحات الوصال "

عربی بمعنی یک بار دمیدن . نفحات

جمع در لوحی است :

(نَفْحَةٌ)

" فانفخ فیهم نفحات ذکرمالك الصفات

بامر من لدنا "

عربی ترس کرد رم کرد کوچ کرد در رفت

در لوح به نصیر است :

(نَفَّرَ)

" اخذت الزلزال مظاهرا لاسماء وكل

من على الارض واكثرهم كفروا ثم نغمر "

نفس عربی بمعنی ذات و خود و بمعنی

(نَفْسٌ - نَفَسٌ -)

هوی و میل و بمعنی نفس ناطقه و جان

انسانی . از مقام نقطه بر قول مشهور

(نَفْسٌ - نَفِيسٌ)

حضرت علی امیر المؤمنین " من عرف

نفسه فقد عرف ربه " شرحی است قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم قال السائل سلمه الله ما معنی

الحديث العروى عن علي عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف

ربه اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك قبل البيان بوصايا

ان تقبل مني سهل عليك والا اشتد عليك الامور ولا سبيل لك

الى المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهر قلبك اولاً عن كل

قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدرة فلما

خلق الممكنات بالا مر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه

والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احد لان المعرفة

فرع الاقتران ووجب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات

وان وصفه احدائه لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق

جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده وجعل الله ذلك

الوصف حقيقة وبعد ولكل الاشياء هذه النفس موجودة

من عرفها عرف ربه " الخ و در مناجاتی ضمن جواب اسئله

بعضی از مؤمنین سابقین و تابعین قوله :

" وان الذي سأل من حكم النفس في الآية المباركة فانك يا

الهي قد بينت حكمه في التفسير بان لو كان البحر مداداً

لكلماتك لנגد البحر قبل ان تنفد كلماتك ولو جئت بمثله مدداً

و اردت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب

في الامثال مظاهرها " الخ كه مراد نفسین بمعنی شخصین مذکور

در شرح سورة يوسف میباشد و در لوح به شیخ سلمان است

قوله :

" نفسی را كه در شهور و سنین بید رحمت تربیت فرمودم بر قلم

قیام نمود " انتهى كه مراد شخص میرزا يحيى ازل است . و

عبارت بنفسه لنفسه در کتب حکمیّه و در آثار این امرشایع
 الاستعمال است که بآء مفید سببیت و بدین معنی است که خود
 سبب و علت بوده و لام مفید غایت و بیان آن است که خود نیز
 علت غائی و پایان میباشد چنانچه نیز در لوح به سلمان است :
 " ای سلمان دلائل این بیان را در کل اشیا بنفسه لنفسه
 و دیمعه گذاشته ام " الخ که دو علت فاعلی و علت غائی که یکی
 است و آن ذات حق تعالی میباشد در هر شئی تجلّی دارد . و
 در لوح به رئیس است :

" انه استکبر على الله و مزق اللوح بما اتبع النفس والهوى
 و ينبغي لهم ان يقدوا بانفسهم في سبيل احبائه " الخ که
 نفس بمعنی هوئ است . و قوله :
 " واما ماسألت عن النفس فاعلم ان للقوم فيها مقالات شتى ومنها
 نفس ملکوتیه و نفس جبروتیه و لکل حزب فيها بیانات " که
 مراد نفس بمعنی روح و جان است . و از آثار لطیفه در السواح
 خطاب بنفسه است :

" یا نفس الی متی لا تخمد نارك و تسکن لهیبك و شواظك و الی
 متی تهیم فی هیما الضلال و ترکض فی مغازة الآل کما تطعم
 یزداد جوعك و کما تروی یكثر ظماؤك نار بغیک لا تطفی و دشار
 غیک لا تبلی فمخیب من ناجاك و مطرد من دعاك مطیتك الهوی

و عطیتك العلی (تکبر) شیمک الشهوات و سجایاک الخطیّات
 ناکث العهود و ناکص کلّ مقبل محمود الی متی لا تسکنی ایتها
 الامارة بالخطیّه و العمارة مبیّنة المنیة (خوابگاه مرگ) هاتک
 سربال الانصاف و فاتک الابطال بالاعتساف ظلّمک (بفتح
 ظاء بمعنی تبسم) مسموم و ظلّمک یحموم الی متی لا تقنعی و لا
 تشبعی یا ایتها النفس الخادعة المزخرفة و الجیفة المزینة " الخ
 و در لوح به نصیر است :

" ثم اعلم بانّ نفس الذی یرج من هؤلاء انه یؤثر نفس الشعبان
 و در کلمات مکنونه :

" و از نفس بگذر و بانفس رحمانی در فضای قدس روحانی بیسارام
 تنفس نفس کشیدن در خطاب معروف به عمّه :
 " و تنفس نسیم الاسحار " نفیس با ارزش و گرامی و مرغوب و در
 لوح حکماء :

" لا تصرفوا نقود اعمارکم النفسیه فی المشتیهات النفسیه "

مصدر عربی بمعنی نیست و ازاله و دور

کردن و در اصطلاح بیان بمعنی انکار (نفی)

امر الهی و عدم ایمان است و حرف نفی

بمعنی اهل انکار در لوح به سلمان است :

" ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه لا اله الا هو است چه

که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده
 و سبقت گرفته و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات
 نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه
 بوده در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم
 و حکم آن لوشاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد
 ارسال خواهیم داشت " الخ و مراد طرد و رفع میرزایحیی
 ازل است یعنی برجای لاله الآله الله ابهی و نحو آن
 مقرر گردید و تلویح این است که در داخله ادیان سابقه
 مخالفین مقدم شدند و در این امر چنین نشده و نخواهد شد"
 و نفی بمعنی تبعید بلد که بترکی سرگون است و در آثار این امر
 و افواه بهائیان شهرتی مخصوص یافت و در بیانات غصن اعظم
 عبدالبهاء برای جمعی در وصف تبعیدهای ابهی و تأسیس
 امرش در سجن است :

" هل سمع باحد نفی ثلاث مرآت تحت السیف والاغلال مهتد
 ملكاً عظيماً " و در کتاب اقدس است :

" قد كتب على السارق النفسى " و در سوره مائده آیه ۳۱ از
 قرآن است :

" انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض
 فساداً ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من

خلاف او ينفوا من الارض ذلك خزي لهم في الدنيا ولهم
 في الآخرة عذاب عظيم " چون جمله " يسعون في الارض
 شامل سارقین و قطاع الطریق میباشد که مشمول از " كتب على السارق
 النفسى " الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم
 قرآن و اقدس متوافق اند و فقط حکم قتل و صلب و قطع ید و رجل
 را نسخ و رفع فرمودند .

بیماری و درد معروف پا که اصل کلمه

شاید یونانی و مستعمل در عربی و فارسی
 (نِقْرَس)

است . در مقاله سیاح :

" و چون ناخوشی نقرس شدید بپای پادشاه عارض شد " الخ

نَقْرَص مصدر عربی بمعنی شکستن و پیران
 (نَقْض - نَائِض) کردن تاب ریسمان را باز کردن در لوح

حکما :

" فيها نقضت العهود " در لوح شیر مرد :

" وتحفظني من شر اعدائك الذين نقضوا عهدك وميثاقك "

و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء کلمه نقض و ناقض و ناقضین نسبت
 بمخالفین عهد از اغصان و غیرهم بقدری کثرت استعمال و

تداول یافت که لقب و شهرت آنان گردید .

(نُقْطَة)

لقب وشهرت روحانی باب اعظم گردید
 و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده
 لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دادند
 و باین اعتبار خود را نقطه باء یعنی نقطه بیان و محمد رسول الله
 را نقطه فاء یعنی نقطه فرقان و عیسی مسیح را نقطه الف
 یعنی نقطه انجیل و موسی کلیم را نقطه تا یعنی نقطه تسورات
 خواندند چنانچه شمه ای ضمن بیان شرح سوره بقره و ضمن
 نام رضوان ذکر است و در توفیق به محمد شاه :

" انا النُّقْطَةُ الَّتِي بِهَا ذَوْتُ مِنْ ذَوْتٍ " و در توفیق و مناجاتی
 است :

" و اشهد يا الهی بجميع اولیاءك و احبائك من نقطة الا ولى
 مقام حبیبك محمد و آل الله صلواتك عليهم الى ما بلغ في قدرتك
 و يبلغ بعد ذلك " و در جواب میرزا حسن و قایم نگار در اصفهان :
 " و انّ الاقرب الذی لا يعدله شیء هو الا بعد الذی لا يعرفه شیء
 وهو مقام النُّقْطَة في كلّ العوالم الَّتِي يعبر في مقام الحقیقة
 المحمّديّه ما اطلعت شمس الابداع بالا بداع ثم ما غربت شمس
 الاختراع بالا اختراع ثم مقام الالف اللینیة وهو مقام قرب علی
 ثم مقام الالف الغیبیة اذ اتلق بعد اللینیة وهو مقام قرب
 الحسن ثم مقام الالف الفیر المعطوفة وهو مقام قرب الحسين

ثم مقام الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم اليك ثم مقام
 الحروف وهو مقام قرب ائمة الدین ثم مقام اجتماع الحروف الَّتِي
 هی الكلمة وهو مقام قرب فاطمة ثم مقام اثر دلالة الكلمة وهو
 مقام قرب النبيين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة ثم
 مقام قرب المشیة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم فسی
 علامات الامر و تعایات الختم " الی آخرها و در ضمن نام حرف
 نقل از رساله رجعت و ضمن نام حسین نقل از صورت زیارت امام
 حسین و مرقومه غصن اعظم بیانی ثبت مییاشد . و در دعاء

" يدعوہ محیی الانام " است :

" صلّ اللهم يا الهی على النقطة الَّتِي منها فصلت علومك المكنو
 و اسرارك المخزونة " الخ و در مناجات آخر صیام است :

" صلّ اللهم يا الهی على نقطة الا ولى الذی به دارت
 الوجود في الغیب والشهود " و در لوحی است قوله :

" بسم الله البهی الابهی هذا کتاب من نقطة الا ولى و بهائه
 الی الذی سعی فی جبروت الاسماء بالكاظم وكان من المؤمنین

فی امّ اللوح مكتوبا ای كاظم نفحات قدس و رقاء عزّ صمدانی
 حال كرهة ظاهر و جمال اولی در هیكل اخرى چون شمس مشرق

و لائح " و قوله :

" جميع عوالم ما لا نهاية اذكار والغاظ و بیان از نقطه اولیه

تفصیل شده وکل بآن نقطه راجع وآن نقطه باراده قدسیه
ظاهر " ودر لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود)
است :

" هو الله تعالى شأنه العظمة والاقطار حمد مقدس از ذکره
بیان حضرت معبود ومالك غیب وشهودی رالایق وسزاگه
ازنقطه اولی کتب لا تحصی پدید آورد وازکلمه علیا خلق اولین
وآخرین ظاهر فرمود " ودر لوح حج بغداد است قوله :
" ویقول اشهد فی موقفی هذا بانه لا اله الا هو وحده
لا شریک له ولا شبهه له ولا ند له ولا ضد ولا وزیر ولا نظیر
ولا مثال له وان النقطة الا ولی عبده وبهائه وعظمته وکبریائه و
لاهوته وجبروته وسلطانه " ودر لوح اشراقات است قوله :
" اگر نقطه بیان روح ماسواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه
بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الالهام والطنون وخذوا ما
آتاکم من لدی الله المہیمن القیوم " وقوله :
" یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین
ناطق " الخ .

صفت عربی بمعنی گواه و سرپرست
ومرجع نقباء جمع وباصطلاح عرفاء
نقباء طبقه ای از اولیاء که بضمیرو

(نقیب)

اسرار مردم آگاه اند وشمار آنها را سیصد نفر گرفتند . واز مقام
نقطه است قوله :

" اعلم ثبت الله قدمیک علی الصراط ینحصر باصول
اربعه منهم الارکان وهم الانبیاء وسبیل بلوغهم بالوحی
فی القلب و نزول المَلک فی الیقظة اوفی النوم ومنهم النقباء وهم
ثلاثون فی زمان الغیبة وسبیل بلوغهم بالسؤال فی الحضور
ومنهم النجباء وهم سبعون نفساً وسبیل بلوغهم التورع مع التتأقیف
بالکتاب والسنة والجماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبیل بلوغهم
الاخذ بالکتاب والسنة والجماع والعقل المستنیر بنور الله " الخ
و در کتاب بیان باب ۱۴ واحد ۸ قوله :

" وهمچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز باتدابییر
الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر
نقباء گرفته شده " الخ ودر لوحی است :
" علماء امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت
الله بکلمه ای نطق میفرماید که نقباء از آنکمه اعراض مینمایند
و فرار اختیار میکنند " الخ

صفت عربی بمعنی مؤثروکاری در خطابی
است :

(نقیح)

" ویقدر لی کأس الغداء اوسم نقیح الردی "

و در خطاب معروف به عمه :
" اويشفيك ويد اويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء لشدد
والعطش في فغربعيد "

نكث عهد وعقد را شكست و تابیده را ^{جید}
(نكث - ناكث) در لوح حکما :

" ونكثت العقود الخ ونكث وناكث
در کلمات علی امیرالمؤمنین در حق اهل واقعه جمل و در آثار
ابهی در حق بابیان و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء در حق
مخالقان خود بسیار است . در خطاب و صایای عهد است :
" رب احفظ حصن دينك المبین من هؤلاء الناكثین "

مصدر عربی بمعنی واژگون و زیر و بالا
کردن و سر بریزاننداختن و برگرداندن .
(نكس - تنكيس)
در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
اصفهانى است :

" بكم انحط شأن العلة ونكس علم الاسلام وثل عرشه العظيم
و در کتاب اقدس است :

" قد طهر سر التنكيس لرمز الرئيس طوبى لمن ايده الله على الاقراء
بالسنة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين
بيان الف قائمه بنفس ابهى وتحقق وارتفاع شش دور و مرحله

خلق الله السموات والارض في ستة ايام بامر ابهى واشاره
بقسمتى از کلمات مرموز شیخ احسائی است که صورت آن در مجموع
شهيره مطبوعه از الواح ابهى بدین طریق ثبت میباشد
قوله الاعرز :

" صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکرقائم ملاحظه شد
حال از شما خواهش مینمایم که بانصاف آنرا معنی نمائی و اگر خود
را عاجز یافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت
واسعه الهیه در ظل سدره ربانیه در آئی و تفصیل آن اینکه
در ایام توقف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبدآمده مع
صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعانموده اند
که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر باینکه
سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعرض جواب نشده چه که
لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستوریه اگر چه
فی الجمله ذکر شد و لکن بتلویح و اشاره و صورت آن مکتوب بعینه
در این لوح نفل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما
کتبه الشيخ الاجل الافضل ظهرا لاسلام و كعبة الانام الشيخ
احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين فى
جواب من قال ان القائم فى الاصل ابنا تركنا اوله و كتبنا ما هو
المقصود بسم الله الرحمن الرحيم اقول روى انه بعد انقضاء

نام پادشاه جبّار مشهور از سریان و بابل
 (نَمْرُودُ) معاصر با ابراهیم و عربان این نام را
 بدانند نامهای فرعون و قیصر و کسری
 لقب عام آن سلاطین کرده در جمع نامرّده استعمال کردند.
 در لوح رئیس است :

"واذکر اذا وقد نمرود نارالشّرك لیحترق بها الخلیل
 الانجیناه بالحق واخذنا نمرود بقهر مبین"

صفت مؤنث عربی بمعنی زینت کناری
 (نَمِیقَة) و زیبا کرده . در خطابی است :
 "قد اطّلمتُ بضمون نمیقتک الغراء" که
 مقصود نامه از طرف مخاطب میباشد .

در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
 (فَهَبَ) اصفهانی :
 "قد قتلتَ الکبیر ونهبتَ (غارت کردی)
 الصّغیر ."

مسیس امیلی نوبلاک آلمانی الاصل
 ساکن ایالات متّحده امریکا با دخترانش
 (نُوبَلَاک) در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی
 Alma Knobloch در واشینگتن بهائی شدند و او در کشور آلمان تبلیغ مؤثر کرد و توان

گفت گشایش ابواب آن کشور بر روی این امر بواسطه اوشد
 و در سفرنامه بدایع الآثار مذکور است .

از بیان مرکز عهد ابهی عبدالبهاء برای
 (نُور - نُورَاء) جمعی است :

"النّور هو تموّجات مادیه مثل الحراره
 و غیرها من تأثیرات المادّة فلوکان له فضیلة فذیاب الفوسفوری
 افضل من الانسان هكذا بعرض دود التّی یظهر منها الشّرار
 لکانت ایضاً افضل من الانسان ومن احتکاک القوّة الجاذبه
 والقوّة الدّافعه یحدث نور وهو البرق فهل ذلك افضل
 من الانسان ومن ضرب الفولاذ علی الحجر الصّوان تقدح النّار
 فهل الحجر احسن من الانسان والنّور والنّار لیس بالحجر ولا
 بالفولاذ بل یحدث من الضّرب والنّور نفسه لا یرى الاشیاء بل
 یجعل الاشیاء تری بناء علی ذلك نور الشمعه او القندییل
 او الشّمس یظهر الاشیاء ولیکنه بذاته لا یرى شیئا ثانیاً نور البصر
 انه یظهر الاشیاء ویراها وانه ولوکان اعلى من الاجسام المضيئة
 کنور الشمعه او القندییل فانّها لا تدرك الاشیاء التّی تظهرها
 وترها ثالثاً نور العقل اعلى من نور البصر لانه یظهر الاشیاء
 ویراها ویعرفها ولیکن مع کلّ علوه نور العقل مقید الحدود
 بالظّروف والوقت لانه لا یقدر علی اظهار الاشیاء ورویتها وفهمها

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هيو فوق
الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـ
المظهر الذى يرى المعارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد
ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون
قبر المسيح بالكهربائية ويظن العوام الروسيون بانه من
قبر المسيح حتى انهم يشترون القناديل ويشعلونها طول سفرهم
من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى
بذلك لا تطفى النور الذى رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .
و در بين مسلمانان ذوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه
دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و
نیز نام كتابی از ميرزا يحيى ازل بود و او خود را بان نام
ميخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام
کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم
الخ وآيه نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض " الخ كه از مقام نقطه شرحى
بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه و توضيح و تعبیر میباشد . و
در حدیث نبوی است :

الّا بعد ايجادها وخلقها رابعا النور الالهى هـو فوق الحدود والقيود والوقت الماضى والحاضر والمستقبل هـو المظهر الذى يرى العارف الكاشف للاشياء من قبل ومن بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض فى القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظن العوام الروسيون بانه من قبر المسيح حتى انهم يشترون القناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الى بلادهم كلما يكاد يخلص الزيت يملوونها حتى بذلك لا تطفى النور الذى راوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى .
 ودر بين مسلمانان زوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه دو دختر پيغمبر را بتعاقب بزنى داشت .

و نور نیز نام قسمتی از مازندران كه موطن نیاكان ابهى بود و نیز نام كتابی از میرزا يحيى ازل بود و او خود را بان نام میخواند و نیز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام کردند قوله :

" افرحى بما جعلك الله افق النور..... وسميت بهذا الاسم الخ وآية نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض الخ " كه از مقام نقطه شرحى بر آن صادر گردید و آن صرف تشبيه و توضيح و تعبیر میباشد . و در حدیث نبوی است :

" خلق الله الخلق فى الظلمة ثم القى عليه نورا " و در آثار این امر متبادراً نورین نورین شیخ احسائى و سید رشتى است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گردید . و بقره نورا مراد عكا است كه ضمن نام بقعه ثبت میباشد .

(نوش آباد)
 نام قریه ای از كاشان كه اکنون مركزى ضعيف در این امر است در السواح و آثار خصوصاً آقا میرزا محمد على شهیر بارباب آقا میرزا باعائله اش تکرار ذکر یافت .

(نیروز)
 معرب نوروز فارسی است در كتاب اقدس است :
 " وجعلنا النيروز عيداً لكم "

(نیسان)
 نام ماه متداول بين يهود و او اخر ماه دوم بهار كه بارانش بنام خير و بر كست بين مسلمانان شایع است و در آثار بدیعه بسیار بتشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصیر است :

" اگر نفسی خود را از این نیسان سحاب رحمانی محروم نماید الخ و در لوح دنیا است :

" ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان
بزدانی تازه و خرم شوید " .

قصه شهیر در فارس مرکزی از قدیم
(نیریز) برای اینطایفه که بنوع مفصل اوضاع

و اشخاص مرتبط باین امر در بخشهای
ظهور الحق مسطور است و نام آقا سیدیحیی وحید اکبر و پدر
زنش حاجی شیخ عبدالعلی ونیز ملا عبدالحسین و مشهدی
میرزا حسین قطب و حاجی محمد تقی ایوب و علی سردار و محله
چنار سوخته و دامنه بالا طارم مشهور است و شرحی که از هنگام
ورود وحید اکبر و بعد از آن در کتیبه مسجد موجود است از آثار
تاریخیه میباشد . ونیریز در آثار حضرت بهاء الله بر مزی
مذکور است قوله :

" ن ی جناب احمد علی علیه ۶۶۹ هـ الا قدم الاعظم یا احمد
قبل علی ان استمع نداء مالک القدم الذی ارتفع من شطر
سجنه الاعظم " الخ .
وقوله :

" یا احبباً الرحمن فی النون والیاء " الخ . و در رسـوره
الصبر بخطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله :
" یا احبباً الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم "

اشکروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وکنتم علی
مناهج الحق مستقیماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم
بما هبت علیکم نسمة الربیع فی فصل عز احدیا وان یا ارض تلك
القرية فاشکری ربک بما بدلك الله یوم القیمة و اشرق علیک انوار
الروح عن افق نور قدیما " وقوله :

" ان یا اهل القرية فاشکروا الله بارئکم بما انعمکم بالحق و
فضلکم علی الذین هم كانوا علی الارض بحیث شرفکم بلقائه و
عرفکم نفسه و رزقکم من اثمار سدرة الفردوس اذا فابشروا
فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعاً " الخ .

نیشابور بلد معروف در خراسان . در
(نیشابور) تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان

خصوصاً شرح حال حاجی عبدالعجید
ابا بدیع بتفصیل نگاشته گردید و خانه حاجی معلوم ولی مخروب
است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسی
دیگر حاجی محمد باقر بن ملا مراد و اسد الله بن استاد کاظم
و شیخ عبدالصمد بن شیخ عبدالله و شیخ محمد و حبیب الله
ملکوتی بن منشی باشی و میرزا یوسف خان و نصر الله و آقا محمود
است .

(هـ)

(هـ) رساله تفسیرها از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنین

فرمود قوله :

"وانتی بحکم ما فصلت فی نسخه العین فی تفسیر الہاء لیبطل کلّ شبہات الحکماء وانصفوا بین یدی اللہ الخ. ونیز در رسالہ غناست قوله :

"چنانچہ در رسالہ تفسیرها و رسائل دیگر ابطال قول بعضی از ایشان شدہ " الخ و شرحی در مقام ہ و ہ و در ضمن نامہای اسم و بہاء و نکس و غیرہا ثبت است .

و ایام ہاء در اصطلاح اہل بہا چہار یا پنج روز قبل از ورود شہر العلاء ماہ نوزدہم بیانی افزودہ و ایام زائدہ خارج از شہور میباشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس والواح مسطور است قوله :

"انا جعلناھا مظاهر الہاء بین اللیالی والایام" وقوله :
"قل یا الہی وناری ونوری قد دخلت الایام الّتی سمّیتھا بایام الہاء فی کتابک یا مالک الاسماء" وقوله :

"قد تشرّفت الایام یا الہی بالایام الّتی سمّیتھا بالہاء کان کلّ یوم منها جعلتہ مبشراً ورسولاً لیبشّر الناس بالایام الّتی فرضت فیہا الصّیام علی خلقک وبریتک الخ

و ہا و میم در الواح رمز از ہمدان میباشد کہ جداگانہ ذکر است . و نیز حرف ہ در آثار ابہی رمز از ہادی نام وغالباً ملا ہادی قزوینی ازلی است قوله :

"ان رأیت الہاء قل لہ یا ہاء الہاویۃ" و در یکی از آثار خطاب بہ آقا سید عبد الہادی قزوینی است :

"ہوا لا قدس الا عظم یا عبدی الہاء"

اسم فاعل عربی بمعنی دادزنندہ و بمعنی منادی غیب گویند و از حضرت عبد البہاء در حق بہائیان است :

(ہاتف)

"ویسمعون نداء ہاتف الفیئبہ بالبشارۃ الکیبری"

براندازندہ و خراب کنندہ . در خطاب وصایای عہد است :

(ہادیم)

"ہادمة للبنیان"

اسم فاعل عربی از ہدایت و از ہادی ناماً مشہور مذکور در آثار :

(ہادی)

حاجی ملا ہادی سبزواری شرح حیات

و وصف الحالش در اسرار الآثار عمومیّه ثبت میباشد و در لوح
بسیط الحقیقه در شأن اوست :

" در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر
نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا
زمره انّی انالله در هر شجرى موجود و در مقام بیان باین کلمه
تکلم نمود و مقصود آنکه عارف بالله بمقامى صعود مینماید که
چشمش بمشاهده تجلی مجلی منور و گوشش باصفا نداء اواز
کلّ شئی فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه
اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سرور الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من
غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل راندا میفرماید ابداً
اصفاء نموده چه اگر اصفاء شده بود بد ذکر قیام مینمود
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش جاری شده بود
و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده
او عرف و ستر او عرف و انکر " و در یکی از آثار بامضاء خ ا د م مورخ
سنه ۹۷ خطاب بمیرزا علی محمد بن اصدق است قوله :

" در مکتوب آنجناب ذکر حاجی سبزواری علیه ۶۶۹ بود لوح
امنع اقدس از سما مشیت نازل و بخاتم عزّ مزین و ارسال شده
با و برسانید لتقرّ عینه و یفرح قلبه و ینشرح صدره و یقوم علی

ما ینبغی فی آیام ربّه الظاهر العزیز الکریم "

و حاجی شیخ هادی نجم آبادی در اثری بامضاء خادم خطا
بآقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

" درباره جناب حاجی شیخ هادی علیه ۶۶۹ ذکر فرموده
بودند از قول این فانی تکبیر خد متشان برسانید ینبغی لجنابه
ان یظهر بالاستقامه الکبری علی امر ربّه مالک الوری یسأل
الخدایم ربّه ان یؤتیه علی ذلک لیهدی الناس الی سبیل
الرشاد "

و ملا هادی قزوینی از حروف حی که بالاخره از شهدا
وزعمای بابیان ازلی قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور
در الواح بسیار از مقام ابهی بلحن شدید ذکر است چنانچه
در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر میباشد و در لوحی خطاب
بملا باقر حرف حی تبریزی برای دعوت او است قوله :

" وان رأیت اسم الهاء زگره بما نزلناه علیک من آیات عزیدیع
دیگر صادر در آیام بقداد قوله :

" هو العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید ای
هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی
شده و بعد سؤال از انقطاع شده بود دیگر
سؤال از رجعت شده بود و اما ما سألت من حدیث

المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه واما ما سألت
في ماورد في الحديث بان المؤمن حتى في الدارين " الخ . ودر
لوحی مذکور صادر بعد از اعراض وی قوله :

" ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهواية انت تغرح وينوح
نقطة الا ولي من فعلك يا ايها المشرك المرتاب انا امهلناك
لحكمة من لدنا ان ربك لهو العزيز العلام اتق الله ولا تقل
ما يلعنك الذرات " الخ .

و میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی بابی ازلی مذکور در آثار
مقام بهاء الله و عبد البهاء بکمال شدت . در لوحی است
قوله :

" هو الظاهر الناطق المقدر العليم الحكيم الحمد لله الذي
اظهر بسلطانه ما اراد هادی دولت آبادی رابه
نصایح مشفقانه و مواعظ عکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از
شمال وهم بیمین یقین توجه کند و از موهوم بشرط قیوم اقبال
نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم در صخره
صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابة حزب
شیعه ترتیب داده و لکن بعضی از نفوس مانند هادی
دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همت را بر اضلال
خلق مصروف داشتند " و قوله :

" امرحق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم
هادی ناس شده و باعراض کمر بسته " و در لوح به شیخ نجفی
اصفهانى است قوله :

" حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء
تفکر لازم اول بمجرد اینکه شنیده اورا بابی گفته اند اضطراب
اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقاء
جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود یا هادی نزر
اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجه نما شاید نفعات
وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند
حال نفس غافل بحبل روضه خوانی تمسک جسته لعمر الله انه
فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور قائم ائمه
سلام الله علیهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ریب فیہ " الخ
و ذکرى از او در لوحی ضمن نام جمال و شرف و یحیی ثبت است .
و از غرض اعظم عبد البهاء در حق وی می باشد قوله :

" جمیع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئیس آن قوم در حضور
عموم بر فراز منبر بصریح عبارت تبری از حضرت نقطه اولی روحی له
الغداء باقیح عبارات نمود " .

و از مهدی نامان مذکور در آثار :
میرزا مهدی گیلانسی لاهیجانسی در اصفهان اقامت داشته

تحصیل علوم میگرد و معتاد بشرب و غیره بود و با آقا محمد علی تنباکوفروش معهود معاشرت یافت و در طهران بایستی شد و هنگامی که میرزا اسد الله اصفهانی با حاجی میرزا حیدر علی عازم ادرنه بودند اونیز عزم کرد و بلباس درویشی درآمد و در اسلامبول حاجی میرزا حسینخان سفیر ایران و ایرانیان از ملاقاتش مسرور شدند و سید محمد اصفهانی بایستی ازلی معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلی نمود و بر آن داشت که نامه رد آمیز نسبت بمقام بهاء الله به آقا محمد علی نامبرده فرستاد و جمال ابهی از قول آقا محمد علی کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلقه مشکلات و اعتراضات ازلیان است غصن اعظم عبدالبهاء پیوسته تأکید داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله :

" ثم اخذنا المهدى " مراد میرزا مهدی مذکور پیشوای شیعیان ساکن اسلامبول میباشد . وقوله :

" فانظر في الذي افترى علينا قد اخذه الله بقدره وسلطان ثم الذي يرى الملك لنفسه قد اخذه بذنيه وجعله عبـرة لا ولي الا بصار " مراد فؤاد پاشانیز هست و ذکرمیرزا مهدی ضمن نام بدیع هم ثبت گردید .

دیگر سید مهدی دهجی یزدی اسم الله المهدی که در دوره مرکز عهد ابهی عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله :

" ان يامهدى قد حضر بين يدينا كتابك واجبناك بهذا اللوح لتفرح به فؤادك وتكون من المستبشرين وانى لا شكون عن الذين يدعون حبي ويرتكبون ما يحزن به فؤادى ويعلمون ما امرهم به هواهم ويتركون ما امروا به من لدن عليهم حكيم وانك لتعلم بان الناس لو يشهدون من الذين يدعون حبي شيئاً لينسبونهم الى نفسى المظلوم الفريد قل يا قوم ليس البر لمن ادعى بل لمن اتقى واتبع سجيى الغراء بين الارض والسما " وقوله :

" قد حضر في المنظر الاكبر ما ارسل اليك من الشين والجيم نسأل الله بان يجعلهما من اياتى ذكره بين العالمين و مظاهرا لاستقامة بين البرية ومطالع البر بين الخلق انه لهوالمقتدر العزيز الحکام واما ما استفسر منك بالتصريح فى امر جولا قل انه رجع فى السجين ورب العالمين ولكن الفرق بينهما ليس بهين الا اول اى جولا الذى كان من قبل وضرب به المثل انه مسكين مسكين والثانى انه لعين لعين " وقوله :

" ان يا اسمى قد بلغ كتاب الذى ارسل اليك من الذى " وقوله :

" ان يامهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العلى

الابهی ثم استمع النداء من هذا القلم الابهی انه لا اله الا انا
المهيمن القيوم ان انزع مما لصي الاخوان مطمئنا بفضل ربك
الرحمن " وقوله :

" ان يامهدى استمع نداء من كان متغمسا في بحر البلاء واذا
تمهله الامواج يرفع رأسه ناظراً الى الشرق ويقول قد اتى
المحبوب ان اقبلوا اليه ثم تأخذه الامواج ويفرقه وانا سكت
يطلع رأسه ناظراً الى الغرب وناطقاً باعلى الصوت هذا محبوب
العالمين قد اتى لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله :

" هو العزيز البديع الواح قدس منير بتو انزال وارسال فرموديم
..... ای مهدی بانفس ثقیل وجسد کسلیل بسما عز قدس
نبیل صعود ممکن نه " وقوله :

" لا سم الله المهدی نازل ایاک ان تفعل ماتحزن به قلبی.....
ان اجعل لا تدريك فیما ادري وما لاعرفته فیما اعرف.....
انت منی هل ینبغی الحزن بعد هذه الكلمة " وقوله :

" وهم قاموا علينا بظلم عظیم قد اخذوا اسمی واصفیائی بظلم
ناح به سگان الملاء الاعلی " الخ که در قضیه گرفتاری اسم الله
مهدی وجمعی از معارف بهائیان در سجن طهران میباشد .
وقوله :

" الا قدس الاعظم الا منع الاعلی ان یا اسمی ان احمد الله بما

جعلك امطار الفضل لا ذرعه في الاراضی الطيبة المباركة
وجعلناك ربیع العنایة لما غرسناه من الاشجار البديعة المنیعة
هذا فضلی لا یعادله ما خلق فی الامكان گویند یکی از
ملوك عرب بیکی از ندما گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورد
باشد وشناسد آن ندیم عرض نمود بلی بسیاری از نفوس
هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی بر
ملك وارد شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوس
باشد که ادراك فالوده ننموده و نمیدانند چیست ملك ذکر نمود
اگر چنین باشد يك بدره زربتوعطا خواهم نمود بعد امر بیسط
طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب
گذاشتند شروع در اكل نمود از طریق خوردن ادراك نمودند
ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حق جل
وعز نخل ورمآن فرمود نخل در بلاد ماهست گمانم اینست که
رمآن باشد ندیم عرض نمود ای ملك باید دو بدره زر عطا کنی
چه که رمآن راهم نشناخته " وقوله :

" آنجناب اسم الله را دیده اند انه لعمری جز صلاح وفلاح از
حق جل جلاله نخواسته و در لیالی وایام از برای جمیع امم عالم
نعمت ورحمت و عنایت و شفقت حق جل جلاله را مسألت مینمورد
و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ . و در ضمن نامهای بیست

و حرب نیز زکری است ومع الوصف بعد از مقام ابهی که نیز
سنین متعاده بهمان مقام گذراند و بخدمت این امر و تحکیم
قضیه عهد و میثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم
عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حق وی امر
بطبع و نشر فرمودند قوله :

" یزد جناب حاجی میرزا محمد افشار علیه بهاء الله ابهی
هو الله رب ورجائی ترانی ای یار روحانی نامه نورانی
منظوماً و منشوراً ارسال نموده بودی بنهایت روح و ریحان قرائت
گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده
بودی سالهای عدیده بگمان خویش منادی میثاق بود
..... تا آنکه تکلیف باردی نمود " الخ و در خطاب و بیانی
برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج بمعنی غبار
است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سوال سید
مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه
اوبرای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت
سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض
میرزا محمد علی سوم نا امیدیش برای ازدواج پسرش .

و از مهدی نامان مشهور مذکور در آثار حاجی سید مهدی
شیرازی ساکن رنگون بر ما در لوحی خطاب باواست :

" یامهدی عليك بهائی باید سید مصطفی و آنجناب و سائرین
بکمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بین عباد قیام نمائید " الخ
و حاجی سید مهدی افغان یزدی و حاجی میرزا مهدی طبسی
برادر حاجی میرزا محمد تقی طبسی و میرزا مهدی رشتی و میرزا
مهدی یزدی اخوان الصفا و آقا سید مهدی گلپایگانی ساکن
عشق آباد رئیس اخیر محفل روحانی در آنجا و مدیر مجله خورشید
خاور مذکورند از آن جمله در خطابی است قوله :

" عشق آباد هو الله رب ورجائی انادیک فی العشی والابکار
و بطون اللیالی و الاسحار و ادعوك بقلبی و روحی و فؤدی ان
تؤید عبدك الصادق المنتسب الی النفس المقدسة عبدك
الذی صدع الیک " الخ مراد از نفس مقدسه میرزا ابوالفضل
گلپایگانی است که آقا سید مهدی نامبرده پسر خواهر او بود .

و مهدی آباد از توابع یزد که جمعی از بهائیان اقامت داشتند
اسم فاعل بمعنی کریم و ترید کنند
(هاشم)
بهر مهمانان . و نام اشخاص بسیار و
مشاهیری مذکور در آثار چنانچه

هاشم جد پیمبر و بنی هاشم خاندان او معروف اند و از مولی الوری
عبدالبهاء در خصوص فتنه اصفهان و یزد ۱۳۲۱ هـ ق است :
" یک نفر از احبای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک

بیرون آورده قطعه قطعه کرده آتش زدند " الخ که مراد استاد هاشم معمار قزوینی میباشد . و در رساله ردیه منسوب به عمه نشر یافته از بابیان ازلی تفصیلی از هاشم کاشی است که از مدعیان بابیه بود ولی توبه و بازگشت نمود .

سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم
(هام - استهام) عبد البهاء :

" وهام فی بیدا الولا واستهام فی نور

جمالک "

اسم فاعل مؤنث عربی بمعنی جاری و پراکنده از غصن اعظم عبد البهاء در وصف بلیات و شهادت بهائیان خراسان است قوله : " فالعیون هامیه العبرات " .

(هامیه)

مستر ژوزف هانری هانن و زوجه اش ساکن واشنگتن امریکا در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی بواسطه او ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبد البهاء مذکور میباشد .

(هانن)

Joseph Henry
Hannen

فعل امر از وَهَبَ در لوح به نصیر است
(هَب) " هب لی بسلطان عنایتک " بمن

بقدرت توجه و کرمت بخشش کن .

هُبُوب مصدر عربی بمعنی وزیدن در
(هُبُوب - هَبُوب) خطاب بهائیان خراسان است :

" ایا نفحات الله هبّی معطرة " هبّی بضمّ هاء امر مخاطب از هبوب و معطرة بکسریا فتح طاء اسم فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات الهی عطربیزانه بشتاب و بوز . و خطابی دیگر با قاسید احمد افغان است :

" هبّی الی اشرف الاوطان "

هُبُوب بادِ وزان . در لوح حکما است :

" کن هبوب الرحمن لا شجارا مکان " عربی ترک اقامتگاه بجای دیگر و در
(هِجْرَت)

اسرار الآثار العمومیّه تفصیلی است و در آثار والواح این امر نام هجرت های متکثره در دوره های گذشته الی الحال در مواضع مختلفه ذکر یافت و در کتاب ایقان راجع بمهاجرت بکردستان است قوله : " چون فی الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبیل مهاجرت اختیار نمودم "

وسورة الهجر از آثار صادر در ادرنه قوله :

" هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهر بها مظلوميتي بين السموات والارضين " الخ ودر لوحی است قوله :

" هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت اشتها رعلو این امر جمیع امکنه این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه بید خود اعداء فرمود من دون اینکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که میگوید : تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید " وقوله :

" هو الباقي باسمی فی ملکوت الاعلی سبحان الذی خرق حجابات الممكنات بسلطانه وخلق السموات بامرہ قل انه یرید ان یرج من بینکم وحده ولم یکن معه احد الا نفسه قل ان کینونة القدیم یرید ان یرج من بین اعدائه واحبائه انت یا حسین استمع نداء سمیک الذی ابتلی فی الارض بما اکتسبت ایدی الظالمین وتعرف قدرا خیک الذی هاجر مع الله العزيز القدیم " الخ ودر لوح رئیس خطاب به ذبیح و هم رهانش قوله :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد حبا لله مولیکم العزيز القدیم " ونیز جمعی از بهائیان باین نام و نشان مهاجر

و مهاجرین مرسوم و مشهور گردیدند .

مصدر عربی بمعنی خواب و آرامش
 (هَجُوع) در شب . در لوح طب است :
 " لا تأکلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا
 بعد الهجوع " و در خطاب معروف به عمه است :

" فاستقضى من الهجوع " .
 عربی آواز کبوتر در لوحی است :
 (هَدْر - هَدِير) " هَدَرَت الورقا " ودر لوحی دیگر :
 " كذلك هَدَر طير البیان علی الاغصان " ودر خطاب معروف به عمه است :

" او يمنعك طنين الذباب عن هدیر الورقا " عربی مرغ شانه سر معروف ودر الواح و آثار لقب مادر آقا محمد کریم عطار مشهور بود قوله :

" اینکه در باره امة الله هد هد علیها بهاء الله مرقوم داشتید لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله یا ایها الناظر الی وجهی والقائم علی خدمة امری بشرها من قبلی وکبر علیها امرأ من لدن ربک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الا صدق الخ دختر اسم الله الا صدق زوجه آقا محمد کریم عطار

و نیز هدهد نام اصلی زنی طیبسی بنت ملا عبد العظیم که ایمانشان باین امر بدین طریق شد که دو نفر بهائی را در سفر نزد زده کتابی در اشیاءشان دیدند و صبح هر دو را با کتاب نزد آخوند ملا عبد العظیم بردند که اینها باینند و حکم قتل دهید و او گفت هر دو را بمن دهید تا بدست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید و صبح هر دو را مصارف داده روانه نمود و کتاب را نگهداشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمد رضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بیخبر بودند و روزی محمد رضا بخانه رسیده خواهر را بحال مطالعه کتاب دید بتغییر اظهار کرد که این چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هر دو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آنها و سرور گشت و هدهد زوجه آقا محمد جعفر شده به از غندرفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد بدرب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانیان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانیکه محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد

و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که بحضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او تلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگوی از شما بعین بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را باین زن شجاع بخشیدیم و ایشان بمحضرمولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حق او ثابت کردند قوله :

" بواسطه جناب امین امة الله هدهد والده بدیع الخ
 (هَدِيَّة)
 عربی ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر
 قوله :

" ذکر شده بود که همیشه مع مراسله
 هدیه ای بساحت عزّ رسول میداشتی " و در خطابی است :
 " در ملکوت ابهی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاء اعلام ارمغان
 دلکستر از این نیست "

مصدر عربی رسیدن بنهایت پیروی
 (هَوَم)
 وضعف پیروی در کتاب اقدس است :
 " من كان في نفسه ضعف من المرض او
 الهرم "

حکیم مشهور مصری در اسرار الآثار
العمومیة تفصیلی است و در لوح حکمت
نام الواح هرمنیه ذکر است .

هرمس
Hermes

مستر هوپر هریس از بهائیان اهل
نیویورک امریکا در اوائل نشر این امر
در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ

هریس
Hooper Harris

و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است مستر هریس منظور
نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأثور بنطق قبل از خطابه
مرکز عهد ابهی عبدالبهاء شد و او در سال ۱۹۰۶ با مستر
ماریون اوپر بزیارت بعکاء رفته بود و بعد از ایامی باتفاق
عده ای از بهائیان ایرانی به بندر رفته شهری در آن مملکت
نطق و تبلیغ کرد و مراجعت با امریکانمود و با انواع خدمات امر
بهائی با کمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم
درگذشت .

هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح
صورت زیارت سید الشهداء است :
" بمصیبتك منع القلم الاعلی عن صریر
و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها "

هزیزو - هزیزو -
هزیر

مہتر اسم فاعل لرزان از فرج و انبساط . در صورت صلوة یومیہ

است :

" ایرب تری روحی مہترآ فی جوارحی وارکانی " هزّ فعل
ماضی لرزاند و جنباند . در لوحی اسبت :
" تالله کنت راقداً هزّتی نفحات الوحی و کنت صامتاً انطقسی
ربک المقدر القدير "

مصدر فارسی بمعنی وا گذاشتن و رها
کردن . در لوح پارسی است :

(هشتن)

" پرسش ششم پس از هشتن تن که روان

از تن جدا شده بآن سر اشتابد " الخ

عربی گیاه خشکیده پاشیده و گاه . در
قرآن است :

(هشیم)

" انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا

کھشیم المحتظر " و قوله :

" فاصبح هشیماً تذروه الریاح " و در خطاب معروف به عمّه

است :

" اویحیمیک محتظر الهشیم " .

عربی جمع هضبة تپه و کوه . در لوح
برئیس است :

(هضاب)

" بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب "

(هَضْم)

مصدر عربی تبدیل شدن غذا بحالت مستعد و صالح طبیعی جزو بدن . در لوح طَب است :

" لا تباشر الغذاء الا بعد الهضم "

(هَطَل - هَاطِل - هَطَل) باران دانه درشت پیوسته بارید در کتاب اقدس است :

(هَطَال) " كذلك هَطَل من سماء عنایتی امطأ مکرمتی " هَاطِل - هَطَال اسم فاعل و مبالغه از آن بمعنی جاری و ریزان چون سیل . در لوح به نصیر است :

" ویشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هَاطِل " و در خطاب معروف به عمه :

" ثم البلد الطیب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفیض العذرا و الفیض الهَطَال " .

هفت وازی هفت در ذیل سبع درج است .
(منزل)

(هَلَاهِل)

بفارسی زهری مهلك . در لوحی است :
" سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبشش شهید بیعدیل "

(هَمَم)

عربی حزن و بیتابی . در لوح طب است :
" ان اجتنب الهَمّ والغم " و قوله :
" لتعلم بان الهَمّ ما اخذ جمنا القدم " قریه ای از توابع آباده مذکور در آثار .

(هَمَّتْ آبار)

هَمَج عربی پشه کوره و مگس هائست که بر حیوانات مینشینند و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرد و

(هَمَج رَعاع)

با اتباع همج برعاع که بمعنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید برادر کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج رَعاع در آثار مرویه از نبی و علی و دیگر ائمه باین معنی متداول گردید و از اینجا اصطلاح ادبی همج رَعاع باقی ماند که در آثار بدیعه بکثرت استعمال شد چنانچه در کتاب اقدس است :

" والذی غفل انه من همج رَعاع " و خطاب :

" انا امرناکم بکسر حدودات النفس والهوی لا مارقم من القلم الاعلی " متوجه باهل بیان است و تعریض بکسر حدود معروف فیما بینشان را در بردارد که مراد رانفهمیدند و عمل بمانزل من قلم نقطة البیان را در هم شکستند و حال آنکه منظور کسر حدود اوهام و خرافات و تمایلات نفس وهوی بود و تمام آیات

وتأکیدات متوالیه در اوایل کتاب و بعدها برای جلب و جذبش
بدین و شریعت میباشد . و در لوحی در حق اهل بیان چنین
مرقوم است :

" انهم اجمع من همج رعاع واغفل من کلّ غافل وابعده من کلّ
بعید واجهل من کلّ جاهل نروهم یا قوم بانفسهم لیخوضوا
فی هواهم ویلعبوا بما عندهم " و در لوح به شیخ محمد باقر
مجتهد اصفهانی است :

" اتفرح بما تری همج الارض ورائك " و در لوح به حاج محمد
کریمخان :

" والذی اعترض الیوم انه من همج رعاع " و در ایقان است :
" باری هزار و دو بیست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت
و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نمودند الخ
که مراد از همج رعاع جهلاء معروف بعلم و مراد از دو بیست و
هشتاد سنه تقریبی و بنوع مبالغه است و گرنه سال صد و رایقان
تقریباً هزار و دو بیست و هفتاد و نه بود . و نیز قوله :

" واین همج رعاع چون معنی قیامت و لقاء الهی را ادراک نمودند
وقوله :

" که در نزد این همج رعاع معتبر است در آنساحت مذکور
نیست "

(همدان)

شهر معروف ایران که در اسرار الآثار
العمومیّه تفصیلی میباشد و در السواح
غالباً بارمز " هم " مذکور است قوله :

" هو السّامع المجیب یا احبّائی فی الهاء والمیم ان استمعوا
نداء ربکم الرحمن الرحیم انه ما غفل عنکم قد ذکرکم فی اللّیالی و
الاّیام و فی الاصل والاسحار یشهد بذلك کلّ الاشیاء " وقوله:
" حضرت سلطان ناصرالدینشاه آید الله راتائید نماید و
توفیق بخشد مع جسارت بعضی در اوّل ایّام (واقعه هدف
کردن بابیان شاه را در سال ۱۲۶۸) مکرراً در این سنین اخیر
مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّه فی الهاء والمیم
و اخری فی القاف والمیم چنانچه محبوسین ارض طار باصرافت
طبع مرخص فرمودند " الخ و شرح اوضاع و احوال بهائیان
آنجا در تاریخ ظهور الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش :
امزاجرد - حسین آباد - بهار - ساری قمیش - افجلو -
چپوقلو - لاله جین - میرزا حصاری - میرزا کندی و قروه است
که هر کدام دارای تعدادی بهائی است .

(همزات الشیاطین)

وسوسه های شیطانی در قلب . در قرآن
است :

" قل اعوذ بک من همزات الشیاطین "

در لوح به عبد الوهاب است :

" نَبذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَيْتُمْ مَتَمَسِّكِينَ بِمَا عُنْدَهُمْ مِنْ هِمَمَاتِ
الْمُتَوَهِّمِينَ " .

(هَمَكِنَان)

فارسی بمعنی همکاران و هم‌رتبگان و
همسالان . در کلمات مکنونه است :
" ای همگان ابواب لا مکان بازگشته "

(هُنَاكَ)

عربی آنجا . در لوح به نصیر است :
" بَلِّغْ هُنَاكَ أَمْرَ مُوَلَّاكَ "

(هِند)

اوضاع و احوال مربوط باین امر در آن کشور
در بخشهای ظهور الحق مسطور است
و از مقام نقطه در جواب نواب هندی

است : " يَا أَيُّهَا الصَّاعِدُ إِلَى حَرَمِ الْقُدْسِ فِي طَوْرِ الْجَلَالِ لَا
تَحْرِمَ نَصِيْبَكَ عَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَقِرْءْ تِلْكَ آيَةَ
مِنَ الْقُرْآنِ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْ
نَدْخُلُهُمْ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَأَنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ
الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُو عَلَيْهِمَا الْبَابَ فَآذَا
دَخَلْتُمُوهُمْ فَاتَّكُمُ الْخَالِدُونَ " الخ والواح و آثار بسیار مرتبط بان
مملکت میباشد و بحروف مقطعه ه ن د ذکر شد و اول کانونشن

بهائیان هندوبرما در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ در بمبئی در تالار
بهائی انعقاد یافت و محفل ملی برای دو مملکت تأسیس گردید
و از جرائد بهائی بلغات اردو و فارسی و انگلیسی در آن کشور
البشارة در بمبئی و الکوکب در دهلی بود .

معموره هائی عرب نشین در جنوب

(هِندیجان)

ایران از مراکز پر جمعیت مشهور بهائی

محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است

و در آثار بنام هندیان نام برده گشت . از اهواز تا خلف آباد

۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم

مهاجرتی هست و در هندیجان چند قریه و دهکده آبادی

است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه بنام هندیجان

که در آنجا دو خانوار بهائی هستند و چند قریه از قبیل صفائیه

فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در

حدود دو بیست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند و عرب

شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند

و بنوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر

چم تنگ دیگر جبر آباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سمرک

(هُنُولُولُو)

جزیره معروف در اقیانوس محیط در دوره

مرکز میثاق مورد صد و در خطاب و موطن

Honolulu

بهائی گردید و در آثار مذکور آمد .

(هُو)

عربی ضمیر منفصل غائب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و باصطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُو هُو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هُویة بنسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکتونه خطاب یا ابناء الهیة است و در ضمن نام نکس و اسم شمعای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" ارفع رأسك عن فراش الغفلة لتشاهد ذكرا لله الاعظم مستویاً على عرش الظهور كاستواء السماء على الواو " و نیز هُو هُو بمعنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیا گفته میشود .

(هُودَج)

عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در وصول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند

فرمودند .

(هُور)

William Hoar

مسترویل پیام هور امریکائی بسال ۱۳۱۰ هـ ق بهائی شد و بسال ۱۳۱۹ هـ زیارت عکافت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و عریضه ها بمظفرالدین شاه فرستاده

اقتضای داد گستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور باین امر خدمت و نصرت میکردند تا در گذشتند .

(هُوی)

عربی میل و خواهش نفسانی . در لوح به نصیر است :

" اتظنون فی انفسکم بان هذا الفتی

ینطق عن الهوی " و در لوح برئیس :

" بما اتبعت هواك و كنت من الغافلین " و در لوح به ناصرالدین شاه است : " ان الذین اتبعوا الهوی " و در کلمات مکتونه است :

" ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی "

(هَيْكَل)

عربی که جسد انسانی و صورت آدمی را هم گویند . در کتاب اقدس است :

" ماء یحیط هیالکم فی کل اسبوع " و در

وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است :

" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که برسبیل تشبیه

باند ام انسانی اطلاق گردید . و در لوح به نصیر است :

" ویأتیکم هیکل النار بکتاب فیه رد " الخ که اشاره بمیرزایحیی

ازل میباشد و صور حرزیه معروفه از باب اعظم پز شده از اسماء الله

وآیات و اعداد و رموز که مانند هیكل انسانی و مخمس بود بنام
 هیاكل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنة الاسماء
 مذکور میباشد و باین مناسبت کتاب هیاكل آنحضرت که
 کتابی شامل و حاوی شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی
 گردید و در ایام ابهی نیز حرزی برای مردان و زنان مرقوم
 بود که به هیكل میخواندند چنانکه در لوحی است :

" اینکه ذکر مناجات و هیكل نموده اند ایشان انشاء الله بآن فائز
 شوند " و نیز در لوحی است قوله :

" قد نزل فی جواب من سأل عما ذکر فی الدلائل السبعة
 قوله جلّ و عزّ از جمله ادلاء متقنه علم گلشنی است در نفس
 واحد که در کتاب هیاكل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده
 واحدی قبل از این مطلع نشده ای خلیل بلسان
 پارسی ذکر میشود تا گل بریه از نفعات بیانات الهیه نصیب و
 قسمت برند " الخ و قوله :

" یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاكل الذی انزلہ الرحمن
 لاسمه الدیان " الخ و از این رو اولی الهیاكل در اصطلاح دوره
 بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دائره
 مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگفتند .

و سورة الهیكل از مقام ابهی قوله :

" هذه سورة الهیكل قد جعلها مرآت اسمائه بین السموات
 والارض و جعلها الله آية ذكره بین العالمین هو الا بسدع
 الابهی سبحان الذی نزل الآيات لقوم یفقهون " الخ در سجن
 اعظم عکاسال ۱۸۶۹ م صدور یافت و شخصی از سورة هیكل
 سؤال نمود که مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اخری
 که بعضی خطابات شده فرمودند :

" المخاطب والمخاطب هو نفسی المهيمنة علی العالمین " و از
 شعب خطابات آن سورة که باعضاء هیكل میباشد توجه خطاب
 به هیكل خودشان واضح میگردد . و در اثری از خ ا د م ۶۶
 مورخ سنه ۱۲۹۴ چنین مسطور است قوله :

" از جمله در سورة مبارکه هیكل که بعضی آن از ارض سر بعراق
 رفته و بعضی اجزاء بعد از ورود سجن اعظم ارسال شده ملاحظه
 فرمایند " الخ و همچنین است آیه ای از کتاب اقدس قوله :
 " قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیكل المبین " و
 در کلمات مکتونه است قوله :

" هیكل الوجود عرشی " و در ضمن نامهای تسع و جابر صا ذکر
 اصحاب هیاكل و هیاكل النور و شرح هیاكل التورست و نیز
 در کتاب اقدس :

" ان تقعدوا علی هیكل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت

ودر آثار و توقیعات نقطه البیان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد
و قعود به هیكل توحید و خلق انسان بصورت کلمه توحید نزد
عرفاء مشهور است و در اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان
مرکز امر راهیکل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا
ذکری است و در اصطلاح مسیحیان عید دخول هیكل بیادگار
دخول سمعان کاهن بر عیسی که بر او برکت کرد برقرار ماند .

(هیماء) عربی بیابان بی آب و در کتاب اقدس

است :

" ولا تكونوا فی هیماء الشهوات

من الهائمین "

کلمه یونانی بمعنی اصل و ماده الهواد

(هیولی)

جوهری که متداول و شهرت استعمال

در عربی و فارسی علمی گردید و عقل

هیولانی در فلسفه در حقیقت اصل عقل و استعداد آن میباش^د

در رساله مدنیّه است :

" شعله نورانی عقل هیولانی در زجاجه فطرتشان مخمور^{ست} "

حرف (و)

(وادی لنبیل) در سورة الوداد از الواح ادرنه است

قوله :

" ان یا علی فاشهد بانّی ظهور الله

فی جبروت البقاء الی ان وردنا وادی النّبیل " الخ و در

کتاب بدیع است قوله :

" و دیگر معلوم بوده که مقصود از وادی نبیل که در الواح ذکر

شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض

اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده و لا یقدران یرد

علیها الا اهل البهاء تالله انهم وادی النّبیل و وادی العظمة

و وادی الاستقلال و وادی الجلال و وادی الاقتدار و وادی

العزة و وادی التقدیس و وادی التنزیه و وادی الکبریاء

و غیر این نفوس از وادی نبیل خارج و در تیه بغض و هوی مستمر

و مبتلی و کینونة النّبیل حینئذ یتبرّ منهم و من اعمالهم و ما

یظهر منهم و بذلک یشهد کلتشی ان انتم تعلمون " و ملا محمد

نبیل زرنندی مذکور تحت نام نبیل چنین تطبیق کرد که عدد

ابجدی نبیل با عکاء بعد همزه یکی است .

در قرآن است :

(واصب) "لهم عذاب واصب" بمعنی دائمی
دارای دردهای بسیار و در لوحی است
"وما" واصب " مراد آب را که موجب بیماری است و ممکن است
واصب بمعنی موصوب یعنی بیمارکننده باشد .

صفت عربی و اُزُن و اعیه گوش نیوشا و در
خود جای دهنده . در لوح به شیخ
(واعیه) نجفی اصفهانی است :

" صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره صدق راز
کذب بشناسند "

مسیس ماری واتسن ساکن واشنگتن از
بہائیات مبلغات امریکا در کبر سن
Mary Watson و نحول همی نطق و تبلیغ این امر کرد و در
همان احوال بحیفا رفته بزیارت رسید و شرح سفر نوشت .

عربی مطلق بیماری ساری و عام و در عرف
عربی و فارسی همان کلرا Cholera به
(و بآء) لغت اروپائی را گویند در لوح خطاب
بصدر دولت عثمانی :
" همچنین و یا مسلط شد و متنبه نشدند " .

در سورة الذبح است :

(وَبِخ) " ان یاذبیح قد وُوبِحَتْ فی کلّ حین فی
عشرین من السنین لا یعلم ذلک الا ربّک
العزیز المحبوب " وُوبِحَتْ بمعنی سرزنش کرده و بیم داده شد .
عربی ترسان در مناجاتی در خطابی
است :

(وَجِل) " ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً
وَجِلّاً من قهرک .

وجه عربی روی . وجوه جمع . در توفیقی
(وَجَه - تَوَجَّه) خطاب به محمد شاه است :

" اننی انا وجه الله الذی لا یموت "
وقوله : " تصلى علیه ومظاهر نفسه عدد حروف الوجهه "
و در توفیقی تفسیری بر کلام علی امیر المؤمنین " نحن وجه الله "
است و در لوحی و مناجاتی قوله :

" ربّ انا الذی و جهت وجهی للذی هو محبوب اهل العرش
والثرى لك الحمد یا الهی وربی و سیدی و محبوبی بما عرفتنی
مظهر نفسك العلیّ الاعلیّ فی هذه الكرة الاخری و انطقننی
بشانه بین الارض و السماء اذاً اسألك بجمالک الذی منه
قرت عیون اهل ملاّ الاعلی بان لا تحرمنی عما عندک من

مواهبك الكبرى و الطافك العظمى و انتك انت العليم الحكيم " ودر لوحی است :

" هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كل شئ هالك الا وجهی هر نفسی اليوم از حق منیع اعراض نمود او در ظلّ نفی هالك وفانی و هر که باقبال فائز شد در ظلّ وجه ثابت و باقی و وجه محدود بحد و عددیّه نبوده و نیست و اینکه بقصبات اربعه عشر ذکر شده هذا الهندسة العباد مثلا اگر کلّ من على الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کلّ در وجه مذکور و در ظلّ وجه محشور و از وجه محسوب " الخ و در کتاب اقدس است :

" كلّ من عليها فان وهذا وجه ربكم العزيز المحبوب " ودر لوحی است :

" وَتَوَجَّهَ وَجْهَ الْمَظْلُومِ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْاَعْظَمِ الْيَك " ودر لوحی دیگر :

" طوبى لك بما اقبلت الى الوجه " ودر لوحی دیگر :

" كتابت لى الوجه حاضر " و نیز در کتاب اقدس است :

" اذا اردتم الصلوة و لتوا و جوهكم شطرى الا قدس و نیز نظیر این عبارت در آثار بسیار است قوله :

" و تكبر من هذا المقام على وجهك و وجوه الذين تمسكوا بحبل الله المتين "

وحدت مصدر عربی معروف و نام وحدت (وحدت - وحدت) بشری برای مدرسه بهائیان کاشان بود

وحدت - اتحاد - که در سال ۱۳۲۷ هـ ق تأسیس شد (توحید) و به همین نام در آثار غصن اعظم

عبدالبهاء مذکور است قوله :

" ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ کاشان حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی هو الله ای بنده جمال ابهی وجد و سرور نما که الحمد لله مظهر الطاف حضرت بدیع الاوصاف و مورد عنایت ربّ احدیت... و دلیل آن موفقیت بر خدمت و عبودیت آستان مقدس، نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهادیم تا جمیع طوائف و فرق تلامذه بآن مدرسه بفرستند و یقین بدانند که سبب نجاح و فلاح کلی است مرقوم نموده بودید که جناب آقا حسین پهلوان و جناب آقا میرزا روح الله معلم مدرسه باتفاق شما توجه بارض مقصود نمایند چون شما عازمید ایشان باید در کاشان باشند تا بخدمت پردازند و از هر جهت محافظه نمایند و علیک البهاء الابهی ع " و قوله :

" مدرسه وحدت بشر مظهر جلیل اکبر است " الخ و این مدرسه شش کلاسه ابتدائی بود لکن در سال ۱۳۳۲ تأسیس کلاس هفت گردید .

وحدانیت و وحدانیت الله بمعنی یگانگی و یکتائی و تنهائی
 معروف میباشد. در کتاب اقدس راست :
 " و یعترف بوحدانیت الله " و در رساله مدنیّه است :
 " مقرّ وحدانیت والوہیت جز ملت موسویہ نبود " .
 و حید بمعنی تنها و یگانه و بینظیر. در آثار مقام نقطه
 و دوره بیان نام یحیی نامان بتطبیق عدد ابجدی حروف بود
 چنانکه آفاسید یحیی دارای وحید اکبر معروف گردید .
 اتحاد بمعنی یکی شدن که در لوح به رئیس است :
 " قل قد جاء الغلام لیحیی العالم ویتحّد من علی الارض کلّہا "
 و ذکر اتحاد در الواح بسیار است از آن جمله در لوحی راجع
 بواقعات مکدره بین اصحاب در اوائل عکا قوله :
 " لیلہ مبارکہ را لیلۃ الاتحادیہ قرار دهید کہ اختلاف و کدورت
 مرتفع شدہ باہم باتّحاد سلوک نمایند " و قوله :
 " بسم الذی بذکرہ یحیی قلوب اهل الملأ الاعلی سبحانک
 اللہم یا الہی تشهد و تری کیف ابتلیت بین عبادک بعد الذی
 ما اردت الا الخضوع لدی باب رحمتک فوعزتک یا
 محبوبی لو تمعدّ بنی فی کلّ حین ببلاء جدید لا حبّ عندی بان
 یحدث بین احبابک ما یکدر بہ قلوبہم و یتفرّق بہ اجتماعہم
 انک ما بعثنی الا لاتحادہم علی امرک ایدہم یا الہی

علی توحید الذی انت اردتہ و ہوان لا یُنظر احدٌ احدًا الا وقد
 یُنظر فیہ تجلّی الذی تجلّیت لہ بہ بہذا الظہور الذی اخذت
 عہدہ فی ذالبیان عنّ فی الاکوان و من کان ناظرًا الی ہذا
 المقام الاعزّ الاعلی و ہذا الشان الاکبر الا سنی لن یستکبر
 علی احد طویب للذینہم فازوا بہذا المقام اید و ستان
 من مقصود از حمل این رزایای متواترہ " الخ دیگر قوله :
 " ہوالا بہی قد حضر لدی المظلوم کتاب احد من السادات
 اینکہ درباره اتحاد " الخ و در کتاب اقدس راجع بلفت عمومیہ
 است :
 " ہذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون " .
 توحید یکی کردن و گفتن و بیگانگی ستودن و اعتقاد و
 پرستش بوحدانیت الله است و در خصوص توحید بیانی از آثار
 نقطۃ البیان ضمن نام علم ثبت میباشد و در کتاب بیان است
 قوله :
 " کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شد کہ اگر کسی
 نظر کند از مبدا تا منتهای آن ما توحید را در کلّ بیک نہج
 جاری میبیند " و در لوحی است :
 " اصل معنی توحید اینست کہ حق وحدہ را مہیمن بر کلّ
 و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند و جوہر توحید
 آنکہ

مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که
افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از اودانی من غیر فصل و وصل
و ذکر و اشاره " الخ و لوح مدینه التّوحید به شیخ سلمان
در ادرنه صادر شد قوله :

" هذه مدينة التّوحید فادخلوا فیها یاملاء الموحّدیـن
لتکونوا ببشارات الرّوح لمن المستبشرین هو العزیز الوحید
العالی العلیّ الفرید تلك آیات الكتاب فصلت آیاته بدعیاً
غیر ذی عوج علی آیات الله وهدی و نوراً و ذکر لمن فی السموات
والارضین و فیہ ما یقرب النّاس الی ساحة قدس مبین وانک
انت یا سلمان فاشهد فی نفسك وروحک یا اهل الجّـة
الاحدیّة فانقطعوا عن کلّ ما وحدثم به بارتکم و وحدوا الله فی
هذه الاّیام بما فصل لکم بالحق ولا تكوننّ من الغافلین
واما ما سألت فی آیه التّوحید و کلمة التّجرید فاعلم ثمّ
اعرف بانّ للتّوحید مراتب و عوالم و مقامات شتی " الخ .
ولوحی دیگر قوله :

" هو البهیّ الباهی الابهی حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه
از ادراک مدرکات " و در کتاب اقدس است قوله :
" ان تفعدوا علی هیکل التّوحید " که در ضمن نام سلوک ذکر است .
و فیما بین متصوّفه و اهل سلوک و ریاضت رسم مراقبه چنین بود که

بهر البتین نشسته زانوهارا برافراشته بهم چسبانده دو بازو را
چنبرکنند و سر مابین دو زانو برند و فکر و مراقبه روند و از اینصورت
شکل الله تصوّر نمایند . و در مجمع البحرین است :

" فی الحدیث نهی عن الحیوة فی المساجد هی بسالکسر
و الفضم الاسم من الاحتباء الذی هو ضمّ السّاقین الی البطن
بالثوب او الیدین " و شاید پس از انتشار رسوم عرفاء و متصوّفه
از احادیثی است که بر ردّ آنها وارد گردید .

و در خطاب وصایای عهد است :

" مرکز نقض ابا و استکبار کرد ولی بهانه توحید جعلی نمود الخ
غصن اکبر جعل چنین توحید کرد که همه باید فقط متوجّه
به جمال ابهی باشند و توجّه به مولی الوری موجب شرک میگرد
و اینرا بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص
منحرف گرداند .

در مناجاتی در خطابی است :

(وَدَع) " الاهی الاهی تری المخلصین

من الاحبّاء و المقرّبین من الاتقیاء
کیف ودعوا الدّنیاء و دعوا کلّ راحة و رخاء " اول بتخفیف
دال یعنی دنیا را وا گذاشتند و دوم بتشدید یعنی هر
آسایش و گشایشی را بدرود گفتند . در لوح حکماء :

" انا اردنا ان نذكر لك ما يتذكر به الناس ليدعنا ما عندهم
 (تاواگذارند آنچه را که نزدشان است) ويتوجهن الى الله
 مولى المخلصين " در سورة الذبح است :
 " اذاً دع المشركين (مشرکین را واگذار) وهم جنين
 در لوح طب است :
 " دع الدواء عند السلامة " و نیز :
 " ودعه عند استقامة المزاج " و در لوح به نصير :
 " دع ذكرهم و ما يجرى من قلمهم " و قوله :
 " ولا تدعنى بنفسى اقل من حين " مرا کمتر از يك دم بخود هوا
 نگذار . و در لوح به اشرف است :
 " و اودع (امانت گذاشت) فى كل نفس ما يعرف به آثار الله
 و من ذلك لن يتم حجه على عباده " و در لوح به رئيس :
 " و اودع تحت كل شجر و حجر و ديرة سوف يخرجها الله بالحق
 عربى برگ . اوراق و رقات جمع .
 (و رَق - و رَقَة) در كتاب اقدس است :
 " قد فصلنا الصلوة فى ورقة اخرى "
 و آن ورقه که صورت صلوة را در آن مشروح داشتند باهل بها
 ندادند و ورقه ديگر را که حاوى دستور سه نوع صلوة است
 فرستادند و در اصطلاح اين امر نشريات ازليين و ناقضين در

مخالفت و معارضة امر بهى و ميثاق اعظم بنام اوراق شبهات
 يا اوراق ناربه شهرت داشت .
 و رَقَه در اصطلاح اين امر بر مؤمنان که بمنزله و رقات شجرة
 امرند اطلاق گرديد و متضمن تلويح بجمال و بهجت و حسن
 هيئت ميباشد چنانچه در لوح به رئيس خطاب به انيس است
 قوله :
 " و يكثر عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة
 و يذكرك بذكر يدع " و در لوحى باهل سنگسراست قوله :
 " من ان يا ورقة هذه ورقة ارسلناها اليك لتجدى منها رائحة
 الله " و در لوحى ديگر :
 " ورقة جناب زبيح بنام دوست يكتا يا ورقتى و يا امنى "
 و در لوحى ديگر :
 " يا ايها الورقة قد ظهر ما اخبرناك به من قبل " و در لوحى ديگر :
 " ان يا ورقتى اذ اهب عليك ارياح فضلى " و نیز :
 " يا ورقتى عليك بهائى و عنايتى " .
 و ورقه عليها بمعنى برگ برين بما در غصن اعظم عبد البها
 مذکور در نام آسيه اصطلاح بود که پس از وفاتش اين لقب
 بدختر و الا گهر يعنى خواهر عزيز مولى الورى رسيد که در ايام
 برادر باعلى مقام احترام روحانى فيما بين زنان بهائى بودند

ونسخ نامه هایش بامضاه " بهائیه " نزد بهائیان بسیار
است و از ابیات مدحیه بهائیان در حقیقت :

ایکه تو گلبرگ بوستان جمالی

باغ بها را تو بیهمال نهالی

سدره توحید را مقدس برگگی

بلبل تجرید را همایون بالی

مرکز میثاق را کنیز عزیزگی

نیل آفاق را نخستین آلی

ورقه علیات خوانده طلعت ابهی

زانکه تو خود در علو فضل و کمالی

گرچه نشاید همال حق بتو گفتن

لیک تو در خلق بی قرین و همالی

کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق

چونکه ترانیت کفو و شبه و مثالی

نیست سزاوار همسری تو کم زانک

دخت بها و خدا ایرا تو عیالی

و شرح وفات آن معظمه در شماره ۷۰ سال ۲۹ جریده التّغییر

است :

" تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه ۱۶ تموز ۱۹۳۲

یکی از ایام مهمه بود که بندرت شهر حیفاً قبل از آن نظیرش را
بخود دیده بود در آن روز احتفال عظیمی برای تشییع جنازه
خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه خانم
که در ۱۵ تموز یکساعت از نصف شب گذشته برحمت ایزدی
پیوسته واقع گردید هنوز ساعت چهار و نیم از ظهر شنبه نگذشته
بود که صحن دار الضیافه بیت بها ملو از جمعیت تشییع
کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر
حیفاً و سائر بلاد فلسطین و رجال حکومت و هیئت تفتیشیه الخ
و نیز لقب ورقة الفردوس برخواهر بزرگتره ملاً حسین بشرویه
مقرر گشت . در لوحی است :

" ب ش ورقة الفردوس هو المبین العلیم الحکیم ان یسا
ورقة الفردوس ان استمعی نداء مالک البریة الخ که در نام
زیارت و سورة الزیارة ثبت است .

و ورقة الرضوان نام خواهر دیگره ملاً حسین بشرویه خدیجه
نام بود که قبل از خواهر مهتر شوهر گرفت و دارای دو پسر و یک
دختر شد پسر بزرگ ابوالحسن و پسر کوچک محمد حسین ضریح
نام و شهرت داشت . و نیز بانو شاهزاده شمس جهان متخلص
به فتنه که ضمن آن نام مذکور است در آثار بنام ورقة الرضوان
نامبرده میباشد .

وورقة الحمراء لقب مريم شهيرة حرم حاجي ميرز رضا قلی
 برادر ابي جمال ابهي که هم خواهر حرم دوم آنحضرت بود .
 ونيز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است :
 " هو العلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسك بانه
 لا اله الا هو وان علیاً قبل محمد جماله و سره وامره و فضله
 و رحمته و ذکره و ظهوره و بطونه علی من فی السموات و الارضین
 جميعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرحمن علی هیکل
 اسم علیاً اذ انک کنت عرش الرحمن من دون ان یطلع بذلك
 احد من کل مؤمن فريداً و انک عاشرت مع الله ربک و دخلت فی
 بحر الوصال فی زمن قديماً و کنت ممسوحاً بربک فی کل
 بکور و عشياً فهنيئاً لك یا ورقة البقاء ثم یا ارض الوفاء یا
 مدينة الاعلی فی رفرف قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع
 و انت خير نساء العالمین ان کنت علی الحب مستقيماً"
 الخ ودر لوح ناصرالدین شاه :
 " هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد " مراد
 برسبیل تشبیه خود آنحضرت میباشد و در نام احمد جمله
 هذه ورقة الفردوس " مذکور در لوح به احمد یزدی شرح
 داده شد .

(ورقاء)

عربی مؤنث اُورق بمعنی خاکستری رنگ
 ونيز کبوتر و تشبیه بر نفس ناطقه و
 روح قدسی اطلاق گردید . در لوح

حروفات مقطعات که ضمن نام مناجات ثبت است قوله :
 " قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان و اطوار و رقات الفردوس
 الخ و قوله :
 " قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل و در کتاب ایقان است :
 " تأویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکل ازلیه ادراک ننماید
 و نغمات ورقاء معنوی را جز سامعه اهل بقانشنود " و در لوحی
 است :
 " ان استمع لما یوحی الیک من شهر الهویة ان استمعی
 قول ربک و تفکری فی الذی به توقفت فی امر لولاه مانزل البیان
 و ما غردت الورقاء علی الافنان " و در لوح به رئیس است :
 " یا ایتها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة التي
 فیها اجتمع علینا ضباط العسکرية و نكون علی فرح عظیم " الخ
 که خطاب بظاهر متوجه بحاجی محمد اسمعیل زبیح کاشی است .
 و در لوحی دیگر است قوله :
 " رائعة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان یا
 قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یفرد به ورقاء الاحزان

فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء الشیطان * و در کتاب اقدس است :

" اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء " الخ .

وقصیده ورقائیه صادره از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیه کردستان حاوی یکصد و بیست و هفت بیت عربی مقابل قصیده معروف ابن فارض بهمان بحر و حرف روی براج عرفانی اعلی است و مطلعش :

" اجذبني بوارق انوار طلعة

لظهورها كل الشموس تخفت "

در بیان مقام اعلای جذبیه و وصال معشوق حقیقی و آنکه وصالش منوط بتحمل بلیات بیشمار است و قبول بلایا و مقام انقطاع از ماسوی و رسیدن بمقام خلافت کبری است و مقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا

عن كل الجهات فى طلل ربوبتى "

و نیز ورقاء تخلّص شعری میرزا علی محمد یزدی (شهید) بود که شرح حالش بتفصیل در تاریخ ثبت است و همه خانواده اش بدین نام در آثار والواح مذکورند و اشعارش با همین تخلّص متداول میباشد و او دو بار بنام ایمان باین امر در سجن حکومت افتاد نخست در یزد حاکم ویرا گرفته بمركزش اصفهان نزد

مسعود میرزا روانه داشت و این در سال ۱۳۰۱ هـ ق واقع شد و ظلّ السلطان بعد از ایامی که ویرا در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم بسال ۱۳۱۳ در زنجان پاپسرش روح الله و تنسی چند از بهائیان گرفتار شد و بحکم شاهى مغلولا بطهران کشیدند و بسجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونین رارها کنند ولی چون میرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه راهدف کرد میرزا جعفر خان حاجب الدوله بتصویر اینکه میرزا رضا بابی و مانند محبوسین مذکور است بزندان رفته امر داد که همه بهائیان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان بصحنه بیاورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدانگونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنام ها داده امر نمود که از عقیده تبری کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را در گند گذارند و با کتاره ریز ریز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبری کند و نکرد لذا امیر غضب بدستورش سر آن نورس را ببرید و از مرکز عهد ابهی خطاب به نیروسینا راجع بمشریه شان در حق پدر و پسر شهید است قوله :

" طفلى دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت و روى روشن و نطقى چون عندليب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثرى باقى نماند باری مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت

این پسر معصوم جان نثار بدرجه ای واقع که در صحائف قرون
واعصار مثل وشبهش مذکورنه واین قربان در ملکوت ابهی بغایت
مقبول ومحبوب قسم به جمال مقصود وحضرت ملیک محمود که
جواهر وجود در غیب امکان بحسرت نگران اند وبمنتهای غبطه
آرزوی این احسان مینمایند " وقوله :

" لهذا باید احبای الهی در روز بیست وهشتم شعبان که یوم
شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء است در نهایت روح و
ریحان وتضرع وابتهاال قصد زیارت مرقد آن نورین نیرین نمایند
وازقبل عبد الجبہ زیارت مرقومه ای که از پیش ارسال گشت
تلاوت کنند " و خطاب به ورقاء الواحی بسیار است از آن جمله
قوله :

" یا ورقاء علیک بهائی وعنائتی قد حضر عبد الحاضر بکتابک
وارسلته الیک من قبل ومن بعد انا وجدنا من کل کتاب ومن
کل کلمة ومن کل حرف عرف محبتک واستقامتک وخلصک وفاءک
وعهدک فی امر الله العلیم الحکیم " الخ ودر ضمن یکی از
الواح خطاب باواست :

" در باره صوم مسافر وحدت سفر این سؤال شده بود حدود
سفر ومسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و
در بین مسافرت هرگاه در محلی چند روز اقامت شود تکلیف او

چیست و در روزی که مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر ویا
بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر
چیست ؟ حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده
یعنی از مقامی که حرکت مینماید تا مقامی که اراده وصول بآن
نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است واگر مسافر در محلی
توقف نماید ومعین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم
شود واگر کمتر باشد صوم بر او نیست واگر در بین شهر صیام در
محلی وارد شود واراده نماید یک شهر بیان در آن ارض توقف
کند باید سه روز افطار نماید وبعد باقی ایام صوم راضا صائم
شود واگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد
ویومی که قصد سفر مینماید آن یوم صوم جائز نه " ایضا :

" وهمچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عز وجل
ان اغیض بحر الوصال الی قوله عز وازله الذی انشعب من هذا
الاصل القدیم مقصود الهی حضرت غصن الله الاعظم وبمعد
حضرت غصن الله الاکبر روحی وذاتی وکینونتی لتراب قد ومهما
الفداء بوده واینکه از اغصان الله وافنانه سؤال فرموده بودید
در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان
از قلم اعلی جاری شده مقصود نفوس منتسبه نقطه اولی بوده چه
که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و بیحرا عظم

هدایت نمودیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل
 و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدرانشاء
 الله بما اراده الله عامل باشند و براین امر اعظم عظیم ثابت
 و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذی تضرعت
 منه راحة الایمان فی الامکان و ایشانرا باین سدره نسبت
 دادیم فضلاً من لدنا علیهم فاسأل الله بان یحفظهم من
 اشارات القوم و شبهات العلم و فضلنا بعضهم علی بعض فی
 کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمین و سوف یظهر ما قدر
 لهم من لدن مقتدر خبیر و نفوسی که تا حال بسدره منتسب
 اند بدوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر بما اراده الله عامل باشند
 طوبی لهم بما اقبلوا و فازوا و لهم ان یسألوا الله بان یحفظهم
 یوقفهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزی است که جمیع
 نفوس باید جهنم نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز
 شوند و مقصود از اغصان اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه
 غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده
 میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقی نبوده و نیست.
 انتهى . و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جل کبریاءه ان
 ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا
 الاصل القدیم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب

غصن الله بوده " انتهى و شرحی راجع به ورقه ضمن نام
 عباد است .

در لوح بشارات است :

(وُزَرَاءُ) " امور بوزرا " بیت عدل راجع جمع وزیر

بمعنی دستور و کاردان و کاردار .

(وُسْطَى) در نام متوسط ذکر است .

و بتخفیف و شاش نام مزرعه و قریه ای در

کنار دجله بقرب بغداد که آقامیرزا

موسی کلیم اجاره داشت و جمال ابهی

ایام نوروز را در آنجا با خرگاه و جشن بسر میبردند و در ایام

عید سال ۱۲۷۹ هـ ق صدور آثار بسیار و از آن جمله لوح ملاح

القدس و وصول امرنامه سلطان عبدالعزیز بواسطه نامق پاشا

برای مهاجرت از عراق در آنجا وقوع یافت و در اثری چنین

مسطور :

" واقعه این ایام خبری است که آن جمال مقتدر علام در پنج

ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض و شواش در لوحی که خطاب

به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب بآن لوح فائز آیند

درست بر اسرار این امر مطلع خواهند آمد والله لعظم

كلّ الا سرار في جمال حق معلوم .

(وِطَاء) عربی فرش در لوح به سلطمان

ناصرالدین :

" بلا حذاء و وطاء " و در ضمن نام

حذاء ذکر است .

(وَعْر) عربی زمین سخت و دشوار و عور جمع

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر

تا کبری :

" والوَعُور القاحلة "

(وَفَاء) برخی از اهل بهاء در الواح و آثار

بنام وفاء ملقب بودند و آن نام مذکور

شدند از آن جمله میرزا فتحعلی فتح

اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله :

" فتحعلی فی الالف بسم ربی البهیّ الابهیّ ان یا کلمة الوفاء "

الخ لوحی مفصل صادر در اردنه شامل مصائب یوم الفصل

میباشد و نیز :

" انّا نحب اسمنا الوفاء و کنا ناظرّاً الیه فی کلّ الاحوال " الخ

و دیگر خطاب به شیخ حسین وفاء است قوله :

" هو العلیم ان یا وفاء ان اشکر ربّک بما ایدک علی امرک و عرفک

مظهر نفسه فطوبی لك يا وفاء بما وفيت بعیثاق الله ولكن

فاسمع بان تصل الى اصل الوفاء وهو الا قرار بالقلب والقرار

باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی ثم اعلم بان

الدنيا حبّ اعدائی والاعراض عن جمالی المقدّس المنیر الخ

(وُقُوف - تَوْقِف - وقوف توقّف مصدر عربی بمعنی ایستادن
و ماندن در لوح به اشرف :

(واقف) " ثم اعلم بان تمّ میقات وقوفك لهذا العشره

و در لوح خطاب به نصیر :

" ولا تتوقّف فیما امرت به " واقف ایستاده و مانده و نیز

در لوح به نصیر :

" قل اتظنون فی انفسکم بانّ هذا الفتی ینطق عن الهوی

لا فو جماله الابهی بل کان واقفاً بالمنظر الاعلی " وقوله :

" فوا حسرةً علیکم یا ملأ الواقفین "

نگاهداری کرد در وصایای مرکز عهد

(وَقِي)

ابهی عبدالبهاء :

" ووقی محجّته البیضاء " الخ .

(ولادت - میلاد) تولّد اعلی و ابهی ضمن لوحی در نام

حوریّه مذکور است .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت
(وِلايَت) که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وِوَلِيَّ

در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از

آنچه محض حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَصَلْتُ النُّقْطَةَ الْاُولَيَّةَ وَتَمَّتْ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَايَةُ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ " و در کتاب اقدس است :
" اَيَّاكُمْ اِنْ يَمْنَعُكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِيِّ الْاَعْظَمِ او
الْوَلَايَةَ عَنْ وَايَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصربین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِإِثْمِ دُوسْتِ يَكْتَا يَا اَوْلِيَاءِي " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولی الوری عبدالبهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکر ای از ولیّ میباشد .

جمع ولیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی
در مسرتها و خصوصا در عروسی .
(وَلَايِم)

در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايِمِ وَالْمِزَامِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاِنْبِسَاطِ "

در لوح حکماء :

(وَلَجَّ) " اِنَّا نَرِيْدَانِ نَذْكُرْكَ كَلِّ قِطْعَةً مِّنْ

قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَّ فِيْهَا وَظَهْرُنْهَا "

یعنی آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار

فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل
(وَلُوْجَا)

بها بود از شاهپرشان ملا آقا جان

معروف بحرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه

آنا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی

اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد

خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا

و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصحه که خاندان

دستدار از او یادگارند .

مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت (وِلاَیة)

که در قرآن است :

" هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ " وِوَلِيَّ

در عرف شیعیان علی امیرالمؤمنین که مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفا ولی مرکز طریقت و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از

آنچه محضر حکمت برای رفع حملات معارضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف و مواضع دیگر ثبت میباشد و در آثار ابهی در سنین اقامت در ممالک عثمانیه که مقتضی بود بکثرت ذکر ولایت میباشد . در تفسیر و الشمس است :

" قُلْ يَا قَوْمِ قَدْ فَضَّلْتُ النُّقْطَةَ الْاَوْلِيَّةَ وَتَمَّتْ الْكَلِمَةُ الْجَامِعَةُ وَظَهَرَتْ وَايَةُ اللَّهِ الْمَهِيْمَةِ الْقِيَوْمِ " و در کتاب اقدس است :
" اَيَّاكُمْ اِنْ يَمْنَعُكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ عَنْ هَذَا النَّبِيِّ الْاَعْظَمِ او
الْوَلَايَةُ عَنْ وَايَةِ اللَّهِ الْمَهِيْمَةِ عَلَى الْعَالَمِيْنَ .

و کلمه اولیاء در آثار و الواج کثیرا در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق از ولایت بمعنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله : " بِإِثْمِ دُوسْتِ يَكْتُنَا يَا اَوْلِيَايَ " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام ام و زیارت است .

و لقب ولیّ امرالله بمعنی کارفرمای در امرالله در وصایای

مولی الوری عبدالبهاء بر مقام ولیّ امرالله بنحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامه های الف و امین هم ذکر ای از ولیّ میباشد .

جمع ولییه طعام مهمانی و دعوت جمعی

در سررتها و خصوصا در عروسی .

در کتاب اقدس است :

" اِذَا دُعِيتُمْ اِلَى الْوَلَايَةِ وَالْمَعْرَاضِ اجِيبُوا بِالْفَرَحِ وَالْاَبْسَاطِ "

در لوح حکماء :

" اِنَّا نَرِيْدَانِ نَذْكُرْكَ كَلِّ قِطْعَةً مِنْ

قِطْعَاتِ الْاَرْضِ وَمَا وَلَجَ فِيْهَا وَظَهْرُنْهَا "

یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویدا شد .

قریه ای بکنار دریای خزر بقرب چهار

فرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل

بها بود از مشاهیرشان ملا آقا جان

معروف بمرتب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه

آتشخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی

اسمعیل در آنجا بایمان بهائی باقی ماندند دیگر گل محمد

خان سرهنگ و ارباب دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا

و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبرخان حافظ الصّحه که خاندان

دستدار از او یادگارند .

(وَلَايِم)

(وَلَج)

(وَلُوجَا)

(وَلِيَجَة)

عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفا
خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف
در توفیق حضرت نقطه به محمد شاه
بطانسه و ولیجه مذکور است .

(وَمِيض)

عربی فروز در مناجاتی از خطا بی
است قوله :

" ما اری الآ وميض النار الحامية

المسفرة من الهاوية "

(وِهَاد)

در صورت زیارت در خطابی است برای
آقاسید احمد افغان :

" الدافق السیل فی الوهاد والمهاد "

جمع وَهْدَة زمین پست و گودال .

(وُودَكَك)

مسترو مسیس وود کاک از بهائیان
کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء
بممالک غرب در ناپولی منتظر مانده از

Percy Woodcock

انجام ملزم شده همراه رفتند .

(وِيكتوريا)

ملکه شهیر انگلستان که در اسرار الآثار
العمومیه تفصیل است خطابات ابهی
بنام ملکه لندن تماما با و متوجه است .

Victoria

(وَيْلَات)

جمع وَيْلَة بمعنی بلیه و شرّ و در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

" وزادت ویلاتها الی ان اخذ

الدخان ارض السر "

(وِيْن)

پایتخت معروف اطریش در سفرنامه
اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم
عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

Wien

حرف (ی)

ی و ارض الیاء در نوشته ها و آثار این
امر رمز از یزد بود . در اثری است .

(ی)

قوله :

" از ظالم ارض یاء طاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلی خون
گریست " الخ که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا طلل
السلطان بن ناصر الدین شاه است که حکمران یزد از جانب
پدرش بود و سال ۱۳۰۸ هـ ق فتنه برانگیخت و هشت نفر از
بهائیان را با قسی و اشنع وجه بقتل رساند " وقوله :

" ان الذئب یعمی فی ارض الیاء " وقوله :

" ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله :

" در ارضیاء نباح مرتفع" و قوله :

" جسد های قطعه قطعه رامعینی نه و راحمی نه نسیم سحری
بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل یاء" و
قوله :

" هو العظیم یاعباس ملیک امروز باکمال فرح و نشاط ذکر اهل
بساط مینماید ایشان هفت نفرند که در ارضیاء بظلم ظالم
بیهمتا عروج نمودند" الخ چون هفت نفر که بنام شهداء سبعه
در اصطلاح معروف شدند در یکروز معاً و متدرجاً بنوعی که در
تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو
را بعداً بنوع خفیه کشتند و راجع بقتل و قتل عام سال ۱۳۲۱ هـ
ق در آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" اما اهالی یزد مختصر اینست جناب مشیرالممالک در مهالك
افتاد اورا تبعید نمودند یعنی خانه بتالان و تاراج رفت
و متعلقان در تحت سیاط قهرا افتادند و خود او بنهایت افتاد
و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران گرفتار
جزای اعمال خویش گشتند" الخ

عبری کرده نام کلدانی بعضی شیران
مهاجم آن کشور است و تفصیل در اسرار
الآثار عمومی است و در آثار این امر بنوع
(یا جوج مأجوج)

تشبیه بسا استعمال گردید از آنجمله در لوح بحاجی محمد
کریمخان است :

از یا جوج نفس وهوی محفوظ مانی " و در جایی دیگر :
" تا از یا جوج هوی و ماجوج عماء آسودگی حاصل شود" .
بمعنی طغی مستعمل در فارسی شاید

(یاغی) اصل کلمه ترکی است . در لوح به
صدر دولت عثمانی است :

" در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده اند"
سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف
در کلمات مکنونه است :

(یا قوت) " در سطرسیم از اسطر قدس که در لوح
یا قوتی از قلم خفی ثبت شده این است " الخ که به تشبیه و
محضر تجلیل میباشد و در نام کلمات مکنونه ذکر است .

در مناجاتی در خطابی است :
" تجلّ علیه بآیات القبول حتی یترنح
من تلك الصّهباء (تا سرشار از این

باده شود)
نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح
(یثرب) و آثار بسیار شد .

(یحییٰ) کلم منقول از فعل مضارع حیّ نـام
اشخاص بسیار بود منها :

یحیی بن زکریّا که در کتاب رهبران
بزرگ بتفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت
از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
" معرضین بمثابه امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم
بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تواز
برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن زکریّا فرموده آنچه
را که مبشر فرموده قائلاً توبوا لانه قد اقترب ملکوت السموات انی
اعدکم بماء التوبة ولكن الذي يأتي بعدی هو اقوى " و در ضمن
نام صائبین تفصیلی است .

دیگر آقا سنید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش
بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است و در تفسیر سوره کوثر
خطاب باومیباشد :

" یا یحیی فأت بآية مثل تلك الآيات بالفطرة " و نیز توقیعی
در جواب سؤالش از حدیث :

" لو كان الموت يشترى لاشتراه المؤمن والكافر " صدور
یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث :

" ان الله كان في عماء فوقه هواء وتحتة هواء " قوله :

" اما بعد فقد طلع من انوار صبح من سقى باسم رسول
یحیی " وقوله :

" اللهم انك لتعلم ان الآن قد نزل على كتاب مستطر ممن
اراد ان يوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقمر " وقوله :
" لقد نزل في تلك الليلة كتاباً من يحيى جلّ عزه لقد
سأل من حكم العصى (بیان حدیث معروف ابی لبید مخزومی
است) لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه
بالامامة الخ و در سورة الصبر از حضرت بهاء الله شرح
احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله :
" فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت
السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت ممن
نفحات آيائه الى حرم الجمال مقلوباً " الخ .

دیگر از ستمیان کثیر الذکر باین نام میرزا یحیی برادر کبوتر
نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در
تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در
طهران تقریباً سال ۱۲۴۶ هـ ق گفتند و لذا در آغاز ظهور
دعوت نقطه ۱۴ ساله بود و بعقیده ازلیان در سن ۱۹ یعنی
در سال ۱۲۶۵ بسالی قبل از شهادت آنحضرت عریضه نگاری
کرد و در حقیقت توقیعاتی صدور یافت و بالاخره در سال ۱۳۳۰

هـ ق - ۱۹۱۲ م در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس بسن ۸۲ سالگی شمسی درگذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مد فون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر ۴۵ سال شد و او بنامهای : وحید مرآت ثمره ازل نسرده پيروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش باسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود و سجع مهر خود را در نامه ها " عبد الذکر " قرار داد تا در سنین ادرنه فصل وتفکیک و ندای استقلالیه بهاء الله بوقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است .

بهاء الله آن برادر که تر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املا داشته و از ابتدا یعنی از سال ۱۲۶۵ که بسن ۱۹ بود و بدین روش خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش بوی دلالت و اشارت مینمود و امر بابی را متمرکز و گردنکشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب و جدال و زوال رهائی داد و در باطن بذور هدف و مقصود آقصاب خود که امر بابی مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب میافشاند و او نیز راه موافقت و تائید میبیمود .

و در یکی از آثار ابهی است :

" بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و گل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله را باین سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال لم یزل ولا یزال باقی خواهد بود و گل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکون شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله وانا الیه راجعون " .

و قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین و دیگر معلوم بوده هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده ربی جز طلعت اعلی موجود نه او است واحد در ذات کمال در ظلش ساکنیم و از بحر فیض سائل نملے هر چه پرواز کند عرض و طول سما را طی نتواند نمود و لکن چون در مراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها بعبان میآید باید بمهر و وفا و شوق و رضامردم رانصیحت نمود و از بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود و ای تلافی بمیان آید دیگر آنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب آن از بحر

فیوضات ازلی نازل میشود ولیکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطورگشته من عند الله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه رابه حبّ جمع نمود " الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصا شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرّجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نسزد او و آنحضرت آوردند که در آن میان ملاً محمد جعفر نراقی و ملاً هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملاً رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صد و ریافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله :

" بسم ربنا العلیّ الاعلیّ حمد محبوبی را لا ثق و سزا است که بقدرت کامله بخته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را بارتفاعیکه مقدّس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

فیوضات ازلی نازل میشود و لکن بآن سوالات تکلیف عباد زیاده
میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عند الله همان
کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی
در افق جان مستور باید همه رابه حب جمع نمود * الخ .

ولی با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء
برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار
حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرجاً آثار فضل و
افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در تشریفات و اعمال
آن حضرت نگریسته بتعصب کشی از آن امر تکدر و انزجار و
گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نینزد او
و آنحضرت آوردند که در آن میان ملامحمد جعفر نراقی و ملا
هادی قزوینی و میرزا علی محمد قمی و ملا رجبعلی اصفهانی و غیرهم
بودند . و به ثبت اثری دیگر از آنحضرت اکتفا میشود که در حدود
سال ۱۲۷۷ نظر بملا جعفر نراقی صد و ریافت و لحن بیان با
آثار مذکور متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت
میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی حمد محبوبی الایة و سزا است که
بقدرت کامله بحته خود خلق فرموده سموات بیان را و بلبلند
فرموده او را بار تفاعیکه مقدس گشت از آنکه سر کند او را نامحرمی

و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری و مزین فرمود او را به
شموس عالیه در پیه مزیئه و اقمرا تحه منیره و انجم بازغه و منع نمود
از صعود با و شیاطین نفوس غیر زاکیه و مغفلین اجساد غیر طیبیه
را و طرد فرمود منافقین را از عروج بملا اعلی و از صعود بسدره
منتهی و شجره قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با
شهاب های سوزاننده تاهر مردوی داخل سادات و الجلال
نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه
مقدس است رتبه احبای او از عرفان موجودات و چه منزّه است
قدر اصفیای او از ادراک ممکنات لم یزل بسلطان ازلیت خود
غنی بوده و لایزال بملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از
اقبال ممکنات خدام درگه او راشانی حاصل و نه از اعراض موجودات
ذیل چاکرانش راغباری و اصل یک آیه از سماء احدیتش نساری
است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منورکننده برای
افئده محبان دشمنانش را بنار غل و بغضا و بغی و فحشاء
معدّب فرموده و دوستانش را بنور صدق و صفا و تسلیم و رضا
مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغه او و چه بدیع است
رحمت و اوسع او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مضارعی
رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را
بگلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدیه ان رضوان صمدی

را به سبای لایزالی دلالت نموده و چنان بر شحات فضل از
 سحاب مکرمات ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره بمکمن اصلی
 اقبال نمودند و بمحفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پافتاد
 بوطن معنوی پرواز نمودند و بانوار جمال معشوق فائز گشتند و
 قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود
 تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و
 همچو گمان برده که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را
 بالتّمام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از اینکه حق از رموز
 قلوب آگاه است و بر احوال هر مفلّ میفرضی باخبر کذلک
 یظهر الله ما فی صدور الذّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء
 لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثین الی یوم الذّی یحشر فیهم
 اعمال العالمین جمیعاً و السلام. و بعد در این روزها کتابی
 از سجّین وارد شد از نفسی که تا حال اسم او در این ولا مذکور
 نبود مسمی با اسم عظیم سبحان الله چه مقدار افترا بر احبّای
 خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افروخته خدای واحد
 شاهد است که آتش بغضش راهیج بحری نشانند و غلّ صدرش
 راهیج طبیبی علاج نتواند و چه قدر زینت داد شیطان اعمالش را
 که هر فخره از آنرا مکرر نمود قل کذلک زین الشیطان لکم
 اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی انفسکم موقوداً

و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار
 ذکر نمود بسیار تعجب نمودم که با اینکه بفضل الله رضوان معانی
 گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیهه
 عالم را احاطه نموده این مفلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و
 حال آنکه بر شحی از فیوضات قدس مشروب نشده و بشمیری از
 شجره منیع الهیه مرزوق نگشته باری مدتی متفکر بودم و بخو
 او جایز نبود جوابی ارسال شود لیس للظالمین الیناس سبیلاً
 و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را باقسام مختلفه
 و بیانات متعدّده در میان خلق افشاء نموده اند فی الله ما فرط
 هذا الشقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب
 و اصحاب آن دیار نوشته شود تا اینکه تزویرات شیطانی بر
 انفس روحانی غالب نشود لیفصل بذلك من یسلک الی النار
 عن الذّی یمشی علی صراط الله المقتدر الجبار و میغض از محبّ
 و حق از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد بخدا از شرّ انفس
 خبیثه و در کلّ حین متذکر شوند پروردگار خود را و منقطع
 شوند از ماسوی الله و متوکل شوند بحبل عنایت او و متوسّل شوند
 بعروه عطوفت او و متمسک شوند بذیل رحمت او و متشبّث شوند
 برداء جود و کرم او که شاید از نار نفوس مشرکه محفوظ مانند و آنه
 هو منجی عباد و محیی ارقائه و انه هو علی کلّ شیء قدیر

در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب بآن ولایت
 رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و عبادت
 جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذا بالله از قول این عبید
 گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاقل
 گشته اول اینکه این بنده هرگز رسول بدیاری نفرستاده ام و
 بهیچوجه امری و حکمی نداشته ام که احتیاج بر رسول شود و بیا
 بقاصد اتمام پذیرد جز حق و احبای او را معصوم شمرده ام و اعداء
 الله را مفقود دانسته ام نه سینه میگذرد که این عباد را بعد از
 اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسدی اخراج نمودند
 و با محصل و مستحفظ باین دیار وارد شدیم و این ذلت را
 بحمد الله عزت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمریم و با احدی
 مطلبی نداشته ایم و بنفسی حاجتی اظهار ننمودیم امر الهی را در
 کمال استقامت ظاهر نمودیم حجاب سترو خفارا بنا بر محبت
 ربانی سوختیم و علم امر در سما حکم بر افراختیم چنانچه در همه
 اطراف معالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این
 دیار و واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحاب
 محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و از
 احدی از احبباً بهیچوجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله
 و عنایته از نصر من فی السموات و الارض مستغنی بودیم در کشف

نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فمن یتوکل علی الله فهو
 حسبه متحصن قلب را از غبار خاکیان منزّه کردیم و آهنگ آشیان
 جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در
 کمین این غزالان صحرای احدیه فتادند و چه دامپاکه برای
 صید این بلبلان گزارهای هوپه انداختند و بتمام همت کمر
 بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند
 و با این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی
 محروم سازند و معذک ابداً توجه بجهتی ننمودیم و طلب معین
 نکردیم حال همچه نفوسی را دیگر بار رسول چه کار است که نزد
 کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دو
 نفس رسول بنده هستند قل ان انتم تمکرون الله والله اشد
 مکرراً و اعظم تنکیلاً پنجسال جناب ملا احمد از جانب جناب
 حرف جیم باین ولا آمد از او سؤال شود که این بنده چه قدر
 اظهار محبت نسبت بایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر
 احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که
 مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معذک سترش را از نشر
 و افشا رجحان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب
 چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه بایندیار
 آمدند و در اینجا کمال محبت فوق قاعده و رسوم ابتغاء المرضات

اللّه درباره ایشان معمول شد که شاید سبب از یاد حَبّ شود
 و قلب از غبار غیر مرضی پاک و مقدس گردد بعد از این طـك
 مراجعت نمودند و جناب ملا احمد کاشی را اراده نمودند
 همراه برگردانند قبول ننمود این بنده مطلع شده ملای مذکور
 احضار شد متعذّر شد بعد از چندی و بعد زمانی منقضی نشد که
 درون فرآمدند میر عبد الرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان
 گفته که چرا بغداد میروید دقیقه اینجا افضل است از پنج سنه
 در بغداد و بعضی سخنهای دیگر ذکر شد بمجرّد استماع این
 عبدایشانرا احضار نمودم ونهی شدید و منع بلیغ در اظهار این
 سخنها نمودم و لکن همه اصحاب این سخنها را شنیده فواللّه
 الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمودم و بقسمی باز
 ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد
 و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر
 نفسی از آن دیار آمد زکری نمود و معلوم شد این فتنه ها همه
 از جهت خروج ناس است از وطن خاکی بوطن الهی لهذا
 جناب سید عبد الباقی که در این بلد توقف نموده بود او را
 راجع بآن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که
 شاید قلوب ساکن شود و هوای مظلّم کدورت بصبح به جهت
 تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری

شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود واللّه روح القدس بترا
 این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی
 بخشد و حیات جاودانی ببذول فرماید و لکن لا یزید الظالمین
 الا خسارا بل جعل را بمصر لقای ازلی چکار است و اهل سجّین
 را بملاء عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند بفر از قدس علم
 قدم گذارد و جوهر ظلم کجا بمیادین عدل در آید قسم بخدا که
 منزه است تراب این دیار از ادراک اخیار تا چه رسد باشرار
 آخرت شرافت هر محل بذی المحل بوده و نه افتخار هر بیست
 بنسبتها الی اللّه بوده ایکاش بقدریکه عاشقان ظاهری مراعات
 حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه اللّه
 و توقیر حرم اللّه مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی
 در انجمن عشاق در آید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل
 براو نغمه سرایند تا چه رسد بارضی که متعلق بمعشوق باشد و یا
 محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال
 عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدعیان محبّت
 حقیقی شوید که چه قدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریّه
 باین ارض مبارکه طیبه نموده اند واللّه اگر قدری انصاف باشد
 باید از چشم خون ایثار شود و طبقات کبد تبدیل بدم گردد و دواز
 مؤگان جاری آید و لکن لن یوفق بذلك الا الذین هم انقطعوا

الی الله وذاقوا حلاوة ذكره وكانوا بعروة حب الله معتصما
چند سینه بود که بعضی از عباد از آند یار اراده این بلسند
مینمودند و متصل منع میشد و سوال است که اذن داده شدند
که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که
سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه
عباد خود را باین ارض خوانده لوانتم فی آیات الفرقان تتفکرون
و باسرار الامر تلتفتون قال وقوله الحق والله يدعو الی
دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم اگر بتطویر این
بیان ملتفت شوید و الله از شرف حب الله و شوق این بشمارت
کبری بی سروپا متوجه جنب الله میگرددید قل كذلك ضرب علی
قلوبکم حجبات الحدید و علی ابصارکم غشاوة النار فماللظالمین
من حسن بیوم عظیم بگو ای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطها
آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و
متوکلا علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و بدار السلام
رحمت و عنایت او که محل امن جاودانی و مقام محمود ربانی است
وارد گردید در ظاهر دار السلام ارض جلوس آن نیر اعظم و در
باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام گویم امکان را طاقت
استماع نه و نفوس و عقول را طاقت تحمل نه حال ملتفت شوید که
اراضی را که لسان غیب بذاته امر با و فرموده و همه موجودات

را با ودعوت نموده تکبر مینمایند و این امر باین صریحی که گویا
اصح از آن در کتاب نازل نشده در اینمدت ادراک ننمودند
و دار السلام راه فتاد معنی است و کل دار مدینه الهیه جمع شده
کذلك ذکر الله فی الکتاب حکم تلك الارض رغبا لا نف الذین
هم کفروا و اعرضوا و كانوا من الذین هم بعروة الله لا یتمسکون و
فی سهل النفس بغیر رضی الله یسلکون بلی این مردم طرا براهها
مهلك موهوم رفته اند کجا میتوانند معنی ویا امری را بغیر و هم
وطن قبول نصایند و یا ادراک کنند قل اتؤمنون ببعض الکتاب
و تکفرون ببعض كذلك اخذ الله عنکم روح الایمان و حرّم علیکم
لقاء یوم الذی فیہ یقرم الناس لرب العالمین آن دو رسولی که
عظیم در کتاب ذکر نموده بود یکی سید عبد الباقی بود که تفصیل
او ذکر شد و از خود او استفسار نمائید اگر غیر آنچه در این لروح
مسطور شد ذکر نمود معلوم میشود که اعداء در قول صادقند
و دیگر ذکر میرزا مصطفی را نموده و این مرد چندی در این ارض ساکن
بود نظرباینکه منتسبین او در نراق ساکن بودند و مدتی مسافرت
و مهاجرت او طول کشیده لهذا او را روانه نمودیم بوطن خود
و بهیچوجه رسالتی از این عبد نداشته مگر نامه بجناب حرف جیم
با و داده که بایشان بدهد ولیکن چه مقدار افترا این شخص
باین در وفقر زده و گفته و چه حد تکبر و غرور نسبت باین دو مسکین

در نامه ذکر نموده بگو که والله جهل این دو مسکین از آنچه مرقوم داشتی محبوبتر است و زلّشان از آنچه بآن فخر نموده ای عزیزتر قلب را ذلیل کن تا بمعارج عزّت عروج نمائی افتخار نفسانی را بگذارتا بسرادق قدس و وفا قدم گذاری جزناز و نیاز امر دیگر آر که این دو محدود و بساط قدس مقدّس از این حدود والسّلام علی من سمع القول وکان من المهتدین فی الواح النور من فلم العزّ مسطورا و دیگر آنکه مرقوم داشته بود که این رسولان گفته اند حکم بیان منسوخ شده و مریا و احکام او باطل گشته این فکری است که تازه شیاطین السنّی نموده اند و بوحی شیاطین نفس این تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نامتناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و باین مزخرفات مردم معتحن میشدند لیبلوکم ایکم احسن عملا و در جمیع اعصار اینگونه برخدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلك من سنّة التي جرت بين العباد ولن تجد لسنة تبدیلا ولا تحویلا تا معلوم شود من یتبع امر الله ممّن ینقلب علی عقبیه و باین امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نلقى علیکم من اسرار الا مر

لیثبت بذلك افئدة اللذینهم اهتدوا بنور الله وکانوا فی محبة الله لمن الراسخین خدای واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذّابی در امکان آمده و یا علم احدی احصاء نموده بگوای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرکه امری را مرتکب شدی که در ملک شبه و مثل و نند نداشته و یشهد حیثین لسانی و قلبی و فوادی و روحی و جسمی و جسدی و مخی و عطی و جلدی بانه لا اله الا هو وان علیا قبل محمد مطهر زاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلك سگان ملاّ الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه و انّا کلّ لوجهه ساجدون و کلّ منزل من عنده حق لا ریب فیهِ و انّا کلّ ان شاء بامرہ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتیری علی الله و احبائه ولا تغل ما لا اذن الله لك ولا تکن من الذین هم بمظاهرا لا مر یفترون و آیات الله لا یتبدون قل قد کبرت اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم و کذلک زین الشیطان لکم اعمالکم و اذ انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب من امر الله فاتوا ببرهان من عنده او بحجّة من لدنه او بدلیل منه لا فورّب السّموات و الارض لن یقدروا علی اتیان حرف ولا یتسطیعون اولئک هم الذین اذ اتلتی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم ویستهمزّعون بها وهم فی هوا انفسهم یطیرون قل سیفنی الطک ولا یبقی منکم

شيئاً واذ انتم في النار تحضرون اذ ان تجدوا لانفسكم
لا من حميم ولا من نصير ويسئلكم الله عما فعلتم في الحياة
الباطلة وانتم في هاوية القهر بدوام الله تعذبون قل ارايتم
هذا العبد اذ اطلعت على امره فكيف انتم تنسبون اليه ما لا
تعرفون فوالله بكت السماء من ظلمك يا خبيث وشقت ثياب
اهل الملوك من فعلك يا ملعون وتزلزلت اركان الوجود من
عملك يا شقي وانك تمشي على مناكب الارض كأنك ما فعلت امرا
وتضحك عما اكتسبت ايداك وارواح الفردوس قد نزلوا على التراب
واذا على الطين هم متكئون اقل لك يا ايها المعرض بالله
انت تفرح بفعلك وهياكل الارواح بقميص الدم مخلعون
فسبحانك اللهم يا الهى ومحبوب ترى حالى وتسمع ضجيجى
وصريخى وتنظر فقرى وافتقارى وتشهد كيف احاطوا عبداك
هذ اطفاء عبادك بحيث ما يرفعون ايديهم عن رأسى اذ ايا
الهى فارجعنى اليك ثم اسكنى فى جوار رحمتك الكبرى
عند اسمك العلى الاعلى ليسكن بذلك قلوب عبادك الاشقياء
وانك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم
اذا نادى المناد فى وسط الاجواء ان يا عبداً سمعنا ضجيجك
واحصينا فقرك وافتقارك وذلك وابتلائك لا تخف ولا تحزن
سنقدسك عن الذينهم كفروا واشركوا وكذلك نزلنا عليك رمزاً

من امرنا لئلا يطلع بذلك الذين هم لوجه الله لا يسجدون
وانت تعلم يا الهى بانى ما اتعبت شيئاً الا العبودية الصرفة
وما دعوت العباد الا الى ذاتك العلى فى مظهر نفسك العلى
الاعلى ونور جمالك الا بهى فبذلك بدت البغضاء فى انفس
الذين كفروا باياتك الكبرى بحيث قتلونى باسياف طنونهم
المؤتفة اذ اخذهم يا الهى باخذك الشديدة وسلطنتك
القاهرة ولا تذر منهم احداً على الارض ليظهر بلادك ويقدم
ديارك وانك انت الذى تفعل ما تشاء بامرک البديعة وانك
انت العزيز المحبوب اين است عقايد اين عبدة ذكر شد وتا
حال جزر رهواى عبوديت صرفه پرواز وبغير بساط فقر وفسا
وتسليم رضا بامرى ما مورنگشتم والبعد الامر بيده وما لنا من شئ
الا بعد اننه وانه لم والعزى المتعالى الجميل اذ امن شاه
فيا يقبل فمن شاه فليعرض ان ربي لغنى عنكم وعن انفسكم و
اعمالكم وافعالكم وانه لهو المقدس عن كل من فى العالمين
جسماً آخر اى عبادى كه دعوى محبت الهى مينمايد چرادر
تبه غفلت مانده ايد ودر سبيل وهم وخطا ونفس وهوى سالك
گشته ايد قدر اين ايام را بديد تاروايح قدس ازلى از سبب
صبحگاهى ميوزد ونسيم خوش جانان از رضوان جان ميايد
قدرى بخود آيد وقلب منير را از غبار تيره طنونات مجتبه

پاك ومنزه نعايد لعل بتجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال
 هویه فائز شوید همیشه بحر عنایت ربّانی در موج نیست و غمام
 رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه در مشکات قدس صمدانی
 سراج الهی مشتعل نه آید وقتی که طیرهویه بمکمن اصلیه
 راجع شود و جمال ازلیه بسرادق غیب صمدیه باز گردد و بلبلان
 گلزارهای معنوی باشیانه های عزّ حقیقی مقرّ یابند دیگر
 ابواب گلزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید وهم از نغمه
 بلبل بی بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است بجان کوشش
 نعايد و قدر نعمت بشناسید آخر احباب الهی را آثار ربّانی
 باید و شعارفدمانی شاید ردای تقدیس بپوشید و از کلّ ماسوی
 چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط
 خوشروح قدم گذارید واللّه اگر نغمه این طیر را بگوش جان
 بشنوید از دنیا و آنچه در او است بیزار شوید و دل بفرح حق
 نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تا مشتاقان کوی الهی و
 مجد و بان نغمات قدس معنوی چه ادراک نمایند و چه نصیب
 یابند کلّ ذلك فضل من اللّٰه و رحمته علیکم یا ملاً البیان انتم
 تریدون فی مناهج الحقّ تسلكون و فی رضوان القرب تحبّرون
 ای اهل بیان بصر قلب را لطیف نعايد و صد در را منیر تا حق
 را از باطل تمیز دهید و بظنون اهل نفاق سالک نشوید که

جمعی از عباد غافل بر خود گمارده اند که مردم را بحیله های
 مختلفه از شاطیّ بحر احدیه منع نمایند و در ظاهر بلباس ایمان
 درآمده اند فوالذی نفسی بیده اگر قبری انسان فارغ شود
 از شوونات ظاهریه حق را از باطل چون نور از ظلمت تمیز دهد
 و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند یعنی در مشرق اگر
 رائحه طیب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه
 را ادراک کند كذلك نذکرکم من اسرار الحبّ ان انتم
 روائح القدس من هذا القميص تجدون والی مصر الا یظن بجانحین
 الانقطاع تتوجّهون و دیگر آنکه در طومار عمل خود ذکر
 حزقیل را نموده بگوید کبر قولک و صفر شأنک وحدک و کان حزقیل
 یرکز فی سوق المصر و یصیح باعلی صوته اتقتلون رجلاً ان یقول
 ربّی اللّٰه فقد جائکم بالبینات الی آخر چه نسبت آن جوهر وجود
 را باحدی مقدّس است تراب نعل او از افتده غیر او و بالآخره
 بانفاق دل و جان موفق گشت و با روی خضاب شده از دم به
 ملکوت بقا و سرادق اعلی رجوع فرمود و مقصود از آیه که میفرماید
 وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتّم ایمانه مقصود از کتم ایمان
 اسرار حکمت الهی و لئالی علم صمدانی بود که لم یزل در کنائز
 قدرت محفوظ بوده و لا یزال در خزائن قوت مصون خواهد بود
 هرگز ظاهر نشده و نخواهد شد الاّ براهلهش والاّ ایمان بموسی

راهرگز انکار نمود بلکه لسان و بیان و جان او جمیع شهادت
 میدادند بر محبت موسی و در محفل فرعون اقرار نمود در نهایت
 وضوح چنانچه مشهور و معروف است و لکن زده شد بر قلب
 فرعون حجاب قدرت الهی و مانع شد او را از ادراک بیان او کما
 ضرب الیوم علی قلوبکم حجبات النّار و علیّ آنکم و قرآن
 الففلة و علی ابصارکم غشاوة من الغنی بحیث لن تدر و اما
 تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون قل یا عبید اتق الله ولا تنسب
 یا حد ما لم تحط به خبراً فاستمع ما لقی الله علیک فی البیان
 فانّه احسن حدیثاً و اصدق قیلاً کجاست نسبت حزقیل با اهل
 این زمان از زمان و اهلش بگذر تا در فردوس بقا در آئی و شأن و
 مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم بقدم نرسد و فنا
 از بقا احتراز جوید قسم بخدا اگر رشحی از محبت حزقیل آگاه
 میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را و بنابر محبت او در تسو
 ناری حادث میشد که از جهان و خلقش میگذشتی و از ظلمت
 ظنونات فارغ میشدی و بعین حیات ابدی و اصل میآمدی
 حال قدری تغکّر نما در اول امرش و بدایت ایمانش که موسی
 چون از بریه سینای حبّ الهی بمصرعباد لایالی وارد شد
 جمیع مردم را بنابر شجره الهیه و ضیاء کهف صمدانیه دلالت
 فرمود و چون حزقیل زکری از انکار وطن اصلی و رائجهای از

نسیم قدم روحانی شنید فوراً از نار محبت الله ناری در صدر
 منیرش احداث شد که قوه ستر و سکون و صبر و اضطبار هیچ در
 او باقی نگذاشت و در نهایت سعی و اهتمام در اظهار و اثبات
 نارهویه در شجره لا شرقیه و لا غربیه کوشید با آنکه بنی عم
 فرعون بود و نهایت اعتبار نزد آن ملعون داشت بقسمی که
 مفاتیح خزائن جمیع در قبضه او بود معذک دقیقه ای از حق
 احتراز ننمود و آئی اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که ایمن
 مردم اگر خود نار را ملاقات کنند بر مقام حبّ بفضی اظهار
 نمایند و بکمال همت در اخمادش کوشند و آنقدر آب طنون و تلج
 وهم بر او ریزند که اثری از او نماند مگر دست قدرت غیبی حفظش
 نماید و از مغلیین نجاتش بخشد حال انصاف ده میتوان نسبت
 داد این مردم را با او یا ذکر این اشخاص جائز است در ساحت
 قدس اولوالله لوانتم فی امر الله تنصفون و من ثمرات رضوان الخلد
 تزرقون آخر بگوای کاتب بی انصاف کاش بقدری که زحمت
 کشیدی و اوقات صرف نمودی بر نوشتن طومار بخود مشغول
 میشدی و در تزکیه و تصفیه نفس و روح خود توجه مینمودی و
 بمفتریات عمر صرف نمینمودی و اینقدر مدرک نشدی که جمیع
 رموز نزد حق چون روز روشن واضح است باری بشنوبند این
 عبد را و از این عوالم مرور نما و بعوالم قدس انقطاع وارد شو

و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نمائی و توکل بحق را شعار
 خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشی و ذکر محبوب را مونس کن
 تا از فضل او تنهانشوی و از نفس و هوئی بمیرتا از عشقش حیات باقی
 یابی و بجهروت جاوید قدم گذاری آخر حریف نباشد که نفسی
 مدعی محبت الله باشد و در روزی نفسی که مقدس از جهات
 باشد از دل نکشد و در کل زمان يك آن متوجه سلطان وجود
 و ملیک معبود نشود و الله ظلمی از این پیش نه و غفلتی از این
 اعظم نه دیگر مختاری انّا تمننا القول لك و اکلنا
 النعمة عليك فاتخذ لنفسك ماتريد ان الله غنى عنى وعنك
 و عن کل من فى العالمين و دیگر ذکر ذوالکفل را نموده بود
 قل يارجل خف عن الله الذى خلقك و سواك و لا تلبس الحق
 بالباطل و لا النور بالظلمة و لا الهداية بالضلالة اتقوا الله يا
 ملائكة الارض و لا تتجاوزوا عن شأنكم و فى رسل الله لا تتكلمون الا
 فيما اذن لكم كما امرکم بان لا تجعلوا لهم شبهاً و لا ندأ و لا مثلاً
 و تلك من حدود الله و لا يتجاوز عن حدوده الا الذين فسى
 قلوبهم مرض و كانوا من الذينهم بانوار الجمال لا يستنورون اول
 آنکه حکایت ذوالکفل نه چنانست که در کتب قبل دیده اند
 و یا از آباء و اجداد شنیده اند و ثانی آنکه با بعضی مطالبهای
 محققه نزد شما و امثال شما که در مرآت الله تجاوز نموده اید و

از محل خود تحویل کرده اید و در محل دیگری اذن و اجازه
 سلطان امر قرار نموده اید چگونه این مطلب ثابت میشود زیرا از
 قراریکه مذکور شد استدلال نموده اند بر وحدت مرآت و آنرا هم
 بنفس خود نسبت داده اند معذلك چگونه نوشته اند که
 ذوالکفل کفالت هفتاد نبی نموده مرآت که محل اشراق شمس
 نبوی است باید از واحد تجاوز ننماید و انبیا که شمس سما
 رحمتند چگونه میشود در یک عهد و یک زمان هفتاد نفر موجود
 باشند کذلک یکذکم ما یجرى عن مدادکم کل ما یناطق به
 السنکم و کذلک یظهر الله ما فى قلوبکم و یعلن ما فى الصدور انتم
 تعرفون بلى مگر تاسی بعلمای باطل کنید و به نبی جزئی و کلی
 قائل شوید چنانچه در کتب مسطور است و اهل جهل بآن معتقد
 و مقررند بگوای مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جو یا شوید از عیون
 صافیة رقیقه لطیفه عذبه اخذ نمائید نه از عیون مردوده مکذره
 اجاجیه ملحیه که کنز غل و اوعیه حسد و سفینه بغضاء اند
 و دیگر در نامه رجز خوانی کرده بود بظاهر مخاطباً لمصطفى
 و فى الباطن الله یعلم مقصودهم قل انه یعلم جهرکم و نجویکم
 و منقلبکم و مشویکم و کل فى لوح بین یدیه لموجود لن یعزب
 عن علمه من شئى ولن یفوت عن قبضته من امر یعلم کل ما انتم
 الیوم فى امر الله تمکرون باری قسم بخدا که اولوالفئده

خجلت میکشند از ذکر عبارات رجز که در طومار مذکور نموده بود
مثلاً پورزال و لحاف پیرزال و صقنقور و عصفور قافیه نموده بود
از این الفاظ رکیکه غیر ظاهره که همیشه نزد حق و اولوالالباب
مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرد الورقاء فی
قطب البقاء حول قلزم الحمراء فی اول نصحه احبباء و مبدء
تعلیمه اصفیاءه قال و قوله الحق السالك فی المنهج البیضاء
والرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصغر عما
فی ایدی الناس با وجود اینکه امر فرموده آنجوهر وجود و ظلمت
مقصود بر اینکه قلب را مقدس نماید از اشارات باطله و طنونات
مردوده و گوش را از استماع نغمات جعلیه خبیثه و چشم را از
ملاحظه کلمات فانیه معذک جمع نمودی همه کلمه غیر بدیع
غیر لائق که در دنیا بود و اظهار فضل نمودی بجعل بگزار الهی
فرستادی و ظلمت فانی را بفضای قدس باقی ارسال داشتی
بشنو از این عبد والله که اینهمه بغض و غل که از تو ظاهر شد
حرفی ندارم و لکن آخرتاکمی بحجبات ظلمانی تمسک جسته اید
و متابعت نفس و هوی را فرض دانسته اید از تراب نفی بعشر
اثبات طیران کن و از انا براجعون سفر نما و راجع شو آخر
فی الحقیقه اگر نارغل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه
و مقصود استفسار احوال مصطفی و غیره بود و خیالی دیگر و

فکری دیگر نبود و کلمه سؤال میشد که فلان همچو گفته و یا
میگوید صادق است و یا کاذب تا جواب داده شود و حق از باطل
ممتاز گردد نه آنکه چندین ورق قرطاس را بر کنید از حرفهای
جعلیه والله که بر آن اوراق ظلم واقع شد زیرا که محل اثبات
قلم اعلی مظهر تجلی قلم بفضا نمودی و علمنا بان کل ذلک
لم یکن من عندک بل بما وسوس الشیطان فی نفسک و صدک
اذا قدس نفسک و نزه فؤادک عن کل ماسوی و توکل علی الله
ربک و قل الله بتمامک ثم ذر الذین تجد منهم رائحة الفل
لتکونوا فی بحر النار مفروفا و قسم بخدا که اگر نفسی از اهل بیان
ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افتراکننده را
فوالذی روحی و ذاتی بیده حرف من البیان لا حب عندی عن
کل من فی السموات و الارض فویل لکم یاملاً البغضاء کیف انتم
باحبباء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا روحنا و جسدنا فی
مقابلة الاعداء و فی کل حین ننتظر لقاء الله لعل نقدی بالذین
هم یفدون انفسهم و بین یدیه یستشهدون آیانمی بینید که
چگونه میانه اعدا ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعد و قتی
افمن کان ظاهراً فی مقابلة الاعداء و انفق فی کل حین روحه
و کل ما علیه وینطق بامر الله فی ملا الآفاق و ما یسترامه کمن کان
قاعداً فی البیت افلاتبصرون ان یا ایها السالک فی سبل الوهم

والخطاء والماشى فى بيدا الجهل والعمى لوتنصف فى امرالله اقل من ان تحصى عليك لتشق ثيابك وتركض على العراء وتلقى على وجهك الرماد وتأكل التراب ولا تستريح فى محل ولا تأكل ولا تشرب ولا تستقر وتضج فى قلبك وتصح بلسانك و تنوح فى سرک وتبکی بعینک وتحرق فى کبدک ولا ترضى عن نفسك الا وقد يغفرالله عنک ماجرى من قلمک یا ایها المتکبر على الله و آیاته وبرهانه و حجته فوالله لوتكون فى ذلك الشأن لتفر السعير من لهيب نفسك یا حمیر و تستعید النار من کینونتك یا ملعون اعاذنا الله وکل من فى البیان عن شرک وعن کل ما اخفيت فى قلبک و سرک آخرجه جرم و کدام سیئه این عداوت ظاهر شد و این مفتریات از قلم جاری گشت بشنونصح این ناصح شفیق را و از برکه طح نفسانی بشاطی بحر صمدانی بازگرد و از نار جهل فانی بنوعلم باقى راجع شو اگر چه نصح اولوالالباب بر منکرین ثمری نبخشد و معرضین را اثری ندارد چون راعه طیب مزکوم را و مرآت منیر اعمی را و ما انابُسمع من فى القبور و دیگر مرقوم داشته که تقصیراتی که مصطفی و غیره نسبت بحرف جیم ثابت نمودند چهار است اول آنکه چرا مردم را بنقطه اولی روح من فى الابداع فداء میخواند حال انصاف دهید که هیچ خنزیری چنین حرفی میگوید و یا از لسان احدی

چنین کفر و شرکی ظاهر میشود و الله نیست این سخنها مگر آنکه اراده نموده فتنه کاملی احداث نماید و بلباس ایمان اختلافی برپا نماید قل اتمکرون فى امرالله یدالله فوق ایدیکم و الله اشد مکرراً و اعظم تنکیلاً و تقصیر دیگر جناب حرف جیم گلشن قدس در ساحت اقدس فرستاده باری این قبیل سخنها که هیچ در میان نبوده مذکور نموده و حال آنکه مبالغی از اشعار که اخیار و ابرار فرستاده اند همه مقبول شد و حرفی نبود و خدای واحد شاهد است که جز وصف ایشان در این ملک نبود با اینکه روائحی از قلب ایشان میوزید که شایسته ایشان نبود معذلك عند من لا یعزب عن علمه من شئى مکنون بوده و هرگز جز کلمات حبیبه و اشارات و دئییه نسبت با ایشان ظاهر نشد تا آنکه هر نفسی از آن سمت آمد سخنهای از ایشان ذکر نمود که والله هیچ محیی نمیتواند شنید و خود این کاتب طومار اگر انصاف بدهد و بصراط مستقیم صدق و صفا و حب و وفا در آید میگوید آنچه نزد خود او گفته و بگوش خود از ایشان شنیده و از شمال و هم بیمین یقین راجع میشود و انصاف میدهد که چه گفته شده و حق با کیست و الله محب از مبغض مثل شمس از ظل و نور از ظلمت واضح و معلوم است و بر نفسی امری مشتبه نمیشود مگر آنکه بخواد بر نفس خود مشتبه نماید و بیانات ایشان در این ارض شهرت

نمود والبتة بعد از شهرت این قولها وظهر و فعلها بعضی
 اصحاب بی اجازه و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند
 وکان الله يشهد بذلك كفى بنفسه شهيدا وبعدهم اصحاب
 ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت
 باین دیار نمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای
 ملأ اعلی واحباب را محترق نمود بقیة بلا روح و قلب و مهجبة
 وابقاء نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الغافل عن
 ذکر الله و محرق اکبار احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل
 عن الذین هاجروا من هناك الی تلك الارض لتعرف لکن اکذب
 فی القول و تعرف باننا تمسکنا بعروة الصدق و تشهد بما شهدا^{الله}
 فی عرش البقاء لعلّ تكونن من المحسنین من قلم الروح علی
 الواح القدس مکتوبا بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه
 آنهائیکه اسامیشان در اول الواح مذکور شد و چه از عباد دیگر
 تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها بارض الله و خدام او
 داده بگو آخر اینهمه اعدا کفایت نه و اینهمه صیاد ایمن
 غزالان صحرای و فارا کافی نه که شما قد علم نموده آید که ایمن
 حمامات قدم راضری وارد آید ای رب افرغ علی صبرا فانصرنی
 علی القوم الظالمین تعجیل نکنید که قضایای الهی در حرکت و
 نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم بخدا که امری از حقیق

جز تغییر نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا
 این عبد مقدس از سؤال و جواب و ملاقات گردد و آنه هوی قضی
 مایسأل وانه لقریب مجیب . و دیگر از اسباط موسی و قبطی
 فرعون زکری نموده بود ولیکن ابداً نه موسی حی را از فرعون
 قبطی تمیز داده و نه بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبطی بسیار
 ظلم فرق گذارده قل فافتح بینک و رق قلبک وحدّ بصر فوادک
 لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن
 الذینهم اعرضوا و استکبروا و کانوا عن حرم القدس محروما
 ثم اعلم بان الاسباط حينئذ قد جلسوا علی البساط و اتکفوا
 علی الوسائد الحمراء و یحرکون علی هواء الا مرفی فضاء الّذی
 جعله الله عن ادراک العالمین منزوها و یستبشرون ببشارة
 الروح و یفرحون بفرح الله و یرزقن عن من الّذی کان عن سماء
 القدس منزولا و مروا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران
 القدس و حوریب المعظمة و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی
 بحر الکبر و البغی مفروقا و یطیرون فی حول الفردوس و یفرّدون
 بالحن الّتی ینصعق عنها کل من فی ملأ الاعلی و کذلک نلقی
 علیک من اسرار الّتی کانت فی الواح القدس من قلم الامر مسطورا
 قسم بخدا که اگر راضحه ای از رضوان الهی بشنوی و الله در
 هیچ محلی و ارضی و مدینه ای مستقر نمی شود ولیکن الله حرم

ذلك على المعرضين جميعاً بلى مزكوم مهجور است ومفلّ محروم
 قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتفرق نفسك في الماء اوتلقى
 جسدك على النار اوتطرح جسمك عن الجبال وتبكي بدوام الله
 فيما جعلت نفسك من الذينهم ارتكبوا في الارض حوباً كبيراً
 ايكاش در آنی خالص میشد این مفلّ بعید از هوای نفس تا
 اشارات ودلائل و امارات قبطنی را ادراک مینمود قل كذلك
 نذركم عن كل امر ذكرنا لعل تجدون الى الله ربكم سبيلاً
 و دیگر نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو باو والله
 اگر محبت الهی در قلب عبد الباقی ومصطفی باشد البته باید
 دست قاتل را ببوسند و از مال خود قاتل را ارث دهند تا
 بشریت شهادت مرزوق شوند و بملأ قدس و رفیق اعلى بشتابند
 قل اما سمعت ما غردت الوراق على افنان سدر البقاء وغنت
 الروح بالحن الطرى في فردوس الاعلى يا بن الانسان اتحب
 ان تموت على الفراش اوتستشهد في سبيلى على التراب وتكون
 مشرق حبي في على الفردوس فانصف يا عبد فانی شود هیکلی
 که نخواهد در سبیل محبوب بخون غلظد و میاد جسدی که از
 شهادت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولياء الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون آنچه مذکور شد بشنوان بهمه
 مردم و برکل القانما و این امر را سهل مشعر و بتمام قدرت و قوت

نصرت کن بیان و اهلش را آنی غفلت منما کسه شیاطین بکمال
 همت و قدرت در تدبیر و تزویر مشغول گشته اند و همچو مذکور شد
 که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القای شبهه در قلوب
 نمایند اگر چه معلوم نیست که سائل و مجیب کیست و لکن
 احصى الله السائل والمجيب نفساً واحداً و يعلم ما فی الصدور
 ان انتم تعرفون كذلك قصصنا عليك من قصص الامم لتكون من
 الذينهم بتلويح الكلمات ينبهون قل يا ايها الفانل كانك
 كنت راكبا على مطية نفسك واخذت زمامها عن كفاك بحيث
 لا تدرى في اي ارض تمشى وتركض وكذلك ينبغى للظالمين
 من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك جعلت نفسك
 محروماً عن رحمة الله وعن فضل الذي كان عن مشرق الروح في
 فجر النور مشهوراً وكذلك الذين يمشون على قدمك ويتبعون
 ما يوسوس الشيطان في صدورهم واخذوا السامرى لا نفسهم
 ولياً من دون الله وكانوا في ارض الفل والبغضاء محشوراً
 قل يا ايها المجادل المعارض والذين اتبعوك باي دليل
 اعرضتم عن الذي مادعاكم الا الى الله وقمتم عليه بالمحاربة
 باسياف السننكم وسهام ظنونكم بعد الذي انهاكم الله عن
 ذلك في كتاب الذي لا يأتيه الباطل وكان في كنانة العظمة
 بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت في قلوبكم سمات الحسب

لتقطعوا رؤوسكم باید یکم جزاء بما فعلتم فی دین الله وکنتم فی
الواح القدس باسم المعرضین مکتوباً قل یا ایها المأمیوس
المجاهد والمحرور المعاند بائی زنب اخرجت سیف ظنونک
عن غمد هواک بعد الذی مارأیتنی وماعشرتنی وماوصل الیک
کتابی ولا الی کتابک ولا اناسمعت اسمک ولا انت احصیت ماکنت
علیه فوالله لم یکن کلّ ذلك الا من فطرتک الخبیثة یا ایها المشرک
بالله والمعرض عن جماله والملحد فی آیاته فورب السموات و
الارض فعلت امرأ ما فعل احد قبلك وارکتبت زنباً ما سبقه ایدى
احد ولا یخطر بهال نفس ونسأل الله بان یجزیک بما فعلت و
اردت وکنت بذلک من الذین هم ما وجد وارواح الاقطاع عن
مصر الا حدیة وما دخلوا فی مدینة التی كانت بقدره الله خلیف
سرادق العزّ مبسوطاً آخر بر فرض تسلیم که نعوذ بالله مصطفی
چنین حرفی از لسان جهلش جاری شده این از کجائات شد
که از این بنده باشد والله المہیمن القیوم که اگر از لفظ احدی
چنین مزخرفی ظاهر شود واستفسار این فقره هم اینقدر تطویل
واظناب ضرورنداشت بد و کلمه معلوم میشد حمد میکنم خدا را
که جمیع یربیتهای خود بهوای نفس وحفظ مال وجاه مشغول
بودند و این بندگان در ولایت غریت باشند اعداء جمیع
آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نمودیم وهمه بخط مبارک

نوشته شد و جلد شد و بعضی را بهمه اطراف فرستادیم و بزحمتی
حفظش نمودیم که جز خدا احدی اطلاع ندارد واحاطه ننموده
ویک شرافت این ارض همین که محلّ این شرافت کبری ومنزلت
عظمی شد ومعذک این نسبتها در عوض اینکه نصرت کنید و یا
اعانتی نمائید داده و میدهد فوالله ما اشکونکم لان ینبغی
لکم بان تفعلوا ما فعلتم وتنهبوا ما نسبتم کما فعلوا الذین کانوا
قبلکم و حاربوا الله فی امره و جادلوا اصفیاءه و نازعوا احبائه
و حاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذین هم آمنوا باللّٰه
و جاهدوا فی سبیلہ کما انتم فعلتم بتمام قدرتکم و بکلّ ما
استطعتم علیه وانکرتم فضل الذی کان عن سحاب الرحمة
بقدره الله مهطولا فوالله حینئذ یدوب قلبی فیما فعلتوهو
یبکی السراج قدّامی و یصیح القلم فی اناملی و یضجّ اللوح فی یدی
فیما افتريت علی العبد وما استحييت عن الله الذی خلقک بامرہ
واظہرک من ماء الذی کان فی ظہر ابيک مستوراً و در آخر رساله
ذکر نموده بود که عقیده ما اینست که شما و جناب حرف جیم در
یک رتبه هستید و باین معتقدیم و بعد ذکر موسی و خضر نموده
بود و مقصودی در آن مستور نموده بود اول آنکه دروغ گفته و
افتراء بر نفس خود زده و تکذیب نمود اورا قلم و مدار او قل کذلک
یشهد ایدیکم و اقلامکم علی انفسکم ان انتم تشعرون جمیع

مطالب و عقاید و حبّ و بغض او از کتاب او مشهور گشت و اگر برائحه حبّ خدا و اولیای او موفق شده بود هرگز اینگونه افترا بر عبد او جائر نمیدانست در این طوماریک کلمه صدق و یا حرفی که مدّ بر رفق باشد مذکور ننمود کَلَّ اطهار حبّ بجناب حرف جیسم و بغض بخدا و اولیای او بود كذلك احصینا کَلَّ ما كان علیه و یشهد بذلك ایداه و مداده و قلم الذی عذبه الله باصبعه فیما كتب منه ما لا ینبغی لاحد فی الملك و كذلك یشهد هذا القلم فی هذا اللوح لتكون علی العالمین نذیراً و ثانی آنکه این عبد و الله الذی لا اله الا هو جز عبودیت حامل امری نبود و البعد الا امر بید الله المهیمن القیوم مشکل در این مقام احدی با عبد مرافقت نماید معذک فیا لله که در هر نامه که باین ملک از اصحاب غلّ و بغض میآید ذکر برهان شده که فلان چنین گفته و برهان طلبیدم عاجز شد از اتیان برهان آخر برهان از که میخواهند و برای چه امری حجّت و دلیل میطلبند اگر برهان عبودیت میطلبند قل ملأ الآفاق و اگر دون آنرا میجویند لم یکن عندی قل یا ایها المعرضون لو انتم تطیرن بجنایحین الطنّون من حیثننّ الی یوم الذی لا آخر له لن تصلوا الی هواء هذا الفضاء انّا یا ایها المغفلین موتوا بغیظکم و نار انفسکم ان الله علیم بما انتم الیوم فی قلوبکم تکتبون قل انسیتم ما و صاکم

الله فی الكتاب و فی کَلَّ الالواح بان لو تجردوا ناراً فی سدره لا تخمدوها بما غلکم ولا تمسوها بطنون انفسکم اتقوا الله یا ملاألیمان ثم عن عبادته لا تستنکفون و انتم نبذتم نصح الله من وراء ظهورکم و ما اجبتم داعی الله و کنتم من الذین هم آمنوا و اعرضوا ثم ازدادوا فی شقوتهم و یحسبون انهم فازوا بوجه الهدی کلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تکتبون و ترسلون الی الاطراف کمثل الذین هم کتبوا الورقات و علّقوها علی البیت لیدحضوا الحقّ باقوالهم فویل لهم و لکم فیما صنعوا و فیما انتم الیوم تصنعون قل الله یرفع الحقّ بکلماته و یرزق الباطل بامرهم و یبطل اعمال الذینهم ارتکبوا بهتاناً و اثماً و یقطع دابر الذین هم قاموا علی عبده من دون حجّة و برهان و كذلك كانت سنته من قبل ان انتم فی آفاق الامر تنظرون قل یا ایها المعرض اسمع قولی و لا تجاوز عن حدّک فانزل من سلّم النفس و الهوی ثم ارتق الی سلّم الانصاف و الرضا لعلّ الله یغفر عنک و یدخلک فی شاطئ حبه و یرزقک من ثمرات الانقطاع و یجعلک من الذین هم ببشارة القدر یرستبشرون و نشهد فی آخر الکتاب بان من ینظره الله حقّ لا ریب فیهِ و ینظره الله فی المستغاث و اذا انتم عنه معرضون فوالله لو تکتونن فی هذا القمیس لن تؤمنوا به و لا بالذین هم من عنده یرسلون لا نکم تعترضون علیه و تجادلونه

فیماعندکم وتستدلون بما القی الشیطان فی قلوبکم وانه مقدس
 عن کل ذلك وینادیکم بلسان الغیب انه لا اله الا انا ان یا
 اهل البیان ایای فارجمعون فوالله اذا بکیت فی هذا القول علی
 شأن لن یحصیه احد الا الله المهیمن القیوم کاتی اطلعت
 بحزنه ویکل ما یرجى علیه من سوء ظنونکم الا لعنة الله علی
 الذین ظلموا ویکفون من دون بینة من الله ولا کتاب عز محبوب
 قسم بخدا که این عبد افتخارمینماید بتراب قدوم مبارک آن نیر
 اعظم وکل ارض محبوب است نزد این عبد زیرا که محلّ مشی آن
 رجل مبارک واقع میشود و هو مقصود این عبد واقع شده لا جل
 آنکه از او استنشاق میفرماید و كذلك جمیع میاه ارض لا جل آنکه
 از او میآشامد و تمام وجود را طالب و آملم که محل نظر و بصر آن
 سلطان غیب و شهود خواهد شد فنعیم ما قیل :

وغایتی القصوی مواقع رجلها - وعرش البهاء ارض علیها تمشت
 باوجود این نعیدانم اینگونه سخنهای بیمعنی چرا در السن و
 افواه این همج رعاع جاری شده قل الله انکم ام علی الله
 تفترون باری کلّ امور را با و تفویض نمودم انا لله وانا الیه
 راجعون * انتهى .

وآثاری که از ازل شروع از همان سال ۱۲۶۵ و بقول قهپیر
 « در اثباتیه ازل و ردیه بهاء » حضرت ازل در سنه او از بیان

ظاهر شد و از لسان غیب متکم و ناطق بآیاتی عالیات ظاهرا^{ست}
 تا آخر حیاتش صادر گردید و عدّه آن بسیار و نزد پیر و انش انتشار
 دارد و نشر یا نظم و فارسی یا عربی است و بعضی از آنها بطبع
 نیز رسید و همه با سلوب آثار حضرت نقطه و متولد و متفرع از آنها
 میباشد و شماره ای بخط شکسته نستعلیق شبیه بخط حضرت
 نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط آنحضرت توان
 نمود و امضاء مکاتیب را ۳۸ بتطبیق عدد ابجدی حروف ازل و
 یحیی باعتبار کردن ی ح ی ی مینمود و گاهی " المذنب
 یحیی النوری " امضاء میکرد و بجز کتاب نور کتاب مستیقتظ و
 کتاب اخلاق روحانیین و کتاب علیین و تتمه بیان حضرت نقطه
 و غیرها و نیز مناجات ها و نامه های کثیر با افراد بابیان ایرانی
 و غیرهم نزد آنان متداول گردید و در آنها غالباً خویش را ثناء
 رمز از شمره و نیز نور و وجه و نظائر این القاب ستود .

و چون میرزایحیی ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهای برادر
 بزرگوار مخالفت ورزید و بابیان را بهمین طریق مذکور باقی داشته
 امر ونهی میکرد بنوعی که در تاریخ ظه و الحق مفصلاً ثبت گردید
 و با مقاومت شدیده که بروز داد و تحریکی که پیوسته همروشان
 مینمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و احترام
 بعرضه آوردند و از درجه خود ورتبه

اتفاق واتحاد سقوط یافتند و متدرجاً در الواح و آثار
و مراسلات صادره بر موز و اشارات والقبلی از قبیل مشرک باللّه
وعجل و جعل و طاغوت و شیطان و ابلیس و برکه منتنه خبیثه و
طنین زباب و امثالها نامبرده شدند چنانچه شمه ای در زیل
نام ابلیس و درخش و حرف و مواضع اخری ثبت میباشد و پیروانش
بعناوین ازلی و یحیائی و یموتی و غیرها خوانده گردیدند
از آنجمله خطاب به شیخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است
قوله :

" ای سلمان این ایام مظہر کلمه محکمہ ثابتہ لا اله الا هو است
چه که حرف نفی با اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظہر آن مقدم
شده و سبقت گرفته (مراد میرزایحیی ازل است) واحدی از
اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیہ ملتفت نشده و آنچه
مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف
اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر
بحکمتهای مستوره در این کلمه جامعہ نفی را مقدم داشته
ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظہور حرف نفی را از
اول اثبات برداشتم نفسی را که در شهو و وسوسین بید
رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود" ایضا :

" فوالذی نفسی بیده کہ در ابداع شبه این نفس در جیب

زیاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کلشئی بشناء نفسه
کہ اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند کہ حسد و بغضای نفسش
را احاطه کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند" و در لوح
به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد
مبشر یعنی نقطه رفت از که بود العلم عند الله رب العالمین"
مراد آنکه عریضه میرزایحیی نزد نقطه بسجن ماکوکه موجب صد و
توقیع مسطور گردید با ملاء آنحضرت بود و در لوحی به اشرف
است قوله :

" یا عبد تالله کما سمعت و عرفت قد ظہر من لدنا و ما دونی
قد خلق بامری ان انت من العارفین و کما اشرنا به الی دونی
هذا لحکمة من لدنا و ما اطلع بذلک احد الا الذین عرفنا
هم مواقع الامر و ایدنا بروح الامین" و قوله :

" یا علی بلایای لا تحصی قبول نمودیم یا علی الیوم یوم
تحمل است قل انا سافرنا الی ان بلغنا وراء جبل
المسک فی بقعة السناء شهدنا قوماً من المقدّسین الظاهر
فی البقعة علی اسم من الاسماء موقوفاً و کانوا ان یقدّسوا الله
عما ظہر فی عوالم الاسماء و الصفات و عن کلّ ما یعرفه اعلی
حقایق الممكنات مجموعاً از اقمنا فی مقابله عیونهم و مکشفا فیهم

وتجلينا عليهم بطراز الله وكذلك كان الامر في وادي العز
 بالحق مفضيا وكثافي تلك الحالة في المدة التي لن يحد
 بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعا لعلهم
 يلتفتون بالذي كانوا ان يقدسوه في ايامهم ويعرفوا بارئهم
 وموجودهم بعد الذي كانوا ان يدعوهم في كل زمن قديما فلما
 وجدناهم متمسكا بحبل الاسماء وغافلا عن سلطان المسمى
 سترنا الوجه عنهم وخرجنا زمتا بينهم وامضينا عنهم الى ان وردنا
 في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة مقدس محجوبا
 الخ وقوله :

" هو الباقي ان يامة الله اتصيرين على مقعدك بعد الذي
 كان قعيص الغلام محمرا بدم البغضاء بين الارض قل انا
 خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قعيص
 الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين وارفعننا
 ذكره الى مقام كان ان يذكره الناس في اكثر البلاد واحاطت به
 امطار الفضل من سحاب امرنا الميرم العزيز القدير فلما قضت
 ايام بعثنا بعده الكليم بايات بيئات وارسلناه الى بلده اذا
 انكره وغرته الرياسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق
 خلق السموات ومادونها والارضين ومن عليها وجعلناه مظهر
 نفسنا المعلم الحكيم الخ ودرمناجاتي قوله :

" ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين وقاموا على قتلى و
 تضجيع امرك واثك بسمك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا
 ويعملون وقد قضى يا الهى ما قضيته بمشيتك وظهر ما اردته
 بارادتك وقدرتك وازا تراهم يا الهى اتخذوا العجل لانفسهم
 ربا سواك ويعبدونه في العشى والاشراق من دون بينه و
 لا كتاب وبلغوا في الغفلة الى مقام تسكوا بالموهوم واعرضوا
 عن سلطان المعلوم الخ وقوله :

" ولو اتى اشاهدهم يا الهى احجب من ملل القبل بحيث ما
 احصيت اشقى منهم وابعد عنهم يقرؤون البيان ويكفرون
 بمنزله سبحانك سبحانك يا الهى تسمع ضجيجي و
 صريخي وما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان ومطالع
 الطغيان ومعادن الحسد والحسان الخ . ودرلوح به
 نصيراست قوله :

" تالله الحق قد اخذنا ترابا وعجنناه بمياه الامر وصورنا منه
 بشرا وزيناه بقعيص الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره
 واشهرنا اسمه بين ملاء الاسماء ازا قام على الاعراض وحارب
 مع نفسى المهيمن العزيز العليم وافتى على قتل الذي بذكر من
 عنده خلق وخلق السموات والارض وانا لما وجدناه في تلك
 الحالة سترنا في نفسنا وخرجنا عن بين هؤلاء وجلسنا في

البيت الوحيدة متكلا على الله " الخ ودرلوحى ديگر قوله :
 " اى مهدى معذلك بعضى از محتجبين اهل بيان طنين زباً
 را از نعمات بديعه مالك اسماء وصفات بهتر شمرده اند و مقدم
 داشته اند اين است لوتكون من المتفرسين كوثراطهم معطر
 را گذاشته اند وببركه منتنه خبيته توجه نموده اند " وقوله :

" نفسى كه والله الذى لا اله الا هو مثل آنكه اهل هند طيور
 خود را كه بطوطى مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم
 نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستر بيرون بر قلم قيام
 نمود " وقوله :

" ان اعرض عن الفدير مقبلاً الى بحراسمى القدير الذى كمل
 قطرة منه ينادى الملك لله الملك العليم الخبير ان اعرض عن
 الشجرة المفرسة فى الباب بغير الحق " وقوله :

" چنانكه حال مشاهده ميشود مشرك بالله واتباعش بذكر
 خلافت مجعوله ناسرا از مالك بريّه منع نموده اند ان هم الا
 فى ضلال " وقوله :

" هو الا منع الاعلى قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء
 بطراز ربى المقتدر العلى الابهى قل موتوا ياملاً الاشقياء
 كلما زاد المشركون فى الاعراض انها قد ظهرت بضياء اخرى
 اعظم من الاولى فسبحان قدرة ربى الابهى اذا موتوا

ياملاً البغضاء ان ياجعل قد فتحت ابواب الرضوان من اصبع
 الرحمن وهبت روائح الرياح من شطراسمى السبحان فر مع
 جنودك الصماء تالله يا خفاش قد جاء يوم موتك لا نشمس الجمال
 قد اشرفت من قطب الزوال بسلطان العظمة والا جلال فويل
 لك ولمن كفرتوتلى يا بعوضة الشرك قد جائك الفناء ان
 استكبروا يا اصفيا الله بما اختصك الله لنفسه وعرقكم ما اضطربت
 عنه افئدة كل اهل العلم والعرفان قل موتوا يا اهل الكفر
 والبغضاء " وقوله :

" بسم الله الامنع الا قدس الاعز الابهى ان الذى يفر من
 الثعلب وستروجهه خلف الدنان خوفاً من نفسه فلما شهد
 باناً ارفعنا الا امر بسلطان القوة والقدرة واشتهر اسم الله بين
 المشرق والمغرب اذا ندم عن ستره وخرج عن خلف القناع
 ببغضاء عظيما وشاور مع خدامى على قتلى واراد ان يسفك
 هذا الدم ان يا قلم الاعلى زگر لمن تجد ما نادى به
 احد من حزب الشيطان فى شطر العراق بان ياملاً البهاء لم
 تبلغون امر الله ربكم وتدعون الناس الى الذى خلق كلشئى بامر
 من عنده لان تنتهى رتبة العباد الى مقام الازل قلنا فويل
 لك يا ايها المشرك تالله ما فوهت فى اسم الازل انا خلقناه كما
 خلقنا كل الا سماء ليدلن على موجد هم وصانعهم بين

اینها الشقی کیف صار الدیان دنیا ولن یتغیردونه ان ینا
 واحد العین فکّر فی نفسک اتشهد عیوب غیرک وتکون غافلاً عما
 فی نفسک فویل لک بما علّمک الشیطان الذی کفر باللّه وجعلنا
 ظاهره عبرة للخلائق اجمعین قل یا ایها الحمیر اننا
 حفظناه وربیناه و وصفناه و اذکرناه وانت عرفت وکنت علی ذلک
 شهیداً وانه حارب بنفسی " وقوله :

" ثم انکری لهم باننا اصطفینامن اخواننا احداً ورشحنا علیه
 من طعام بحر العلم رشحاً قل قد ظهر الشیطان بشأن
 ما ظهر شبهه فی الامکان وكذلك ظهر جمال الرحمن بطراز الذی
 ما ادرك مثله عیون الاولین نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و
 همیشه پنج نفس از امام الرحمن نزدش بوده حال
 انصاف ده براین مظلومها چه وارد شده (اشاره بدیوان
 و آقاسید ابراهیم خلیل تبریزی است) مع آنکه یکی در خدمتش
 مشغول و دیگری براو وارد باری لعمر الله باعمالی عامل بوده که
 قلم حیا میکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولی تغرک کن
 ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتیکه این مظلوم از هجرت دو ساله
 که در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که
 بیابانها دیدند رجوع بدار السلام نمود میرزا محمد علی نامی
 رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه ای نطق نمود در بیان

عصمت آنحضرت که فی الحقیقه حزن جمیع اقطار را اخذ نمود
 سبحان الله چگونه راضی شدند که باین خیانت اعظم تمسک
 جستند " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :
 " جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته
 و جناب ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر بفتوای میرزایحیی کسل
 راشهید نمودند " وقوله :

" یا شیخ ان قلنی ینوح لنفسی واللوح بیکی بماورد علی من
 الذی حفظناه فی سنین متوالیات وکان ان یخدم وجهی فی
 اللیالی والایام الی ان اغواه احد خدامی یشهد بذلك عباد
 موقنون الذین هاجروا معی من الزوراء الی ان وردنا فی هذا
 السجن العظیم جمیع این حزب میدانند که سید محمد
 یکی از خدام بوده در ایامی که حسب خواهش دولت علیه
 عثمانی بآن شطرتوجه نمودیم همراه بوده و بعد از اوظاهر شد
 آنچه که لعمر الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لهذا
 طردش نمودیم و میرزایحیی پیوست و عمل نمود آنچه را که هیچ
 ظالمی ننمود ترکانه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه
 بمولوی خانه رفته با آنها بوده الی ان جاء امر الخروج الخ
 در کتاب اقدس خطاب باواست قوله :

" یا مطلع الاعراض دع الاغماض هبنی اشتبه علی الناس

امرک هل یشتبه علی نفسک قد اخذ الله من اغواک
(مراد سید محمد اصفهانی مذکور است) . و قوله :

" ومن رؤسائهم الذین سمی بعلی محمد انه تمسک بامرهم
فی العراق بالذین ظلموا و اذا جاء الافتتان اخذ وقال انسى
کفرت بالله مالک یوم الذین فانظر فی الذین یتبعونه بعد
الذی یعلمون ما ظهروا له الالعنة الله علی القوم الظالمین و
کذلک رئیسہ تمسک بالتمرود و اذا جاء القضاء اخذ اول مرة
ولم یجد لنفسه من محیی الخ و در شأن میرزا علی محمد سراج
برادر منقطعہ حضرت نقطه در کربلا و سید محمد در اسلامبول
میباشد که بدولت عثمانی متوسل شده انکار ایمان کردند و
معدنک گرفتار شدند . و نیز قوله :

" هوالمجیب نامه آنجناب بین یدی العرش حاضر ای
علی الخ و قوله :

" بسم الذی کل عنه لغافلون و بعد سؤال از شمس حقیقت
الخ هر دو در جواب سؤالات از لیانه میرزا علی محمد سراج
اصفهانی است و قوله :

" و ان رأیت الهاء قل اقلک بما اکتسبت فی ایام الله تالله
هذه لا یام وعدتم بهای الالواح ثم فی صحف النبیین و
المرسلین لولاه ما بعث محمد رسول الله ان اتق الله

یا ایها المشرک بالله والمعرض عن جنابه و الکافر بآياته و
اتخذت البعل لنفسک رباً من دون الله الخ (راجع بملاً
هادی قزوینی است) و قوله :

" اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج
(مراد از اعرج ملاً جعفر نراقی مذکور است) و امثال این نفوس
ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند
فوالله لیجدن الحق و یضعن الباطل و در لوحی است قوله :
" سوف تسمع من اکثر البلدان نداء العجل ایاکم ان تعقبوا
کل کذاب کان فی اللوح اثیما " و قوله :

" و اذا تراهم یا الهی اتخذ والعجل لا نفسهم رباً سواک
و قوله :

" معدنک به جعل از مالک علل ممنوع گشته اند الخ و در ضمن
لغات شعبان و سجن و بدیع بعضی از الواح شدیقه در تأکید
اجتناب و احتراز از معاشرت از لیان ثبت است و در لوحی ثبت
در ضمن لغت آسیه و نصر شرحی از وضع عائله میرزا یحیی ازل
و ضمن نام میرزا محمد علی اشاره ای باعمالش و ضمن نام
جعفر زکرملاً جعفر نراقی از صف اول پیروان وی و ضمن شریع
احوال و عرفان اشیاع وی مسطور می باشد و در یکی از آثار خادم اله
است قوله :

" این وجودات رذلیه دنییه که فضله جمیع مفقودین و مردودین خلق هر طمهورند بمنتهای غلّ و بفضاء قیام نموده " الخ و از حضرت عبدالبهاء است قوله :

" شخص غیر حضور (مراد میرزایحیی ازل و تلویح بتفاوت حال او با یحیی بن زکریّا حضور بمعنی محترز از آمیختگی با زنان مذکور در قرآن است) چهل سال در جزیره مزبور (قبریس) در نهایت خمول و خمود بوده نه نامی و نشانی و نه نصرتی و نه اخلاقی سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دالت نکرد حتی از تربیت خانه خویش عاجز ماند " انتهى و در مقاله ای از آنحضرت منطبقه در مجله چهره نما در قاهره مصر است قوله :

" اما آقا میرزایحیی قبریس بعد از شهادت حضرت باب کرامتی که از این سید حضور صد دریافت این بود که در ایام ماتم با ضجیع آنمظلوم دست در آغوش شد و باین کفایت نغمود بلکه طلاق داد بسید محمد اصفهانی تزویج کرد و هییی نفسی این قضیه را انکار نتواند زیرا همشیره ملا رجبعلی در میان بابیان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ایران و عراق و قبریس جز تمتع بکواعب اتراب کرامتی ظاهر نگشت و قدرتی باهر نشد " الخ و نیز از آنحضرت است قوله :

" بواسطه میرزا عبدالحسین تفتی کشته هو الله الهی الهی

..... لا اله الا انت الملك الحق المعقتر العزيز الرؤف ای یاران عبدالبهاء در هر روز صد هزار شکرانه بملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت بید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاّ اعلی بمسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یابهاه الابهی شنید سبحان الله با وجود آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبرو الواح زکری جزستایش من یظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقایق و معانی بیان را مشروط و موکول بتصدیق اسم اعظم نمودند و بصریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب بشخص بزرگواری میفرماید ایّاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی لا تمّم خلق عنده یعنی در طمهور مجلی طمهور مبارک محتجب بواحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیچده حرف حیّ و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود با وجود این غافلان محتجب بآن گشتند که چرا فلان موفق نشد و حال آنکه حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند ایکاش آنشخص رامیدیدند و اطوار و احوال و کردار او را بمیزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که بسبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد با سرار و عرفان ربّ غفور اهل فرقان اعتراض بحضرت اعلی روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این

القیامة الكبرى واین الطامة العظمی این النار واین امتداد
 الصراط واین السوال والجواب واین الحساب والكتاب واین
 الحشر والنشور واین قیام اصحاب القبور این طلوع الشمس من
 مغربها واین انتشار النجوم من مطالعها واین زلزلة الارض فی
 مشارقها ومغاربها این النفخ فی الصور واین النقر فی الناقور
 واین تسعیر النار واین تزئین الجنة بفاكهة الثمار این الكوثور
 السلسبیل..... باری اعتراض مینمودند که این وقایع عظمی
 صریح کتاب الله وشروط قیامت کبری است اما حضرت میفرماید
 که جمیع این وقوعات خمسين الف سنة در دقیقه وطرفة العین
 واقع ومنقضى شد باوجود این اهل بیان گویند این ملوك البیان
 واین مقابر اهل البیان این اجراء الاحکام واین مکتب من یطهره
 الله فتباً لكل جاهل وسحقاً لكل متجاهل قدری باید در حجاب
 اهل فرقان نظر کرد اشکالات وشبهات آنان صد هزار مرتبه
 اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق
 دو سال غیبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خُوف
 چنان محجوب که نابود اثر یکی مفقود کاربرد چه ای رسید که
 زکری از امر الله نماند نفوسی بودند معدود ومخمود ودر زاویه
 خمول مخفی ومستور تا آنکه جمال قدم روحی لا حباه الفداء
 مراجعت فرمودند بمحضر ورود بعراق چنان پرتوانوار با آفاق

زد که عقول واله وحیران شد صیت امر الله بلند گشت وآوازه
 اشراق شمس حقیقت بشرق وغرب رسید فریداً وحبیباً
 بنفس مقدس مقابل من علی الارض قیام فرمودند و واضح آشکار
 بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق برداختند خضعت
 له الاعناق وذللت له الرقاب وخشعت له الاصوات وشخص
 معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس وخوف در صفحات بصره
 وسوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته وکفش وگسچ
 فروشی مینمود واین قضیه راحتی بیان شاهد و گواهند نفسی
 انکار نتواند وچون بقوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل
 وخوف وخشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود
 وحال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است بحکایت
 برداخته زیرا ابداً خوفی نیست حریت ادیان وآزادی هر ملت
 موجود یا الله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره
 قبریس است چه قدرتی بنمود باوجود حریت وکمال آزادی ادیان
 وملل که انسان واضحاً صریحاً در میان و معابر و معااهد
 اقامه حجت وبرهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم
 توانست که يك نفس هدایت نماید ویا آنکه در مجمع ومحفلی
 لسان نطق بگشاید یا آنکه شخصی رامذعن باندک دانائی
 خویش نماید ویا آنکه حرکتی نماید که ذکرش در محلی ویا

روزنامه مذکور شود آیاعجزی اعظم از این تصور توان نمود
 لا والله اما جمال مبارك در سجن اعظم در کمال اقتدار در
 مقابل من علی الارض قیام فرمود و بملوک و سلاطین الواح مرقوم
 و ارسال فرمود حتی بمرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص
 فرستاد و در جمیع اروپا آن الواح نشر گردید مختصر اینست که
 امر مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه سلاسل و اغلال بلند
 فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفاست) چه
 قدرتی اعظم از این والله الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی
 باشد همین برهان کفایت است و ببران دیگر احتیاج نیست
 از اول ابداع تا بحال هیچ مطهر مقدس از مظاهر الهیه در یوم
 خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند
 نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت
 نیست که ادنی شبهه ای حاصل شود صیت الهی از سجن
 اعظم بلند شد و آوازه امر حق در سجن اعظم جهانگیر گشت و
 ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را بحرکت آورد فانصفوا
 یا اولی الانصاف و از این گذشته البته میدانید که شخص معهود
 در چه حالت است بظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع
 اولاد هر یک در حالتی عجیب یکی ترسنا شده و دیگری در کلیسا
 پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانسه

البته این تفصیل بگوش کل رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص
 معتمد بفرستید تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا
 چنین فی اسفا علی الاتباع والبنات والبنین ولی بحرا عظم را
 اینگونه کفها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را
 بکنار اندازد دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و
 پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الفافلین
 فی خسران مبین و علیکم البهاه الا بهی " انتهى و از پسرانش
 محمد نام معروف نزد ترکی زبانان و ولیمحمد و دیگر رضوانعلی
 در ایام حیات حضرت عبدالبهاه تنها تنها بهکا آمدند و
 متنعم شدند رضوانعلی بر پدر خود در نوشت و ولی محمد چون
 نقودی از این و آن مییافت صرف می و فجو میگرد لذامنع
 فرمودند که چیزی باوند دهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود
 و بالاخره و براهمراه آقاسید اسدالله قمی بایران فرستادند تا
 نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقانورشهرت
 و سیادت کسوت و تظاهر پیشه طبابت سالها در رشت سکونت
 داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزایحیی زوجه حاجی حسین
 پسر حاجی عبدالسلام زنجانی که برادر حاجی حسین مذکور نیز
 یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالبهاه
 با پسر برادر و دختر برادر بحیفا آمده در جوار بزرگواری و

عظایش بماند تا همانجا درگذشت و در گستان جاوید مقبره
بهائیان آنجا مدفون گشت .

وازیحی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزایحیی بن حاجی
میرزاهادی دولت آبادی مذکور بود از حضرت عبدالبهاء
خطاب به بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قوله :

" محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد
بشما که یحیای ازلی بابی است جمیع معاشرت او با اختیار
یعنی حاجی میرزایحیای داماد ازل بود نه یار میرزا
یحیی پسر میرزاهادی دولت آبادی پدر متوفایش بکرات و مرات
در اصفهان بر سر منبر تبری از حضرت اعلی نمود و سب و لعن
کرد " وقوله :

" و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما
بکلی انکار و استکبار نمود " الخ و صورت مقاله ای که آنحضرت
برای چهره نما فرستادند این بود :

" جناب مدیر چهره نما ملاحظه فرمایند هو الله سؤال: حاجی
میرزایحیای دولت آبادی بموجب کاغذی که در چهره نما مندرج
است کلیاً خود را عاری وبری دانسته جواب : حاجی میرزا
یحیای دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا بپدر مرحوم خویش
و آقامیرزایحیای قبریس است آقامیرزایحیای دولت آبادی

نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد
و با وجود این تبری میفرماید و در جریده شعا بیزاری از سرور
مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامه اروپانیان
ذکری از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره
میشود . و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است
و یحیی ازلی قزوینی که بعداً در محضراتی رفته بایمان بهائیان
پیوست در لوحی است قوله :

" و نذکر من سمی بیحیی الذی حضر وفاز و آیده الله علی الانصاف
فی هذا النبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت و رأیت از نطق
القلم الاعلی از کان مستویاً علی عرشه الرفیع " و میرزایحیی بن
حاجی ملاحسن ساکن جده مذکور ضمن نام جده نیز اعمال
مخالفت اشتمالش در آثار آنحضرت ذکر مییابد .

عربی دست و برگل و بر بعضهائی از آن
(ید) مانند کف و ذراع اطلاق میشود .

ایدی جمع . ایادی جمع الجمع .
در لوح صلوة یومیة است :

" للمصلی ان یغسل یدیه " که بدلالات عمل و سیره مراد از ید
از اصابع تازندین میباشد . و در لوح به رئیس است :
" عرجوا الی مقام المکاشفة والحضور بین یدی الله " که مراد

حضور در جلو و محضر الهی است . و ایادی در آثار این امر
بمعنی رجال فعال مجریان اراده امریه است چنانچه در
مناجات ایام صیام است :

" الَّذِينَ اقْبَلُوا إِلَىٰ وَجْهِكَ وَأَمَنُوا بِآيَاتِكَ الْكُبْرَىٰ وَانْقَطَعُوا عَمَّا
خَلَقَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ شَوْقًا لِّجَمَالِكَ وَطَلِبًا لِّرِضَاكَ وَأَقْبَالًا
لِّحَضْرَتِكَ وَأَظْهَارًا لِّنِعْمَتِكَ وَأَنَّكَ جَعَلْتَهُمْ أَيَادِيَ أَمْرِكَ بَيْنَ
بِرِّيَّتِكَ وَبِهِمْ أَظْهَرْتَ مَا أَظْهَرْتَ مِنْ شَوْوَنَاتِ أَحْدِيَّتِكَ وَظَهْوَرَاتِ
فِرْدَانِيَّتِكَ طَوْبِي لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ خَالصًا لِحُبِّكَ وَسَمِعَ مِنْهُمْ
آيَاتِكَ وَبَيِّنَاتِكَ الَّتِي عَجَزَتْ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِينَ " و در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" ايربَّ اسألك بایادی امرک ومطالع ذکرك ومشارق حکمک "
و ایادی در آثار و خطابات مرکز عهد ابهیی عبدالبهاء بر چهار
تن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی
ملا علی اکبر شه میرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی
میرزا محمد تقی ابهری معروف بابین ابهر و میرزا حسن ادریب
طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی بخود دادند .

در لوح خطاب به نصیر :

(يُزِيلُ) " ان استقم على حبِّ مولاك على شأن لن
يزلک من شئى عن صراطه " باب افعال

از زلل بمعنی لغزش . در دوستی مولا بیت چنان ثابت باشد که
هرگز چیزی ترا از راهش نلغزاند .

در ضمن سنان ذکر است .

(لَيْسَتَنَّ)

در ایران شب اول زمستان در خطابی
است :

(يُلْدَا)

" ویرتوی روشن در این شب یلدا
برافروخت " .

در لوح معروف به ناصرالدین شاه :

(يُمَارُونَ) " ایمارون القوم وهم يشهدون اینکرون
وهم يعلمون " کلمه القوم فاعل یمارون

است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند با اسم
ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد مافوق اثنین اند
با واو جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه بچشم می بینند
مجادله میکنند و با اینکه میدانند انکار مینمایند ؟ .

در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

(رِيْمَامَةٌ) " كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدّة البصر "

دختری کی بود رنگ تیز چشم و یمامة هم

قسمتی از جزیره العرب .

در مناجاتی از خطابی است :
(یمرق)
" وشهب الرجوم علی الذین یمرقون
من دینک المبین " آنانکه از دین مبین

تو چون تیراز کمان بدر شوند . در حق ناقضین و تلویح بمارقین
عصر علی امیرالمؤمنین و کلامش در حق آنان میباشد .
و در خطاب و صایای عهد است :

" واحرس حماک الحصین من عصبة المارقین " .

(یممن)
نظر بقصه شیوای بلقیس محبوبه سلیمان
و طکه یممن در قرآن نام یمن را بتشبیه و
استعاره بمعنی شهر استعمال کنند

و در آثار امریه است قوله :

" ونسائم علمیه از یممن عز احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام
بلقیس و سبا نذری است .

که در آثار غصن اعظم عبد البهاء بکثرت
(یموتی - یموتها) مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام

ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از

میرزا یحیی ازل و پیروانش است که بتقابل و تبدیل نام یحیی
اطلاق گردید .

ینبوع عربی چشمه وجدول بر آب .
(ینبوع)
ینابیع جمع منبع منشاء و درآمد نگاه

آب . در لوح حکماست :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانہ "

در مناجات آغاز خطاب به عمه :
(ینعش)
" وینعش به روحی " سرزنده کرده

شود بآن جانم .

در سوره ص است :

(یہرعون)
" یہرعون الی الطاغوت " و در لوح الامر

است :

" قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیما الضلال یہرعون "
یہرعون مضارع معلوم هرع باضطراب و سرعت میشتابند .
یہرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب و تمجیل کرده میشوند .

در سوره الصاد :

(یہطعون)
" یہطعون الی النار (گردن کشیده

روی با آتش آورده خیره مینگردند) و

یحسبون آنها نور .

قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم

با پدر و برادران و اخوانش در مصر اصلا

(یوسف)

در ثورات مسطور و در قرآن با فصاحت تمام مذکور که بنام سوره
 احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در
 آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجت ماجا به بود و تعامت
 منویات نوین خود را طی تفسیر بر سوره مذکور جلوه دادند و آن
 تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه باروش بدیعی میباشد و
 از فقرات اول است قوله :

" الله قد قدر ان ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن
 علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
 الحسين بن علي بن ابي طالب ليكون حجة الله من عند الذكر
 علي العالمين بليغا "

و در سوره پنجم در تفسیر آیه " قد قال يوسف لا بيه " الخ :
 " وقد قصد الرحمن في ذكر يوسف نفس الرسول وثمره العقول
 حسين بن علي بن ابي طالب مشهورا " الخ و در بیان حکمت
 و مصلحت آن زمان و مراد خطابه ای " يا قرة العين " و آنکه نام
 آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن نامهای
 تقی و عدل و قرة ثبت است و در آثار توضیح در شأن آن است
 قوله :

" هذا ما نزل من سماء المشية لمن سأل عن الآية المنزلة
 في احسن القصص يا قرة العين فاضرب على اهل المدينة

ضرباً بسم الله الا قدم الا عظم الا قدس الا بهي هذا
 كتاب من لدنا لمن آمن بالله وسلطانه الذي كان على العالمين
 محيطا وبعد اجوبه سؤالات آنجناب بعضی بشأن آیات
 منزله در قیوم الاسماء نازل و ارسال شد " الخ و در اثری
 دیگر :

" معلوم آنجناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم
 نازل شد و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و
 جهل بجبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب
 مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و
 اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمینمود و باقی
 نیماند کلّ ذلك من فضله على خلقه وجوده على عباده ملاحظه
 نمائید که اول امر آنحضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند
 این نظر بآن بوده که طیور افتد انام در آن ایام قادر بر طیران
 فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشياء بما نسب نفسه بهذا
 المقام لان هذا المقام لو يكون اصلياً و ما فوقه و فوقه يخلق
 بكلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم يزل در بحر او همام
 مستغرق و از ما اراد الله محتجب بوده و خواهند بود الا من
 انقذه الله بفضل و عرفه ما ظهره بامر ملاحظه نمائید
 مقام امنع اقدسی را که آیه لم يلد ولم يولد وليس كمثل شئى

ونقطة بيان آياه ميگرمايد ياسيدنا الاكبر قد فديت بلكي لك
 وماتمتيت الا القتل في سبيلك چه نسبتها دارند و چه مقدار
 ضرر وارد نمودند مع آنکه لوينصفون يشهدون بان ظهر في
 هذا الظهور مالا ظهر في ظهور من قبل " الخ .
 و در آثار اين امر يوسف وقصه اش بنوع مثل در زيبائي و غيره
 بر معاني و حقائق جميله متنوعه اطلاق و استعمال گرديد و در
 لوحی ابتدا به " ياساكن السجى " قوله :
 " ودخلت مصر الايقان و ما عرفت يوسف الرحمن " .
 و نيز يوسف نامان بسيار در آثار مذکورند که غالبا در ظهور الحق
 تفصيل داده شد در لوحی است :
 " لسان الله بكلمات پارسی تكلم ميگرمايد اي يوسف حجتكم
 بر كل من في السموات والارض " الخ .
 و در كرايمان ميرزا يوسف خان مستوفى الممالك آشتياني نسبت
 بحضرت نقطه در نوشته ها و السن تکرار يافت .
 و در حين اشتغال باين كتاب در بيرجند قائل قضيه حاجي
 ملا يوسف نخعي رخ داد و او مردی از طبقه اهل علم و فضل
 و ادب از اهل سرچاه و ساكن بيرجند بود و در جمعيت اهل
 بها رسائل بتأيد اين آئين همی نوشت و بكفاف غيركافي قناعت
 داشت و خصوصا نونها لان بهائى را تعليم و تربيت ميگردتسا

بسال ۱۳۶۳ هـ ق در بيرجند درگذشت و مردم بلد بهر
 ممانعت از دفنش در قبرستان عمومي مسلمانان هيچان کردند
 و ناچار بجايي در خارج بلد مدفون و مخزون گردید .

در لوح به رئيس :

(يُوفِقُ)

" نسال الله ان يوفقك (ترافائز و نجاح
 گرداند) على حبه و رضائه " .

(يَوْم)

در آثار اين امر اصطلاح در اصار
 ظهورات دينيه که باين معنی بنهايت
 کثرت استعمال گرديد از آن جمله :

" امروز روزی است پيروز چه که عرف ظهور مگم طور در آن
 متضوع طوبی از برای نفسی که بعرفش فائز شد و بنورش منور
 گشت اين يوم مبارك عند الله مذکور بوده و بيوم الله
 موسوم گشته هر نفسی بآن فائز شد بحيات ابدی و نعمت
 سرمدی فائز است ايام اولين و آخرين باين يوم معادله
 ننمايد چه که سلطان ظهور امام وجوه بر کرسی خود مستوی الخ
 و ديگر :

" من سلسبيل الحيوان في ايام الله العزيز الكريم " .

(يُونان)

مملکت تاريخی معروف جهان در اروپای
 شرقی در حقیقت در آثار است :

فانظروا اليونان انا جعلناها كرسى الحكمة فى برهة طويلة
فلما جاء اجلها ثلّ عرشها وكلّ لسانها وخبّت مصابيحها
ونكت اعلامها كذلك نأخذ ونعطى ان ربك له والاخذ
المعطى المقتدر القدير "

پایان کتاب

=====

=====

=====